

امر و خلق

جلد 2



تتبع و تدوین

اسدالله فاضل مازندرانی

برای آگاهی

به آماج آراستن کارنامه نویسندگان مازندرانی / تبرستانی ، کتاب امر و خلق را از تارنمای " کتابخانه مراجع و آثار بهائی " برداشتم. در این نشانی دوره 4 جلدی امر و خلق را به روش نگاره/فتو/عکس نهاده اند و می باید برگ برگ را دید و ذخیره نمود:

امر و خلق. جلد 1 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK1>

امر و خلق. جلد 2 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK2>

امر و خلق. جلد 3 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK3>

امر و خلق. جلد 4 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK4>

یکایک رویه ها را پس انداز کردم؛ آنگاه به پی دی اف گردانیدم و این بازچاپ را به خواستاران سپرده ام.

پاییز 2009

بمون تپوری (ح. ص).

امر و خلق

جلد دوم
نیرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

در بیان مظاهر مقدسه الهیه

— * —

ضرورت و حکمت ظهور مظاهر

الهیه در این عالم

از حضرت بها الله در لوحی است قوله الاعلی کینونت
و حقیقت هر شیئی را با سعی از اسماء تجلی نمود
و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر
کل اسماء و صفات و مرات کینونت خود قرار فرمود و باین
فضل عظیم و مرحمت قدیم اختصاص نمود و لکن این تجلیات
انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت
انسان مستور و محجوب است چنانچه شعله و اشعه و انوار
در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش درخشش آفتاب
جهان تاب در مریا و مجالی که از زنگ و غبار و شوائبات
بشری تیره و مظلّم گشته مخفی و مهجور است حال این
شمع و سراج را فروزنده باید و این مریا و مجالی را صیقل

دهنده شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر
نشود هرگز سراج نیفرود و تا آینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد
صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی امس را و منطبع نشود...

مظاهر الهیه جامع عبودیت

والو هیست هر و اند

و چون ما بین خلق و حق لحاظ و قدیم و واجب و ممکن بهیچو^{جه}
رابط و مناسبت و موافقت و مشابیه نبوده و نیست لهذا هر
عهد و عصر کینونت سازجی را در عالم ملك و ملکوت ظاهر فرماید
و این لطیفه ربانی و دقیقه صدائی را از ^{خلق فرماید و عنصر} عنصر شرابی ظاهری
و عنصر غیبی الهی و در مقام در او خلق فرماید يك مقام حقیقت
که مقام لا ینطق الا عن الله ربه است که در حدیث میفرماید -
لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو و همچنین
قف یا محمد انت الحبيب وانت المحبوب و همچنین میفرماید
لا فرق بینك و بینهم الا انهم عبادك و مقام دیگر مقام بشریت است
که میفرماید ما انا الا بشر مثلکم و قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا
رسولا و این کینونات مجرده و حقایق منیره و سائط فیض کلیسماند
و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقان
و حقایق صافین را با الهامات غیبیه ^{و فیوضات} و نسائم قدسیه از کدورت
عالم ملکیه سازج و منیر گردانند و افتده مقربین از زنگار حد و پاک

ومنزه فرمایند تا ودیعه الهیه ده د رحقایق مستور و مخفی گشته
از حجاب سترو پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر -
الهی سر بر آرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افئده بر افرازد و ازین
کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لا ید د ر عالم ملک و ملکوت باید
کینونت و حقیقتی ظاهر گردد د که واسطه فیض کلیه مظهر اسم -
الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس د ر ظل تربیت آن آفتاب
حقیقت تربیت گردند تا بمقام و رتبه که د رحقایق انسانیه مستودع
است مشرف و فائز شوند - و از آنحضرت د ر لوحی است قوله
الاعلی من الناس من انکر الفیض و منهم من انکر الشهود -
الذی ینطق فی کل الاشیاء انه لا اله الا هو العزیز السختر
و از حضرت عبد الیها د ر تفاوضات است قوله العین چون ما
نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود جماعی و وجود نباتی
و وجود حیوانی و وجود انسانی کلا و طرا محتاج بمربی هستند اگر زمینی
مربی نداشته باشد جنگل میشود گیاه بیهود میروید اما اگر دهقانی
پیدا شود و زرع نماید خرمنها بجهت قوت ذوی الارواح مهیا
گردد پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقان است اشجار
را ملاحظه کنید اگر بی مربی بمانند بی ثمر میشوند و اگر بی ثمرمانند
بیفایده اند اما اگر د ر تحت تربیت افتد آند رخت بی ثمر یا ثمر -
شود و د رختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه
شیرین بخشد . . . و همچنین د ر حیوانات ملاحظه نمائید که اگر
حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت ماند

حیوان گرد نه بلنده اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان نیست تر
 شود و اگر تربیت کنی ملائکه گرد نه زیرا اکثر حیوانات این نوع خود را
 نخورند اما انسان در سودان و اواسط افریقا این نوع خویش را
 بدین رو و بخورد پس ملاحظه کن که تربیت است که شرق و غرب را
 در ظل حکم انسان میآورد تربیت است که این همه صنایع عجیبه را
 ظاهر میکند تربیت است که این علم و فنون عظیمه را ترویج مینماید
 تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدید را مینماید و اگر
 مری نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیت و انسانیت فراهم
 نمیشد اگر انسان را در بیابانی بگذاری که این نوع خویش را نباشد
 شبهه نیست که حیوان محض گرد نه پس معلوم شد که مری لازم
 است لکن تربیت بر سه قسم است تربیت جسمانی تربیت انسانی و
 تربیت روحانی اما تربیت جسمانی بجهت نشور نمای این جسم است
 و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که
 حیوان یا انسان و آن مشترک اند و اما تربیت انسانی عبارت از -
 مدنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و
 صنعت و علم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار
 امتیاز انسان از حیوان است و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است
 و آن اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است زیرا
 در ریشمقام انسان مرکز سوحات رحمانیه گرد نه و مظهر انعمان انسانا
 علی صورتنا و مثالنا شود و آن نتیجه عالم انسانی است حال مایک

مربی میخوایم که هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی
 گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ باشد اگر کسی بگوید که من در
 کمال عقل و ادراک و محتاج بآن مربی نیستم او منکریدیهیات است مثل
 طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت مینمایم
 و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل آنست که کوری گوید من محتاج
 به چشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند پس واضح
 و مشهود است که انسان محتاج به مربی است این مربی بیشک و
 وشبیه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه اگر
 مثل سایر بشر باشد مربی نمیشود علی الخصوص که باید هم مربی
 جسمانی باشد و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی یعنی نظم و تمشیت
 امور جسمانی دهد و هیئت اجتماعی تشکیل کند تا تعاضد و تعاون
 در معیشت حاصل گردد و امور جسمانی در جمیع شئون منظم و مرتب
 شود و همچنین تا سیر تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار
 را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسعه علم و معارف
 شود و حقایق اشیا و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد و
 روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات از یاد یابد و از محسوسات
 استدلالات و انتقالات بمعقولات شود و همچنین تربیت روحانی نماید
 تا عقول و ادراک پی بعالم ماوراء الطبیعه میرسد و استفاضه از تنفحات
 مقدسه روح القدس نماید و بملا اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانی
 مظاهر سنوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات
 الهی در مراتب حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه لنعملن

انسانا علی صورتنا و مثالنا تحقق یابد و این معلوم است که
 قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم بر نیاید و بفتایج فکریه —
 تکفل چنین مواهب نتوان نمود شخص واحد چگونه تا سپس
 این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند پس باید قوه معنویه
 ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار بر آید يك ذات
 مقدس عالم انسانی را زنده کند و هیئت کره ارض را تفسیر
 دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تا سپس
 حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید نظم عالم دهد
 و ملل و امم را در ظل رایت واحد آرک خلق را از عالم نقایص
 و زبائل نجات دهد و بکمالات فطریه و اکتساییه تشویق و
 تحریض نماید البته این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده
 این کار بر آید یا ^{باید} انصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است
 امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج
 نتوانند و اجراء نکنند يك نفس مقدس بی ناصر و معین اجرا
 نماید آیا این بقوت بشریه ممکن است لا والله

و قوله العزيز جميع اسرار کائنات در انسان موجود است پس
 اگر در ظل تربیت عربی بیفتد و تربیت شود جوهر الجواهر
 گردد نور الانوار شود روح الارواح گردد مرکز سنوحات —
 رحمانیه شود مصدر صفات روحانیه گردد مشرق انوار ملکوتی
 شود مهبط الهامات ربانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند

مظهر صفات شیطانی گردد جامع ذائل حیوانی شود مصدر
 شؤن ظلمانی گردد این است حکمت بعثت انبیاء بجهت
 تربیت بشر تا این زغال سنگ نه الهام شود و این شجره
 عمر پیوند گردد و میوه نه نهایت حلاوت و لطافت بخشد . . .
 مظاهر مقدسه الهیه مرکز انوار حقیقت اند و منبع اسرار و -
 فیوض محبت تجلی بر عالم قلب و افکار نمایند و فیض اینی
 بر عالم ارواح مبدول فرمایند حیات روحانی بخشند و بانسوار
 حقایق و معانی درخشند و روشنائی عالم افکار از آن مرکز
 انوار و مدافع اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس -
 مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اند و ظلمت است و اگر
 تعالیم صحیحه آن مطالع اسرار نبود عالم انسانی جولانگاه
 اخلاق و اطوار حیوانی بود . . . از جمله نهین عصر الهی
 ملاحظه نما که چقدر ترقی نه عالم عقول و افکار حاصل گردیده
 و حال بدایت اشراق است عنقریب ملاحظه شود که ایمن
 فیوض جنیده و این تعالیم الهیه اینجهان تاریک را -
 نورانی نماید و این اقالیم غمگین را بهشت برین فرماید
 و از آنحضرت نه رساله سیاسیه است قوله الجلیل این -
 مشهود و واضح است که نه طبیعت و فطرت جمیع موجودات
 قوت و استعداد ظهور نه نوع کمالات موجود یکی کمالات
 فطریه که من نهون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری

کمالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مری حقیقی است در
 اعیان خارجه ملاحظه نمائید که در اشجار و ازهار و انبارسک
 طراوت و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجب شود
 و دیگری نضارت و حلاوت زائد الوصف است که بتربیت
 باغبان عنایت در آن مشهود چه اگر بحال خود گذاشته شود
 جنگل در آجام گردد گل و شکره نگشاید و ثمری نبخشاید و
 شایسته سوختن و افروختن گردد و لکن چون در ظل تربیت
 رعایت مری در آید و گلستان شود چمن و گلشن گردد ازهار
 و انبار برون آرد و بگل و ریاحین بیاراید بهمچنین جمیع
 بشریه هیئت جامعه انسانی نیز اگر بحال خویش ترک شود
 چون حشرات محسور شود و در زمهره بهائم و سباع محدود
 گردد در رندگی و تیز چنگی و خونخوارگی بیاموزد و در آتش
 حرمان و طغیان بسوزد نوع انسان در بدستان آفاق کوه کان
 سیق خوانند و از علل مزمنه ستیم و ناتوان هیاکل مقدسه
 انبیاء و اولیاء ادیب انجمن رحمان اند و طبیب شفاخانه
 حضرت یزدان بشیر عنایت اند و آفتاب فلک اثیر هدایت
 تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی —
 انسانی افسرده و مخمود است بشار موقده الهی برافروزد و
 امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد
 پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت

و عنایت مری حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط
و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب و واجب چه که باغ
آفرینش جز بتربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیت
و سیاست عادله حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیاید
و در توفیقی از حضرت نقطه است قوله الاعلی بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله المتعالی عن ذکر الذات بالذات
للذات و المتقن من عن ذکر الاسماء والصفات اله نرد حی
قیم احد و ترصد لم یزل کان ولم یکن معه من شیء ولا یزال
انه هو کائن ولا یكون معه شیء قد ابدع مبادی الاسماء
والصفات یظهر مشیة واحد ث شؤنات الابداع بتجلی
ارادته و نسبها الی نفسه لظهور فناءه و کبریا ئیته ثم قد امر
کل المبادیان بدعوه بتلك الاسماء والصفات لیتلجلج الممكن
الی غایة فیضه و یبلغ المفتقر الی منتهی حظه فسیحانه
و تعالی کل الصفات لساحة قد من سیوحیته افک محض و کل
الاسماء لجلال عز قیومیته کذب صرف لم یصعد الی همواء
عز کبریا ئیته^١ اعلی مشاعر جوهریات المجردات ولم ینزل بساحة
فناءه اعلی مجرد ظهورات امکانات وهو كما هو علیه فی
عز ذاته و علو صفاته لم یکن فی خلقه له مثل ولا فی الامکان
صفة ولا اسم سیحانه و تعالی عن وصف الواصفین و من نعت
الناعین والصلوة علی محمد مرکز دائرة الوجود فی العالمین

والظاهر عن الله والقائم في مقامه في كل عوالم الغيب
والشهادة ما ذكر في الاسمين وحجب في الرمزين وبرز في
المقامين واستعلى في الامرين والسلام على مظاهر نفسه ائمة
الدين واركان اليقين ومظاهر تجليات اسم الله المقتدر والمكين
ومائزل اليه في يواطن آيات كتاب المبين اشهد انهم عباد
مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون وانهم لا يستطيعون
شيئاً الا بأذنه وهم من خشيته مشفقون وانما الرحمة على
الذين اتبعوه واطاعوا امرهم وآمنوا بسرهم وعلانياتهم
بسر البازر عنهم والمستتر فيهم فاعلم ان ذات الازل هو
اجل من ان يعرف بغيره او يوصف بسواه ولا يقع عليه من الخلق
شيئ وانما الاسماء تدل على انفسها والصفات تحكي عن امثلتها
وان ذات على مخلوق قد نُسب الله الى نفسه تشريفاً له مثل
الكعبة يقال له بيت الله وانه ذات الله الظاهر في ملكوت
الامر والخلق كما أشار على عليه السلام في قوله حين سئل
عنه ^{عن} مبادئ العلل تلك صور عارية عن المواد خالية عن القوة
والاستعداد تجلى لها بها فاشرفت وطالعتها فتلا لتست
والقسي في هويتها مثاله فاعظم عنها افعاله وهو ذات الله
العليا وشجرة الطوبى وسدرة المنتهى من عرفها لن يشق
ابداً من جهلها ضل وغوى وقد كشف معنى ذلك الحديث
قوله انا الذات في الذات للذات بالذات وانا ذات الذوات

و معنى ذلك الحديث فى قول الصادق ع تلك بيوت النور
 و نفس الظهور و معدن الاشارة و احسن العبارة لاهى هو
 و لاهو غيرها و ان ذات على لم يك ذات الله و ان ذاته
 الظاهرة فى مقام الابداع هو ذات الذى نسب الى نفسه وهو
 ذات على و ينطق بالشهادة على ذلك كتاب الله حيث قال
 و يحذركم نفسه و قد فسر الصادق اى يحذركم ان لا تجعلوا
 محمدا مصنوعا و انه لو كان مصنوعا و لسكان الذات ...
 محدثا مصنوعا و هذا هو الكفر المصراح و ثبت بالاجماع و آية
 المباهلة ان عليا نفس رسول الله يجرى عليه ما جرى الله فيه
 و انه ضو قد ذوت من الضو الاول و ارادة قد حقق مسن
 مشبه الاولى و اليه الاشارة من قوله ع انا صاحب الازلية
 الثانية و قوله مخاطبا لسلمان و جندب ان معرفتى بالنورانية
 معرفة الله و معرفة الله معرفتى و هذا هو الدين الخالص
 الذى امر الله به حيث قال و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين
 له الدين و ان معرفة الازل هو معرفته و معرفته هى معرفة
 الازل لان فى الامكان لا يمكن الا معرفته و اليه الاشارة قول
 آل الله من عرفكم فقد عرف الله و قول الامام نحن اسماء التى
 لا يعرف الله الا بسبل معرفتنا بنا عرف الله و بنا عبد الله
 ولو لا ما عبد الله . . . ما سألته عن قول المذكور ذات
 على مسموس بذات الله انه ذات مخلوق قد نسب الله الى نفسه

لتشريفه وان من منتهى قربه به قد عبر بالاصا من والا جـسـل
الذات من ان يقارن خلقه او يعرفه عباده وهو كما قال لا يدرك^{كم}
الا بصار و هو ذك الا بصار و هو اللطيف الخبير .

و در توقيصی دیگر است توله الاهلی و اشار الى ذلك المقام
قول الحجة عليه السلام في دعائه الساطعة من ناحية المقدسة
حيث قال لا فرق بينك و بينه الا انهم عبادك و خلقتك فتفهمها
ورفعها بيدك يدتها منك عودها اليك اعضاء و اشهاد
و از حضرت بهاء الله در كتاب ايقان است توله الابهي از قبيل
در مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمود یه یکی
مقام توحید و رتبه تفرد و مقام دیگر مقام تفصیل و -
عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است در مقام توحید
و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه
و هویت بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع
بر عرش ظهور الله ساکن اند و بر کرسی لطون^{الله} واقف یعنی
ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر
چنانچه نغمات ربوبیه ازین هیاکل احدیه ظاهر شد و در مقام
ثانی که مقام تفصیل و تحدید^{تمیز} و اشارات و دلالات ملکوتیه
است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای بابت ازیشان ظاهر است
چنانچه میفرماید انی عبد الله و ما انا الا بشر مملکم و اگر شنیده
شود از مظاهر جامعہ انی انا الله حق است و ربی در آن -

ن
نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای اشیا
ظهور اله و اسم اله و صفة د ر ارض ظاهر این است که میفرمایند
و ما ریت اذ ریت ولكن الله رمی و همچنین ان الذین
یبايعونك انما یبايعون الله و همچنین اگر میفرمایند
نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در
منتهی رتبه عبودیت ظاهر شد آنکه احدی رایای آن نه که
بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود این است که از آن
جواهر و مقام ^{وجوه} استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج
معانی سلطان حقیقی از کار ربوبیت و الوهیت ظاهر شده
اگر درست ملاحظه شود که همین رتبه منتهای نیستی و فنا
در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای
صرف کگویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در
آنساحت شرك نموده اند این است که آنچه
میفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت
و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه
در آن نیست .

و در لوحی از آنحضرت چنین مسطور است قوله الاعلی و چون
ابواب عرفان و وصول بآن ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض
جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق
جود و کم بر همه اشیا مستشرق فرموده و آنجمال عزاحد یسه

را از مابین بریه خود منتخب نموده به خلعت تخصیص مخصوص
 فرموده و لاجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را -
 بسلسال کوثر یزرائیل و تسنیم قدم بیمثال تا جمیع ذرات اشیا
 از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدس شده به جبروت عز لقا که
 مقام قدم بقا است در آیند او است مرآت اولیه و طراز قدیمه
 و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه
 و جمیع خلق را با طاعت او که عین اطاعة الله است مأمور
 فرموده و تموجات ایحراسیه از اراده اش ظاهر و ظهورات
 یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات در وصف ممکنات
 از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باین مقام بوده و واحدی را
 ازین مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیه است
 تجاوز و ارتقاء ممکن نه چه که وصول بخیب لایدرک یابد یسه
 محال و معتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این
 ظهور سبحانی مشهود را اشراقات آنشخص غیب از افق این
 طلوع قدم صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و ایمن
 کینونات مشرقه از صبح احدیت را بحجتی ظاهر فرموده که
 دون آن کینونات مشرقه مرسله ازاتیان بمثل آن عاجز و قاصر
 بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که
 دون حجت واضحه و برهان لائح حجت الهی و برهان
 عز صمدانی برهیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد و لکن

تخصيص آن حجت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یادون
آن منوط و مشروط بآراة آن سلطان مشیت بوده و خواهد
بود و منوط و معلق بآراة دون آن نبوده .

قال الشيخ في آخر الشفاء راء الفضائل عفة و حكمة و
شجاعة و من اجتمعت له منها الحكمة النظرية فقد سعد و فاز
معد ذلك بالخواص النبوية و يصير رياء انسانيا و يكاد ان تحصل
عبادته عند الله تعالى و هو سلطان الارض و خليفة الله فيها
كشكول شيخ بهائي

في الدعاء الرجبية و بآياتك و مقاماتك التي لا تعطيل لها في
كل مكان يصرفك بها من عرفك لا فرق بينك و بينها الا انهم
عبادك و خلقتك بهم ملائكة سماءك و ارضك حتى
ظهر ان لا اله الا انت الخ و اشار الصادق اليهم بقوله
لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو نحن و هو هو و نحن
نحن و في رواية الا انه هو و نحن نحن و قال امير المؤمنين
في خطبة يوم الغدير و الجمعة في حق محمد ع استخلصه

في القدم على سائر الامم على علم منه الى ان قال و انتجه آمرا
و ناهيا عنه اقامه في سائر عالمه في الاداء مقامه اذ كان لا
تدركه الا بصار و هو يدرك الا بصار و لا تحويه خواطر الانسكار
ولا تمثله غوامض الظنون في الاسرار و لا اله الا هو الملك الجبار
شرح زيارة شيخ احسائي

قال الصدوق رحمه الله وجه الله انبياءه و حججه
روى عن أبي الصلت عن الرضا ع قال قلت يا ابن الرسول الله
ما معنى الخبر الذي روي ان ثواب لا اله الا الله ثواب النظر
الى وجه الله فقال ع من وصف الله بوجه كالوجه فقد كفر و

لكن وجه الله انبياءه و رسله و حججه و الذين بهم يتوجه
الى الله و الى دينه و النظر الى انبياء الله و رسله و حججه فسى
درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيامة مجمع المحررين

مقام انسان کامل و مظهر کلی الهی که مقام

نفس حق در تکوین و تشریع است و

عرفان الله بعرفان آن حصول یابد

و نیز در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله الاعلى

هو الاقدس الاعظم العلیم الحکیم ندای مظلوم آفاق را بلسان

پارسی بشنو جمیع لاجل عرفان الله خلق شده اند و عرفان او

منوط بعرفان مظهر و مشرق وحی او بوده چه آنذات مقدس

لم یزل مقدس از ظهور و بروز و منزه از صعود و نزول بسوده و

خواهد بود و جمیع اسماء و صفات علیا بمشرق امر الهی راجع

چه که او است ظهور الله مابین خلق او من عرفه فقد عرف الله

و من اعرض عنه فقد اعرض عن الله المهيمن القيوم

و در لوح خطاب بعید الوهاب است قوله الاعلى چنانچه در

عالم مدن مختلفه و قراء متفايره و همچنین از اشجار و اثمار

و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کل آنچه در او مشهود

است همین تسمی را انسان کل این اشیاء مختلفه موجود است

یسریك نفس حکم عالم بر او اطلاق میشود و لکن در مؤمنین —

شؤونات تک سیه مشهود است مثلاً سماء علم وارض سکون و —
 اشجار توحید و افغان تفرید و اغصان تجرید و اوراق ایقان
 و ازهار حب جمال رحمان و بحور علمیه و انهار حکمیه و ثنائسی
 عزیمتیه موجود و مؤمنین هم به قسم مشاهده میشوند از بعضی
 این عنایت الهیه مستور چه که خود را بحجیات نالائمه از
 مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته اند و بعضی —
 یعنی رحمت بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه
 در انفس ایشان در یقه گذاشته شده تفرس مینمایند و آثار
 قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربانیه در خود ببصر ظاهر
 و باطن مشاهده مینمایند و هر نفس که باین مقام فائز شد بیوم
 یغنی الله کلاً من سعته فائز شده و ادراک آن یوم رانموده
 یثابته خود را در ظل عنای رب خود مشاهده مینماید کسیکه
 جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در
 خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کل مشاهده کند
 لو یفطر ببصر الیه .

و در کتاب ایقان است قوله الاعلی و اکمل انسان و افضل و اللطف
 از مظاهر شمس حقیقت اند بلکه ما سوای ایشان موجودند
 باراده ایشان و متحرک اند بافاضه ایشان لولا که لما خلقت
 الافلاك بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفتوک
 یعت اند بلکه منزله است ذکر ایشان از ذکر غیر و منکس است

وصف ایشان از وصف ماسوی .

و قوله الاعلی و معرفت مید و وصول با و حاصل نمیشود مگر
بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از
لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله
و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و —
باطنیت این جواهر مجرد ثابت میشود از برای آن شمس
حقیقت یانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین
سائر اسماء عالییه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی که باین انوار
مضینه مستقیمه و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز^{شد} و
بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه یاقیه وارد و این لقاء میسر
نشود برای احدی الا در نیامت که پیام نفس الله است بمظهر
کلیه خسود .

و در لوح خطاب سلمان است قوله الاعلی ای سلمان سبیل
کل بذات قدم مسدود بوده و طریق کل مقطوع خواهد بود و
محض قنیل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین نام
ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدسه را عرفان خود قرار
فرموده من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع
کلمات الله و من اقربهم فقد اقرب الله و من اعرض عنهم فقد
اعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراط الله
بین السموات و الارض و میزان الله فی ملکوت الامر و الخلق

وهم ظهور الله و حججه بین عباد و دلایل بین بریده
 و در لوحی دیگر توله الاعلی و اینکه در ظهور بعد اعمال قبل
 عند الله مقبول نبوده نظر بآن است که اعمال فرع عرفان بوده
 و خواهد بود و عرفان الله هم منوط به عرفان مظهر نفس اوست
 و هر نفسی الیوم از نفس ظهور که جمیع او امر الهی طائف
 حول اوست محتجب ماند هیچ عملی او را نفع نمی بخشد اگر
 چه بعمل کل ممکنات عامل شود چنانچه عرفان بیت انسان
 را کفایت ننماید از عرفان منزل و مثبت آن و اگر نفس الیوم
 تارک باشد جمیع اعمال را و عارف بحق باشد نجات از پیرایش
 باقی ولكن اگر نمود بالله از حق محتجب باشد و بتمام اعمال
 مشغول مغرّی از برای او نه و عند الله از اهل سجین و نفی و نار
 مذکور

و در کتاب اقدس است توله الاعلی انّ اول ما کتب الله علی العباد
 عرفان مشرق امره و مطلع وحیه الذی کان مقام نفسه فی عالم
 الامر و الخلق من فازیة قد فاز بكل الخیر و الذی منع انسه
 من اهل الضلال و لویائی یکل الاعمال .

و از حضرت عید الیهاء در مفادضات است قوله المعزیز جمیع
 کائنات حکایتی کنند و یرتوی گیرند و بهره یرت اما تجلی
 کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل
 یعنی آن فرد فرید مظهر کلی الهی ساطع و لامع است چه که

کائنات سائر پرتوی اقتباس نمودند اما مظهر کلی آینه آن —
آفتاب است و بجمع کلمات و صفات و آیات و آثار آفتاب
در او ظاهر و آشکارا است عرفان حقیقت الوهیت ممتنع و محال
اما عرفان مظاهر الهیه عرفان حق است زیرا فیوضات و تجلیات
و صفات الهیه در آنها ظاهر پس اگر انسان بحیث معرفت مظاهر
الهیه برد بمعرفه الله فائز گردد و اگر چنانچه از مظاهر مقدسه
غافل از عرفان الهیه محروم پس ثابت و محقق شد که مظاهر
الهیه مرکز فیض و آثار و کمالات الهیه اند .

و قوله المزیز این واضح است که اگر بخواهیم حقیقت الوهیت
را تصور نمائیم آن تصور محاط است و ما محیط و البته محیط —
اعظم از محاط ازین ثابت و واضح شد که اگر يك حقیقت الوهیتی
تصور نمائیم درون مظاهر مقدسه آن اوهام محض است زیرا —
راهی بحقیقت الوهیت که منقطع وجدانی است نه و آنچه بتصور
ما آید اوهام است

و قوله الجلیل و این انسان که گوئیم مقصد هر انسان نیست
مقصد انسان کامل است زیرا اشرف عضوی در شجره ثمره است
و مقصد اصلی او است .

معنی حقیقی توحید و وحدت ظاهر و مظهر

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی معنی توحید
این است که حق وحده را مهیمن بر کل و مجلی بر مریسای
موجودات مشاهده نمایند کل را قائم یا وکل را مستند از
دانند این است معنی توحید و مقصود از آن بعضی از —
متوهمین باوهم خود جمیع اشیا را شریک حق نموده اند
و معذک خود را از اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحق
آن نفوس اهل تقلید و تثبیت و تحدید بوده و خواهند بود
توحید آن است که یک را یک دانند و مقدس از اعداد شمرند
نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حق
را باغیب منیع لایدرک داننی باین معنی که افعال و اعمال
و اوامر او را ازودانی من غیر فصل و وصل و ذکر اشاره این —
است منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من
الراسخین

و در دعاء آخر شهر صیام است قوله الاعلی بسم الله الاتقدم
الاقدیر سبحانک اللهم اسألك بالذی اظهرته و جعلت
ظهوره نفس ظهورک و بطونه نفس بطونک و باولیته حق اولیتک
و باخیرته ثبت آخرتک و بقدرته و سلطانه شهد کل ذی قدرة
بائتد ارك و بعظمته شهد کل ذی عظمته بعظمتک کبریاک . .

وما على قدرتك و ما على عظمتك و ما على كبريائك الذى شهر
منه و اعطيتك بجلودك و كرمك فيا الهى اشهد ان به ظهرت
آياتك الكبرى و سبقت رحمتك الاشياء و بذلك التدا
بشرت العباد يظهرك الاعظم و اعرك الاتم

و رعا بدعوه محيي الانام فى الايام و روصف اهل بيان قوله
الاعلى ارتفع ضجيج المشركين و صرير المنكرين . . . اذ انهم
يا الهى اتخذوا العجل لانفسهم ريا سراك و يعبدونك
فى العشى و الاشرار من دون بينة و لا كتاب . . . اذالم اريا
الهى انت تذكرنى اوانا اذكرك قد ارتفع الفصل و حقق الوصل
ذكرى اياك ذكرك نفسى و ذكرك اياى ذكرى نفسك قد نسخ
البعث من آية الترب و حكم الظن من آية اليقين و اشرق
جمالك المبين من هذا الافق المنير .

الموهبت

و نيز از حضرت بها الله است قوله الاعلى بسم الله المجلى
على ما سواه ان ياملأ الارض و السماء ان استمعوا شهادة الله
من لسان ربكم الا بهى انه شهد لنفسه بنفسه قيل ان يرفع سماء
امره و سحب قضاؤه بانه لا اله الا هو الذى ظهرانه لا سم
الاعظم به ثبت برهان القدم و حجته على من فى السموات —
والارضين شهد الله لنفسه ^{بنفسه} فى كينونة ذاته بانه لا اله الا هو

والذى اتى بالحق انه مظهر اسمائه الحسنى ومطلع صفاته
 العليا دل على لسان الفجر عن افق البقاء و نطق الروح الاعظم
 عند سدرة المنتهى بانه هو المتصور فى مدائن الاسماء والمذكور
 فى الواح التى نزلت من سماء مشية ربكم مالك الارض والسماء
 وانه لسبب الاعظم بين الامم قد ظهر لحيوة العالمين
 شهد الله لذاته بذاته قيل خلق الممكنات وقيل ظهور الاسماء
 والصفات بانه لا اله الا هو والذى اتى على سحاب القضاء انه
 لوديعه الله بينكم ومظهر ذاته غيكم وانا حفيظ من افقه تشهد
 ونرى وتدعو من فى الارض والسماء بهذا الجمال الذى منه
 تمرت عيون اهل الفردوس وسكان سراق القدس الذين
 ما ارتدوا البصر عن المنظر الاكبر وما منعهم سبحات البشر
 عن النظر الى وجه الله العزيز الذى يع انه لهو الذى ينسطق
 فى كل الاشياء بانى اناركم الرحمن الرحيم لى كنىز
 فى المقام الذى ما اطلع به احد الانفس العليم الخبير
 دعوا ما عندكم ثم اعرجوا بجناحين الانقطاع الى هذا الهواء
 الذى تعرفه سمات ربكم الغفور الكريم ونفسى قد اتى اليوم
 الذى كان مكنونا فى خزائن قدرة ربكم ان استبشروا فى
 هذا اليوم المبارك العزيز المنيع من فرق بينه وبينى قد
 بعد عن صراط حق مستقيم وبه غنت الورقاء على افسان
 سدرة البهاء تالله الحق قد اتى المحبوب العالمين

و نفس الحق قد ظهر الغیب المکنون والسر المخزون
 وقوله الاعلى يا ايها الناظر الى شطرى والمقبل الى انفسى
 ان استمع دوائى من حول عرشى انه لا اله الا انا الفرد الخبير
 قد اظهرت نفسى لاصلاح العالم ودعونا لكل الى الافسق
 الاعلى الخ

وقوله الاعلى شهد الله انه لا اله الا هو الذى ينطق انه
 لهوا الكنز المخزون يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وهو الفسرك
 العزيز الحميد

في كتاب مجمع البحرين في روضتين بيان لغت سراسر ومنه
 هذا من سرآل محمد ص اى من مكتم آل محمد الذى لا يظهر
 لكل احد قال بعض شراح الحديث اعلم ان سرآل محمد ص
 صعب مستصعب فمنه ما يعلمه الملائكة والنبيون وهو ما وصل
 اليهم بالوحي ومنه ما يعلمه هم ولم يجر على لسان مخلوق غير
 هم وهو ما وصل اليهم بغير واسطة وهو السر الذى به ظهرت
 آثار الربوبية عنهم فارتاب لذلك المبطلون وفاز العارفون فكفر
 به فيهم من انكروا فرط ومن غلا فيهم وافرط وفاز من ابصر
 وتبع النقط الاوسط

عبوديت

ونيز في شرح كوثر از حضرت نقطه است قوله الاعلى قل انى
 عبد الله مصدق لما معكم من حكم القرآن واشهد انسى

عبدك آمنت بك واعترفت بقدرتك الخ

و در باب اول از واحد تاسع بیان است قوله الاعلى نقطه
بیان عیدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و موروث و آنچه
من الله تکلم نموده ازواست نه ازوکه کسی غلو ننماید و از حد
عبودیت تجاوز نکند .

و از حضرت یها^۱ الله در سورة العلق است قوله الاعلى و ما انا
الا عبد آمنت بالله و آياته و رسله^۲ و ملائکته و یشهد
یاراد نه لا اله الا هو الخالق الباعث المحیی السمیت و لکن انسی
حدثت نعمة التي انعمني الله بجوده وان كان هذا جرمي
فانا اول المجرمين و اكون بين ايديكم مع اهلي فافعلوا ما
شئتم ولا تكونن من الصابرين لعل ارجع الى الله ربي نفسي
مقام الذي يخلو فيه عن وجوهكم و هذا منتهى املي و يغيتسي
و كفى بالله على نفسي لعليم و خبير .

و در دعاء يدعوه محیی الانام فی الايام قوله الاعلى بسم الله
الاعظم الامنع الاقرب الى الله سبحانك اللهم يا الهی
تسمع حنینی کحنین التکلی و طرفی الى الافق الاعلى
تروی و لاتروی الى منی یا الهی ترکتنی بین هولاء الذین
کفروا بنعمتك و جاحدوا بآياتك و انکروا حقك و اعترضوا عليك
و اعرضوا عنك خلصنی یا الهی بفضلک و رحمتک ثم اظهر
ما وعدتنی یا محبوب البها^۳ و مقصود البها^۴ کما سترت
حیتند لسانی و قلبی و ظاهری و باطنی بانسه هواله لا اله الا هو

نفسى اظهرتها بامرك وكلما فسررت منهم ارجعتنى اليهم
 بتدريتك وسلطانك وما الذ عيوديتى لنفسك ونفس
 بليخت ائى مقام كلما اشاهدا رضا احب ان اكب بوجهى عليها
 خاضعا لوجهك و ساجدا لنفسك فوعزتكم لولم اكن ناظرا
 الى قضائك المحتوم ما اظهرت نفسى الا بالعبودية الصرفة
 بين بريتكم ولكن انت قضيت بتدريتك ما اردت و اضيت ماشئت
 ليثبت ما نزل فى البيان والا ائى اجيت بان اخضع لكل وجه كان
 خاضعا لوجهك ان الذين تجاوزوا عن عيوديتكم اوليكم -
 ما وجدوا لذتها اساءلك يا مالك مالك البقاء بان توفقنى
 واحببتى على خدمتك والعبودية فى كل شأن لنفسك .
 و درمناجاتى د رايا م صيام قوله الامنع و ما كان مقصودى يا الهى
 فيما نطقته به بين يديك الا ليظهر عيوديتى بين بريتكم و -
 يشهد كل بانى انا السائل وانك انت المسئول و ائى انا الذى
 وانك انت المجيب والا فوعزتكم مرادى ما اردت و مقصودى ما
 قضيت و املى ما قضيت من فرق بين مشيتى و مشيتكم انسه
 كفر بكم و اتخذ ذلك شريكا فى ملكك و بعشيتى اظهرت مشيتكم
 لولا هى ما كانت هى مرادى فداك يا مراد البها مقصودى
 فداك يا مقصود البها مشيتى فداك يا مضم نار البها و يا
 ايها المشتغل فى صد رالبها و يا ايها السناطق بلسان البها
 و در كتاب بديع قوله الا بدع و اين غلام جز عيوديت صرفه

دوست نداشتہ نوالدی نفسی بیٹہ عیودیت محبوب جانسم
 بڑہ بشائی کہ کماشاہد موقفا من مواقف الارض احب ان
 اخر علیہ سجدا

و در حاجاتی قولہ الاعلی بسم الذی بذکرہ یحیی قلوب الملأ
 الاعلی سیحانک اللہم یا الہی تشہد وتری کیف ابتلیت
 بعد اذ ما اردت الا الخضوع لہی باب رحمتک الذی فتحتہ علی
 من فی ارضک و سماءک و ما امرتہم الا بما امرتہی و ما دعوتہم
 الا بما بعثتہی بہ و عزتک ما اردت بان استعلی علی احد
 بشائ من الشؤون و ما اردت ان افتخر علیہم بما اعطیتہن
 بجودک و افضالک لانہ لا اجد یا الہی لنفسی ظہورا تلقا
 ظہورک ولا امرا الا بعدا ذنک و ارادتک بل فی کل حین —
 نطق فواءہی یالیت کنت ترا یا جمع علیہ وجوہ المخلصین
 من احبائک و المقربین من اصغیاءک لویتوجہ ذواذن السی
 ارکانی لیسمع من ظاہری و باطنی و قلبی و لسانی و عرونی
 و جوارحی یالیت یظہر منی ما تفرج بہ قلوب الذین ذاقوا
 حلاوة ذکر ربی الہی الاعلی و یصعد بندائی امدالی
 جبروت امک و ملکوت عرفانک یا من یدک ملکوت البقا و
 ناسوت الانشا ان قلت الی الی یا ملا الانشا ما اردت —
 یدلک الا امرک الذی بہ اظہرتہی و بعثتہی لیتوجہن کل الی
 مقر وحدانیتک و مقعد عز فرادیتک

و در لوح خطاب بشیخ محمد تقی نجفی اصفهانی قوله الایهی
 حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی
 آمده یعنی مشارق امر و مخازن لثالی علم او چه که انه تعالی
 غیب مکنون مستور عن الانظار انظر ما انزل الرحمن فی القرآن
 لا تدركه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر.
 و قوله الایهی آنجنابینا غیر گفته سر رة توحید را ترجمه نمایند
 تا نزد کل معلم و مبرهن گردد که حق لم ینک ولم یولد است
 و باینها ربوبیت و الوهیت قائل اند یا شیخ این مقام مقام
 غنای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مثل بر
 نیستی بخت یات است، این مقام لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا و
 لاحیاء ولا تشورا است مقصود از ذکر الوهیت و ربوبیت
 را عباد ملتفت نشده اند چه اگر بیابند از مقام خود قیام کنند
 و بکلمه تبنا الی الله ناطق گردند حضرت خاتم روح ما سواه فداه
 میفرماید لنامع الله حالات نحن فیها هو و هو نحن و هو هو
 و نحن نحن از این مقام هم گذشته چرا مقامات دیگر را که از قلم
 ابهی نازل ذکر ننموده اند لسان مظلوم و را کتری از ایام
 و لیالی باین کلمات عالیات ناطق الیه الیه الیه اشهد
 بوحدانیتک و فردانیتک و بانک انت الله لا اله الا انت لم یزل
 کت مقدسا عن ذکر دونک و ثناء غیرک و لا تزال تكون بمثل
 ما قد کنت من قبل و من بعد اسماءک یا مالک القدیم بالاسم

الاعظم و بتجلیات نیر ظهورك فی طور البیان وبأمواج بحر علمك فی الامكان ان تؤیدنی علی یقرینن الیک و یقطعن عن دونك وعزتک یا اله الكائنات ومقصود الممكنات احب ان اضع وجهی علی كل بتعة من یتاع ارضك لعله یتشرف بمقام تشرف یقوم اولیاءك . . . یراستی میگویم ولوجه الله میگویم این عید و این مظلوم شرم دارد خود را بهستی و وجود نسبت دهد تاچه رسد بمقامات فوق آن . . . و نفسی که باین مقام رسیده البته از نخوت و کبر و غرور میرا است آنچه گفته شد من عند الله بوده انه شهید و یشهد و هو العلیسم الخیر

و قوله الاعلی سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیاء واصفیا ظاهر شده آنرا اسباب اعراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده ثالثها اللاهوتیه الملکوتیه وهی قوة لاهوتیه و جوهرة بسیطة حیه بالذات الی ان قال علیه السلام فهی ذات الله العلیا و — شجرة طوی و سدرة المنتهی و جنة المأوی حضرت صادق فرموده اذا قام قائمنا اشرقت الارض بنور ربها وهمچنین از ائمه علیهم السلام حدیث طویلی ذکر شده و از جمله نصوص — حدیث مذکور این کلمه علیا است فعند ذلك یهبط الجبار

عز وجل من الغمام والملائكة و في القرآن العظيم هل ينثرون
الا ان ياتيهم الله في ظل من الغمام و در حديث مفصل
ميفرمايد بسند القائم ظهره الى الحرم ويمد يده المباركة
فتري بيضا من غير سوء و يقول هذه يد الله ويمين الله هر
نحو اين احاديث را معنى نموده اند آثار قلم اعلى راهم معنى
نمايند حضرت امير فرموده انا الذى لا يقع عليا سم ولا صفة
و همچنين فرموده ظاهرى امامه و باطنى غيب لا يدرك قال
ابو جعفر الطوسي قلت لا يعبد الله انتم الصراط في كتاب الله
و انتم الزكاة و انتم الحج قال يا فلان نحن الصراط نفسى
كتاب الله عز وجل و نحن الزكاة و نحن الصيام و نحن الحج
و نحن الشهر الحرام و نحن اليك الحرام و نحن كعبة الله و
نحن قبلة الله و نحن وجه الله .

در قرآن كريم است قوله جل و عزز ما رميت اذ رميت ولكن الله
رمى و از احاديث تدسيه است يا ابن آدم انا غنى لا افتقر —
اطعنى فيما امرتك اجعلك غنيا لا تفتقر يا ابن آدم انا حى
لا اموت اطعنى فيما امرتك اجعلك حيا لا تموت انا اقول للشئى
كن فيكون اطعنى فيما امرتك اجعلك تقول للشئى كن فيكون
ما تقرب الى عبدى بمثل اداء ما افترضت عليه و لا يزال عبدى
يتنفل حتى احبه و من احبته كنت له سمعا و بصرا و ذا اوامير
اذا دعانى اجبته و ان ساء لى اعطيته و قول النبى عم لى —
مع الله وقت لا يسمنى فيه ملك مقرب و لانى مرسل كشف
المحجوب

عن ام سلمه زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه سمع خصوصۃ
بیاب حجرته (وكان ذلك على ارض تديم) فخرج اليهم فقال
انما انا بشر وانه ما ياتيني الخصم فلعل بعضهم ان يكون -
ايبلغ من بعض فاحسب انه صادق فاقضى له بذلك فممن
قضيت له يحق مسلم فانما هي قطعه من النار فليأخذها -
اوليتركها رواء البخاري ومسلم كتاب ادب النبي وقال
رسول الله انا في عالم يحج الي كاحدكم

چه عین ظهور اللہ بدانند و چه
مرآت اللہ بدانند ولی جدال نکنند

و نیز از حضرت بهاء اللہ در لوحی خطاب باقا جمالی
بروجردی است قوله الاتم مثلا نفسی غیب منیع لایدرک را در
هیكل ظهور مشاهده مینمایند من غیر فصل و وصل و بعضی
هیكل ظهور را ظهور اللہ دانسته و اوامر و نواهی او را نفس
او امر حق میدانند ایند و مقام هر دو لدی الحرث مقبول است
ولکن اصحابان ایند و مقام در بیان ایند و رتبه نزاع و جدال
نمایند هر دو مرد و نه یوده و خواهند بود

عقل کلی الهی در مظاهر مقدسه و
پرتوی از آن در قلوب اولیاء میباشند

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزیز
اما عقل کلی الهی که ما وراء طبیعت است آن فیض توه قدیمه
است و عقل کلی الهی است محیط بر حقائق کونیه و مقتبس از —
انوار و اسرار الهیه است آن توه عامله است نه توه متجسسه
متجسسه قوای مصنوعیه عالم طبیعت قوای متجسسه است از
تجسس بی بحقائق کائنات و خواص موجودات برد اما توه عاقله
ملکوتیه که ما وراء طبیعت است محیط بر اشیا است و عالم
اشیا و مدرك اشیا و مطلع بر اسرار و حقائق و معانی
الهیه و کاشف حقائق خفیه ملکوتیه و این توه عقلیه الهیه
مخصوص مظاهر مقدسه و مطالع نبوت است و پرتوی ازین انوار
بر مرایای قلوب ابرار زند که نصیب و بهره ازین توه بواسطه
مظاهر مقدسه برند .

وحی و الهام و کلام الهی

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطابی بحاجی میرزا حسین
یرادر ورقاء شهید است قوله المبین در خصوص وحی مرسوم
نموده بودند ائمه اطهار مطالع الهام بودند و مظاهر فیض

حضرت رحمن وحى اختصاص بحضرت رسول داشت لهذا كلام
ائمه اظهار را كلام الهى نگوئيم بلكه باللهام رحمانى دانيم

الارواح منها كلية ومنها جزئية فارواح الانبياء كلية يشتمل
كل منها على ارواح من يتدخل فى حكمه ويصير من امته كما
تدخل الاسماء الجزئية فى الاسماء الكلية واليه الاشارة بقوليه
تعالى ان ابراهيم كان امة قانتا لله قيصرى در شرح -
فصوص الحكم

اتقن المسلمون على اطلاق لفظ المتكلم على الله واختلفوا
فى معناه فعندنا كلامه تعالى صفة قديمة قائمة بذاته غير
مخلوقة ليس من جنس الحروف والاصوات وسميت
العبارات كلام الله تعالى لانها دالة على كلام لحاجة العباد
اليها فان معناه انما يفهم بها فان عبر عنه بالعربية فهو قرآن
لان علمه بالقلبية وان عبر بالعبرية فهو تورا وان عبر عنه
بالسريانية فهو انجيل واختلاف العبارات لا يستلزم اختلاف
الكلام كما ان الله تعالى يسمى بعبارات مختلفة مع ان ذاته
واحدة وقالت المعتزلة كلام الله تعالى مخلوق غير قائم
بذاته وقالت الحنابلة والكرامية كلام الله تعالى
ليس الا الحروف المولفة والاصوات المقطعة وانه حال فسى
المصاحف والالسنه ومع ذلك هى قديمة شرح وصيت
ابوحنيفة

هریک از مظاهر الهیه آفتاب خویشتاب مرکز حیات عالم اند

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزیز
حقائق مقدسه مظاهر الهیه محیط بر کائنات من حیث الذات
والصفات و فائق و واجد حقایق و متحقق بجمیع اشیا اند
... مظاهر مقدسه الهیه مرکز انوار حقیقت اند و منبع اسرار و فیوضات
محبت تجلی بر عالم قلوب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح
میدول فرمایند حیات روحانی بخشند و با انوار حقایق و معانی
درخشند و روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع
اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نباشد
عالم نفوس و افکار ظلمت اندر ظلمت است و اگر تعالیم صحیحه
آن مطالع اسرار نباشد عالم انسانی جولانگاه اخلاق و اطوار
حیوانی بود... مظهر مقدس ربانی که آفتاب عالم آفرینش است
(مانند هر شعسی در دایره مظلم شمسی خود که مرکز نور و
حیات و حرکات و انتظام اند) چون تجلی بر عالم ارواح و
افکار و قلوب نماید بهار روحانی آید و حیات جدید رخ بگشاید
قوة ربیع بدیع ظاهر گردد و موهبت عجیب مشهود شود
و قوله العزیز اگر دانا انسان قوای رحمانیه که عین کمال است
بر قوای شیطانی که عین نقص است غالب شود اشرف موجودات

است و اما اگر قوای شیطانیه بر قوای رحمانیه غالب شود انسان
 اسفل موجودات است مختصر این است که جمیع فضائل
 و کمالات حقیقت انسانی است و جمیع رذائل صفت انسان
 و چون با شرف مقامات انسانی رسد آنوقت دیگر ترقی در
 کمالات ندارد نه در رتبه زیرا مرتبه منتهی شود لکن کمالات
 الهیه غیر متناهی است کائنات منتهی یا انسان کامل گردد
 دیگر موجودی کاملتر از انسان نیست که انسان انتقال بآن
 کند فقط در رتبه انسانیت ترقی دارد کمالات انسانیه غیر
 متناهی است در بین کائنات انسان جامع کمالات وجود است
 و مقصد از انسان فرد کامل است یعنی اول شخص عالم کسبه
 جامع کمالات معنویه و صوریه است در بین کائنات مثل آفتاب
 است

و قوله الجلیل اما آن حقیقت شاخصه مظاهر رحمانیه یک
 حقیقت مقدسه است و ازین جهت مقدس است که من حیث
 الذات و من حیث الصفات ممتاز از جمیع اشیا است مثل آنکه
 شمس من حیث الاستعداد مقتضی انوار است و قیاس با قمار
 نمیشود مثلاً اجزاء مرکبه کره شمس قیاس با اجزاء مرکبه کره
 قمر نمیکرد و آن اجزاء و آن ترتیب مقتضی ظهور شعاع
 است اما اجزاء مرکبه قمر مقتضی شعاع نیست مقتضی اقناب
 است پس سائر حقائق انسانی نفوسی هستند مثل ماه کسبه

اقتباس از انوار از شمس میکنند اما آن حقیقت مقدسه بنفسه
مضمینی است انفکاک از فیض الهی و جلوه ربانی
ندارد مظاهر الهیه برای متعدد هستند زیرا
شخصیت مخصوصه دارند اما مجلی در آن برای یک شمس
است معلوم است که حقیقت مسیحیه غیر از ^{حقیقت} موسویهاست
و البته حقیقت مقدسه از بدایت واقف بر سر وجود است و از سن
طفولیت آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است.

مظاهر مقدسه قبل از آغاز دعوت

همان شمس حقیقت اند

و نیز در لوحی خطاب بورقاء ارسال از خ ادم است و اینکه
از مظاهر امر سؤال نمودند ایشان در بطن ام دارای مقامات
بوده و هستند و بمنتهیات اوقات و اسباب ظاهر شده و هر
و از حضرت عبدالیه در مقام و ضات است قوله العزیز مظا
مقدسه لم یزل حقائق نوریه بوده و هستند تغییر و تبدیلی
در ذات آنها حاصل نگردد نهایت این است که قبل از ظهور
چون ساکت و صامت اند مانند نائم اند و بعد از ظهور
ناطق و شارق مانند بیدار.

بد عیست ماصد رو تجدد وجودات

در ظهورات الهیه

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعظم الاوقی
حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد محسناتی بود که جمیع
از آن غافل بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مسترور
و مکنون بود و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه
طلعات معانی مقتعه در غرفات کلمات الهیه از خلف حجاب
بیرون آمدند هذا حق لاریب فیه و اگر گفته شود از قبل بر
سبیل اجمال ذکر شده و آن مبین و مفصل حق لاریب فیه
و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و
کل بدیع است این قول هم صحیح و تمام است چه اگر حق
جل ذکره یکلمه الیوم تکلم فرماید که جمیع نام از قبل و بعد
بآن تکلم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم
تتفکرون . . . و همیشه بدانید که ظهور حق مخصوص است
باظهار معارف ظاهره و تغیر احکام ثابته بین بریده بلکه
در حین ظهور کل اشیا حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی
شده و خواهند شد و باقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر
میشود .

ترقی برتبه، مظاهر مقدسه

معتنع میباشد

و نیز از حضرت عبدالیهاء در مفاوضات است قوله العزیز
بدانکه مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت مرتبه نبوت
مرتبه ربوبیت لکن کمالات الهیه و امکانه غیر متناهی است.
ولی هرکائی از کائنات از برای او رتبه ایست که تجاوز از آن
مرتبه نتواند یعنی آنکه در رتبه عبودیت است هرچه ترقی
کند و تحصیل کمالات غیر متناهی نماید برتبه ربوبیت نمیرسد
و همچنین در کائنات جماد آنچه ترقی کند در عالم جمادی
قوه نامیه نیاید و همچنین این گل هفت رنگی نماید در عالم نباتی
قوه حساسه در او ظهور نکند مثلاً بطرس مسیح نشود
نهایتش این است که در مراتب عبودیت بکمالات غیر متناهی
رسد

حواریین هرچه ترقی میکردند مسیح نمیشدند

و در خطابی بحاجن میرزا حسین اخ الشهید در میان دو اب
قوله العزیز و اما امکان حصول مقام انبیاء از برای جمیع
خلق ایسین ممکن نه زیرا خلق بمراتب است مادی و نادان
ما فوق را ننماید و خلقکم اطوارا سنگ خارا یا نوت حمیرا
نگردد و خذف و صدق لولا لولا نشود حضرت قدوس در ظل

حضرت اعلیٰ بودند نه مستقل مؤنن این ظهور بمقام انبیاء
بنی اسرائیل رسند امانه انبیاء اولوالعزم زیرا آنان
ظهور کلی بودند باری مظاهر^{کلیه} الهیه که بالا استقلال اشراق فرمودند
مقامی دیگر دارند و شانی دیگر هیچ نفس بمقام و رتبه
آنان نرسد و عليك اليها الا بهی ع

و قوله العزيز رحمت برده و قسم است خاصه و عامه روحانی
و جسمانی رحمت عامه جسمانی وسعت رحمت کلیشئی اما رحمت
خاصه روحانی وجدانی رحمانی یختص بر رحمت من یشاء

مقام جسدی مظاهر مقدمه الهیه

عجز و غیره از عوارض میشود

و نیز از حضرت عبد الیه در مفاوضات است قوله العزيز
مظاهر مقدمه سراسه مقام است يك مقام جسدی و يك مقام^{نفس}
ناطقه و يك مقام مظهریت كامله جلوه ربانی اما جسمیت
ادراك اشیا نماید بقدر استطاعت عالم جسمانی لهذا در بعضی
مواقع اظهار عجز نمودند مثلا خواب بودند و خیر نسمة الله
بر من گذر نمود و مرا بیدار کرد و امر یثدا نمود و یا انکس
حضرت مسیح در سن سی سال تعمید شد و روح القدس
حلول نمود و پیش ازین روح القدس در مسیح ظاهر نبود
جمع این امور را جمع بمقام جسدی ایشان است اما مقام ملکوتی

ایشان محیط بر جمیع اشیا است و واقف بر جمیع اسرار و عالم
بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیا پیش از بعثت بعد از بعثت
جمیع یکسان است .

اجساد مظاهر مقدسه بقاء ندارند

و نیز از حضرت عید الیهام در مفادضات است قوله العزیز
مقام جسمانی محدث است چه مرکب از عناصر است و لا یستد
یرین است که هر ترکیبی را تحلیل است ممکن نیست که ترکیب
تفریق نشود مقام جسدی البته متلاشی میشود این مقام
جسد مقام بشری است و متلاشی میشود زیرا ترکیب عنصری
است و آنچه از عناصر ترکیب میشود لابد تحلیل و تفریق
میگردد .

نفوس نیز محدث اند

و نیز از آنحضرت در مفادضات است قوله العزیز و مقام
ثانی مقام نفس ناطقه است که حقیقت انسانی است این نیز
محدث است و مظاهر مقدسه در آن با جمیع نوع انسان مشترک
ند هر چند اول دارد اما آخر ندارد بلکه مؤید بحیثیات
ابدیه است .

بشروانیا وادیان و کتب مقدسه

همیشه بوده و خواهند بود

و از حضرت نقطه در رساله دلائل سبعة است قوله الاعلی

از برای خلق او اولی نبوده و آخری نخواهد بود که تعطیل
در فیض لازم آید و بعد از آنچه ممکن است در امکان از عدد خلق
ارسال رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود

و از حضرت بها الله در ایقان است قوله الاحلی لم یزل جود
سلطان وجود بر همه ممکنات یظهر مظاهر نفس خود احاطه
فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه اقطار
رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد تا یقین نمائی که صنم
او را بدایت و نهایت نبوده و نخواهد بود مخلق او از اول
لا اول بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی
نهایه خواهند بود و ابتدائی او را ندیده .

و از آن حضرت در تفسیر سوره الشمس است قوله الاعلی کما تری
ان کل ملة من ملل الارض استضاءت بشمس من هذه الشمس
المشرقات والذی انکرانه صار محروما عنها و قوله الاعظم الایهی
این است که در جمیع اعشاک و ازمان انبیاء و اولیاء باقست
ریانی و قدرت صمدانی در میان نام ظاهر گشته و عقل سلیم
هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آنرا در آن

نموده این باب هدایت رامسود و انگارد و از برای این
شموس و انوار ابتدائی و انتهای تعقل نماید زیرا که فیضی
اعظم ازین فیض کلیه نبود و رحمتی اکبر ازین رحمت مبسطه
الهیة نخواهد بود و شکی نیست که اگر يك آن عنایت
و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد لهذا لیس
یزل ایواب رحمت حق بوجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال
امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیت و حقایق
واعیان متراکم و مفیض خواهد بود این است سنت خدا من
الازل الی الابد

و از آنحضرت در لوحی است قوله الاعلی و اینکه سؤال شده
بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین
آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر لیل بر عدم وجود
نیوده و نیست نظر بطول مدت و انقلاب ارض باقی نمانده و
ازین گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسم
که حال بین نام است نبود و وقتی بود که اصلا رسم تحریر
نیوده قسم دیگر محمول بود و اگر تفصیل او ذکر شود بطول
انجامت ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتداء
این السن معروفه مذکوره در ارض نبود و همچنین این قواعد
معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف
السن در اراضی که بیابان معروف است از بعد وقوع یافت

لذا آن ارغریایل نامیده شد اَیُّ تَبْلُکْتُ فیها اللسان ای
 اختلافت و بعد لسان سریانی ما بین نام معتبر بوده و کتب
 الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایامیکه خلیل الرحمن از
 افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لائح گشت آنحضرت حین
 عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمی عبرانی و چون در عبور
 خلیل الرحمن بآن تنطق فرموده لذا عبرانی نامیده شد
 و کتب و صحف الهی بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی
 گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اول من تکلم به عرب
 بن قحطان و اول من کتب بالعربیہ مرام الطائی و اول من قال
 الشعر حمیر بن بکاء و بعد رسوم خطیة از قلمی بقلمی نقل
 تا اینکه باین قلم مصروف رسید حال ملاحظه نمائید بعد از
 آدم چه قدر لسان و زبان و قواعد خطیہ مختلف شده تا چه
 رسد بقبل از آدم مقصود ازین بیانات آنکه لم یزل حق در علو
 امتناع و سمارتفاع خود مقدس از ذکر ما سواه بوده و خواهد
 بود خلق هم بود، مظاهر عز احدیه و مطالع قدسیه یا تبه
 در قرون الاولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت
 فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغیر احوال عالم بعضی
 اسماء و اذکار باقی نمانده و کتب ذکر طوفان مذکور و در
 اتحاد آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب
 تواریخ و چه غیره و همچنین انقلاب بسیار شده که سبب

محو بعضی امور گشته و ازین مراتب گذشته و رکتب تواریخ
موجوده و رارض اختلاف مشهور است بعضی از هشت هزار سال
تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال
و اگر کسی کتاب جوك دیده باشد مطلع میشود که چه
مقدار اختلاف مابین کتب موجود است .

و از حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ افلاکیا است قوله العزیز
لأن الجسمانيات آيات وانطباعات للروحانيات وأن كل سافلٍ
صورتهُ ومثالٌ للعالي بل أن العلويات والسفليات والروحانيات
والجسمانيات والجوهريات والعرضيات والکلیات والجزئیات ^{لها} ^ی
والمبانی والمور والمعانی وحقایق کلشی و ظواهرها -
وبواطنها كلها مرتبطة بعضها مع بعض ومتوافق ومتطابق
على شأن تجت القطرات على نظام البحور والذرات على
نمط الشعور بحسب قابليتها واستعداداتها لان الجزئيات
* بالنسبة الى الحقایق والمكونات التي اعظم منها فالكلية -
والجزئية في الحقيقة امرٌ اضافيٌّ وشأنٌ نسبيٌّ والارحمة ربك
وسعت كلشی اذا فاعلم بان الهيته الجامعة لنظام الوجود
شاملةٌ لكل موجود كلشی اوجزئى اما ظهوراً او بطوناً سرّاً وعلانيةً
فكما ان الجزئيات غير متناحية من حيث الاعداد كذلك الكلّيات
الجسمانية والحقایق العظيمة الكونية خارجة عن حد الاعداد
والاحصاء وان مشارق التوحيد ومطالع التفريد وشموس التقديس
* بالنسبة لاعداد ونهاكلیات

تعالى وتندست عن القيود العددية وان العوالم الروحانية
تنزهت عن الحدود والحصرية وكذلك عوالم الوجود الجسمانية
لا تخصها العقول والافهام ولا تحيط بها مذاكر اولى العلم الاعلام
واز آنحضرت در مفاد ذات است قوله العزيز اما حقيقت نبوت
كه كلمة الله ومظهريت كامله است بديتى نداشته و نهايتى
ندارد .

و قوله المبين انسان عضو اعظم اين عالم است واگر عضو اعظم
درين هيكل نباشد البته هيكل ناقص است زيرا در
بين كائنات انسان جامع كمالات وجود است و مقصد از انسان
فرد كامل است يعنى اول شخص عالم كه جامع كمالات معنويه
و صوريه است كه درين كائنات مثل آفتاب است . . . اين
مظهريت كامله از اول لا اول الى آخر لا آخر بوده

و در سفرنامه امريكا است پرسيدند آيا بعد از دورى بئى بساز
دوره ديگر خواهد بود فرمودند سلطنت خدا اين است
و نهايت ندارد و فيوضات او بى انتها است

واز آنحضرت در خطابه است قوله العزيز اهل امريك در
ازمنه قديمه از جهت شمال نزديك آسيا بودند يعنى خليجى
فاصله است لهذا از آن جهت گويند عبور و مرور شده است
و علائم ديگر نيز دالات بر مراده نمايد اما بمحلى كه ميست
نبوت نرسد آن نفوس معذورند در قرآن ميفرمايد وما كنا

مَعْدُ بَيْنَ حَتَّى تُبْعَثَ رَسُولًا إِلَيْهِ دَر آن صفحات نیز درازمنه
قدیمه وقتی ندای الهی بلند گشته و لکن حال فرا مویش شده
است .

مقام وحدت و کثرت مظاهر مقدسه و تفاوت مراتب

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلی جمیع
انبیای مقربین و اصفیای مقدسین باین صفات موصوف و باین
اسماء موسوم اند نهایت بعضی در بعضی مراتب است ظهوراً
و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلك الرسل فضلنا
بعضهم علی بعضی و این مظاهر حق را در مقام مقرر
است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را
بیک اسم موسوم و موصوف نمائی باین نیست چنانچه میفرماید
لا نفرق بین احد من رسله . . . این است اتحاد آن جواهر
وجود و شمس غیر محد و معوض اگر یکی ازین مظاهر قدسیه
بفرماید من رجوع کل انبیاء هستم صادق است . . . باری
این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک
شجر روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه . . . و مقام دیگر
تفصیل و عالم خلق و رتبه حدود است بشریه است .
و از حضرت عید البهاء در مفاد و ضافات است قوله العزیز و لیس

اشراقش بتفاوت مانند آفتاب است مثلاً طلوعش در بیابان
مسیح در نهایت اشراق و سطوع بود .

عصمت انبیاء و اولیاء چه ذاتیة
و موهوبه و مقام یفعل مایشاء

نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اندک است قوله الاعلیٰ لیس
لمطلع الامر شریک فی العصمة الکبریٰ انه لمظهر یفعل مایشاء
فی ملکوت الانشاء قد خص الله هذا المقام لنفسه وما قدر
لاحد نصیب من هذا الشان العظیم المنیع .
و قوله الابهی طوی لمن اقرب الله و آیاته واعترف بانسه
لا یسأل عما یفعل هذه کلمة قد جعلها اطاراً للعقاید و اصلها
و بها یقبل عمل العالمین اجهلوا هذه الکلمة نصب عیونکم
لثلاثکم اشارات المعرضین لویجیل ما حرم فی ازل الازل
او بالعکس لیس لاحد ان یعرض علیه والذي توقف فی اقل
ان انه من المعتدین والذي ما فاز بهذ الاصل السنی و المقام
الاعلیٰ تحرکه اریاح الشبهات و تقلبه مقالات المشرکین من
فاز بهذ الاصل قد فاز بالاستقامة الکبریٰ حیذا هذا المقام
الابهی الذي بذکره زین کل لوح منیع کذلک یعلمکم ما یخلصکم
عن الريب و الحيرة و ینجیکم فی الدنیا و الاخرة انه هو الغفور
الکریم

و در کتاب بدیع است قوله الاعلی قل یا ایها النائم علی فراش الشهوات والمسترضع عن ثدی الغفلة والجهل والهوى تناقض را در ساحت اقدس مظاهر مقدسه الهیه راه نبوده و نخواهد بود این تناقض در نفس خلق است نه در امر حق بپذیر قول اینعبد را و نفس خود را از ثقل حمل این اشارات و کلمات نجات ده تا خفیف شده بهوای قدس روحانی پرواز نمائی و بمقدس از تحدیدات بشریه وارد شوی تا آنساحت را — مقدس از ذکر تناقض و انهداد و انقلاب و اختلاف و محاربه و مکالمه و مجادله و اشاره و لاله یابی چه که آنمقراطهر از استقامت اضدادیه خلق نشده و از عناصر اربعه مختلفه بوجود نیامده از عنصر ریح ظاهر شده هوایش عین نار و نارش نفس هوا و مائش صرف تراب کل متحدند من غیر تغیس و اختلاف رطیش عین یبوست و ییوستش عین برودت و برودتش حقیقت حرارت و ازین حرارت حرکت مافی الوجود خلق لولا الحرالم تکن الحركة والحرارة هی الفاعل وانما الحركة هی الفعل ولكن امثال آن نفوس که از طین حرص و نار کبر و هوا نفس و ماء غفلت خلق شده اند البته یا نمقراضند من اظهر که مقدس از عرفان کل من فی العالک بوده و خواهد بود نتوانند تقرب جست

و از حضرت عبدالیه خطاب باقا میرزا غلامحسین درین باب

قوله العزيز هو الله ای بنده الهی سؤال از عصمت انبیاء
 سلف نموده بودی مظاهر مقدسه ماینطق عن الهوی ان
 هو الاوحی یوحی هستند و مظهر و یحذ رکم الله نفسه بل نفس
 نفس الله القائمة بالسنن هستند منزله از ادراک ماده و من اند
 و مقدس از اوهم اهل شایهات و غشون مراجعت بنسب و
 الهیه نمائید بتسریح ذکر عصمت کبری در حقشان میفرمایند
 چه در آیات حضرت اعلی و چه در آیات بیانات جمال ابهتی
 از جمله زیارت سید الشهدا علیه التحیه و الثناء و اما قضیه
 آدم عسی آدم و ما تقدم من ذنبك و ما تأخر من ذنبك این مقام حسنیه
 الابرار سیئات المقربین است و وجودك لا یقام به ذنب خمس
 در رخ آینه نمودار و غیور موهوم در ذنب باعث اكد از حضرت
 اعلی میفرمایند طلب قرب تو از برای من مانند شرك دیگران
 است حال معاذ الله میتوان گفت که طلب قرب الهی ذنب
 و شرك است لهذا مظاهر مقدسه مظهر عصمت کبری نیستند
 استغفر الله عن ذلك مقدم اند و محفوظ و مقدس اند و همون
 و از آنحضرت در مفاوضات است قوله العزيز باری میفرماید که
 مبالغ امر مظهر یفعلی مایشاء است و این مقام مختص بذات
 مقدس است و ماده و من را تنبیهی ازین کمال ذاتی نه یعنی
 مظاهر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق لهذا آنچه از ایشان
 صادر عین حقیقت است و مطابق واقع آنان در ظل شریعت

سابق نیستند آنچه گویند قول حق است و آنچه مجسری دارند عمل صادق هیچ مؤمنی را حق اعتراض نه باید درین مقام تسلیم محض بود زیرا مظهر ظهور بحکمت بالغه نائم و شاید عقول از ادراک حکمت خفیه در بعضی امور عاجز لهذا مظهر کلی آنچه فرماید و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع و لکن اگر بعضی از نفوس یا سرار خفیه حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حق بی نبرک نیاید اعتراض کنند چه که مظهر کلی یفعل مایشاء است چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل انانی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمایند و استیحاş کنند که این شخص حکیم چرا چنین گفت و یا چنین نمود این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدس و میرا و همچنین طیب حاذق در معالجه مریض یفعل مایشاء است و مریض را حق اعتراض نه آنچه طیب گوید و آنچه مجری دارد همان صحیح است باید کل او را مظهر یفعل مایشاء و یحکم مایرک شمرند البته طیب بمعالجاتی منافی تصور سائرین بر آن در حال از نفوس بی بهره از حکمت و طب اعتراض جائز است لا والله... همچنین سرکار جنود... و ناخدای کشتی... و مریض حقیقی بدون شخص کامل است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاء است... اما نفوس دیگر که در ظل مظهر

کلی هستند آنان در تحت حکم شریعة الله هستند بقدر سر
مؤی آنانرا تجاوز از شریعت جائز نه باین جمیع اعمال و —
افعال را تطبیق بشریعة الله کنند و اگر تجاوز نمایند عند الله
مسئول و مؤاخذ گردند الیه آنان را از یفعل مایشاء بهره
و نصیبی نه زیرا این مقام تخصیص بمظهر کلی دارد مثلاً
حضرت مسیح روحی له الفداء مظهر یفعل مایشاء بود و لکن
حارمون را نصیبی ازین مقام نبود .

و قوله الحکیم هر خطاب الهی که از روی عتاب است ولو بظاهر
بانبیا است ولی بحقیقت آن خطاب توجه بامت دارد و حکمتش
محض شفقت است تا امت آفسرده و دلگیر نشوند و خطاب
و عتاب گران نیاید در قرآن خطاب بحضرت محمد
میفرماید انا فتحناک فتحا مبینا لیغفرک الله ما تقدم من
ذنبک و ما تأخر حال این خطاب هر چند بظاهر
بحضرت محمد بود و لکن فی الحقیقه این خطاب بعموم امت
. جه بسیار که انبیای الهی و مظاهر ظهور کلی در —
مناجات اعتراف بقصور و گناه نموده اند این من باب تعلیم
یسائر نفوس است در انجیل میفرماید که شخصی
بمحضر حضرت مسیح آمد عرض کرد ای معلم نیکوکار حضرت
فرمودند بپرا مرانیکوکار کنی زیرا نیکوکاری است در آن —
خدا است بلکه مراد تعلیم خضوع و خشوع و خجلت

و شرمساری بآن شخص مخاطب بود .

و قوله العزيز و این گناه در حضرت آدم بالنسبه یمراتب است
هرچند ازین تعلق نتائج کلیه حاصل ولی تعلق عالم ناسوتی
بالنسیبه بتعلق عالم روحانی لاهوتی گناه شمرده گسرد
و حسنات الا برار سیئات المفربین ثابت شود مانند تقوای
جسمانی که بالنسبه بقوای روحانی قاصر است بلکه این قوه
بالنسیبه بآن قوه ضعیف محض شمرده گردد و همچنین حیثیات
جسمانی بالنسبه بوجود ملکوتی و حیثیات ابدی مراتب شمرده
شود .

و قوله الجلیل بدانکه عصمت بر دو قسم است عصمت ذاتیه
و عصمت صفاتی و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی
و علم صفاتی عصمت ذاتیه مختص بظاهر کلی است زیرا عصمت
لزم ذاتی او است . . . اگر تصور از فکاک در عصمت کبری
از مظاهر کلیه گردد آن مظهر کلی نیست و از کمال ذاتی
ساقط اما عصمت صفاتی لزم ذاتی شیئی نه بلکه پرتو موهبت
عصمت است . . . مثلا بسیاری از نفوس مقدسه مطلقاً
عصمت کبری نبوده اند ولی در ظل حفظ و حمایت الهیه از خطایا
محفوظ و مصون بودند . . . زیرا واسطه فیض بین حقیق
و خلق بود نه آن پس عصمت ذاتیه محصور در مظاهر کلیه و عصمت
صفاتیه موهوب هر نفس مقدسه .

و فراد العزیز زیرا عبد آستان متد من منصوص و مسلم و در ظل
صون و حمایت و حفظ و حراست و در تحت سایه عفت و عصمت
است یعنی جمال قدم روحی له الفداء چون منصوص فرمودند
از سهو و خطا حفظ میفرمایند زیرا سهو و خطای او سهو و
خطای کل است و باین سهو و خطا میثاق الهی بکلی معدوم
و مہدوم گردند .

فی حدیث علی عی اللہ عن ابیہ علی خطیئتک قال بعض
اہل التحقیق و هذا لا یستقیم علی ظاہرہ علی قواعد الامامیۃ
القائلین بالجمعة وقد ورد مثله کثیرا فی الادعیہ المرویۃ
عن ائمتنا وقد ورد فی الثانی فی باب الاستغفار عن الصادق
ان رسول اللہ کان یسب الی اللہ عزوجل کل یوم سبعین
مرة و مثال ذلک من طریق الخاصۃ و العامة کثیرثم قال
واحسن ما تمخّل به الشیخ ما افادہ الفاضل الجلیل
یہاء الذین علی بن عیسی الارملی فی کتاب کشف الغمۃ قال
ان الانبیاء و الائمة عم تكون اوقاتہم مستغرقة بذکر اللہ
تعالی و تلویہم مشغولة و خاطرہم متعلقة بالعلی الاعلی و ہم
ابدأ بالمراتبۃ كما قال عم عبد اللہ کانک تراه فان لم تکرہ
فانہ یراک فہم ابدأ متوجہون الیہ و مقبلون بکلیتہم الیہ
فتمشی انحدکوا عن تلك المرتبة العلیۃ و المنزلة الرفیعة الی
الاستئذان بالماء کل و المشرب و التفرغ الی النکاح و غیرہ من
المذہبات عدوہا خطیئة فاستغفروا منه اما ترى الی بعض
یبت ابناء الدنیا لو قعدوا کل و شرب و نکح و لم یحلم انہ
یمرأ من سیدہ و مالکہ یعدہ دنیا فما ظنک بسید السادات

وما لك الملاك والي هذا اشار بقوله انه ليخبر ان علي قلبس
واني استغفر النهار سبعين مرة فاستغفر الله في اليوم والليلة
مائة مرة و قوله حسنة الارار سبغات المقربين
في حديث الائمة عم فان اعيانا شئ تعلقنا به ربح القدس
مجمع البحرين

در قرآن است قوله جل وعز وريك يخلق ما يشاء ويختار ما كان
لهم الخيرة سبحانه الله وتعالى عما يشركون وقوله وما كان
للمؤمن ولا مؤمنة اذا قنسى الله ورسوله امرا ان يكون
لهم الخيرة من امرهم و من يعصى الله ورسوله فقد ضل
ضلالا مبينا .

يجز مظاهر عصمت همه مورد

تغيير انست

واز حضرت بهاء الله در لوح عدل است قوله الاعلى قل ان
الاسماء هي بمنزلة الاثواب تزين بهامس من نشاء من عبادنا
المريدين و تنزع عن نشاء امرا من لكنا وانا المقتدر الحناكم
الحليم و ما نشاور عبادنا في الانتزاع كما عاشا ورتاهم حين
الاعطاء كذلك فاعرف امر ريك وكن على يقين مبين

و در لوح خطاب بنصير است قوله الاعلى و حال آنكه نقطه اولي
مظهر تبليغ جميع اين اذكار را از بيان محو فرموده و جز ذكر
مرايا چیزی مشاهد شده نشده و نخواهد شد و آنها مخصوص
و محدود نبوده بشاءني كه ميفرمايد^{لي} فانبعث في كل سنة

مرآتا و فی کل شهر مرآتا یل فی کل یوم مرآتا و فی کل حیسن
 فاطهر مرآتا لتحکینک و این فضل و مرایا موجود مادامی
 که از مقایل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف
 کل مفقود و غیر مذکور تا الله الیم مرایا محتجب مانده اند که سهل
 است بلکه طوریون منصحق شدند الیم اگر کل من
 فی السموات و الارض مرایای لطیفه شوند و بلورات رفیعہ منیعہ
 منتفعہ گردند و یعبادت اولین و آخرین قیام نمایند و انسل
 من حین و رین امریک یع توقف نمایند عند الله لا شیئی محسوس
 مشہود آیند و معدوم صرف مذکور گردند .

برای حضرت رسول در مقام عصمت شریک و متغیر

نبود و جهال شیعه از طریق منحرف

شدند

و از حضرت نقطه و رصیفة العدلیہ است قوله الاعلی واصل
 ایقان بمعانی و ادعان بکل مقامات آن اقرار بمحمد بن
 عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است یا آنکه
 آن اول مخلوق و اشرف مجعول است و خداوند عالم جعل
 فرموده است او را از برای قیام بمقام خود در اداء و قضاء
 و اداء و امضاء و مثل آن در عالم خداوند و شبه آن در
 ابداع و اختراع ممکن نیست صرف هویت و آیت

احدیست است که دلالت میکند ^{بشخصه} لنفسه الله الاحد الفرد الذی
لا الله الا هو واز برای احدی نصیبی نه و صغرغت آن شمس ازلی
نیست واهل بیت عصمت سلام الله علیهم نه راین مقام
نزد آن سید اکبر ذکری نه دارند و همد عبید محض و آیات رئیسه
هستند از برای ظهور جلالت آن بزرگوار .

و از حضرت بیها الله نه رلوحی است توله الاعلی یا محبت اعمال
و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان راتخیر شده و مکر
نموده نه رادل ایام که باسم سید انام متصل بودند در هر دم
نصری ظاهر و غشی با هر چون از مولای حقیقی و نور الهی
و توحید معنوی گذشتند و بمظا هر کلمه او متصل هستند
قدرت بضعف و عزت بذلت و جرئت بخوف و استیلا شد تا آنکه
امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و مینمائید از برای نقطه
توحید شریکهای متعدد ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه
را که در یوم قیام حائل شد مابین آن حزب و عرفان حق جل
جلالند امید آنکه از بعد خرد را از اوهام و ظنون حفظ نمایند
و بتوحید حقیقی فائز شوند هیکل ظهور فائز مقام حق بودند
و هست او است مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر
از برای او شبیهی و مثلی باشد کیف یثبت تقدیس ذات
تعالی عن الشبه و تنزیه کینوت عن المثل فکر فیما انزلنا
بالحق و کن من العارفين

و قوله تعالى هو المشرق من افق سما' البیان یا محمد تبسل
 هاشم نرعلت اعراض و اعتراض و ضفینه و بخضا و بغی و فحشا
 و خسران حزب قبل تفکر نما چه اگر نفسی بسبب و علت
 آن آگاه شود از صراط مستقیم نلفزد یاری بعضی قصص
 و اسماء آن نفوس را از افق اعلیٰ محرم نمود و یسقاوت
 کبری مبتلا کرد راستی میگویم امروز روزی است بزرگ و فضلش
 بی منتهی هر نفسی قصه ورود نرلجه احدیه نماید یا پسند
 قلب را از قصص اولی و القاب کبری مطهر سازد

حال ملاحظه نما امر نرچه مقام و شیعه نرچه مقام باسم
 وصایت برعالم افتخار مینمودند و حال آنکه همان افتخار
 و ضرورتی شد حائل مابین حق و باطل ایشانرا تسرب
 الی الله محرم ساخت .

و نرلوحی نرگر است قوله الاحلی کاهر علماء بعیوب اعمال
 و افعال خود ملتفت میشدند سالها آن نفوس بشرك
 خفی و جلی مشغول بودند و ابدا ادراك آن نمینمودند
 نفوسی که بکلمه از کلمات رسول الله خلق شده اند آن —
 نفوس را شبه آنحضرت بلکه فوق آنحضرت میدانسته اند بلسی
 بظاهر بعضی اقرار نمینمودند و لکن از بیانات و عبارات آن
 نفوس این مطلب واضح و مبرهن است عصمت کبری کسه
 منصوص بنفس حق است از جهل و نادانی نرماند و نش

ذکر مینمودند که جعلوا بذلك شرکا من دون ان يعرفوا
الا انهم من الجاهلین مقام عصمت کبری مقام یفعل ما یشاء بوده
و در آن ساحت ذکر خطا نبوده و نیست آنچه از مطلع غیب
و مشرق وحی ظاهر میشود حق بوده و خواهد بود و در آن
در این مقام مذکور نه چه گه اگر بتدریج از آنچه امر
نموده تجاوز نمایند یحبط اعمالهم فی الحین ان ربك
هو الناطق الامین .

و در لوحی خطاب بحلی قبل اکبر ایادی قوله الاعلی حزب
قبل عدد اسم جواد ارباب از برای خود ترتیب داده مع ذلك
خود را موحد میشمردند
و قوله العظیم هو العظیم ذو الفضل العظیم نبیاً عظیم میفرماید
یا حزب الله یمثله حزب شیعه خود را مبتلی منمائید و از انوار
نیر توحید خود را محروم سازد از برای سید بطحا روح —
ما سواه و نه هر نفسی شریك و یا شبیه قرار دهد او از نور
توحید حثینی محروم ائمه صلوات الله علیهم بکلمه او خلقت
شده اند و از بحر فضل از خلق قسمت و نصیب برداشتند یشهد
بذلك ام الكتاب فی المآب انه هو العزیز الوهاب

و در لوح اشراقات قوله الاعلی مقصود آنکه کل یقین میبین
بدانست که خاتم انبیاء روح ما سواه فداه در مقام خود شبه و
مثل و شریك نداشته اولیاء صلوات الله علیهم بکلمه او خلقت

شده اند ایشان بعد از و اعلم و افضل عباد بوده اند و در
 منتهی رتبه عبودیت قائم تقدیس ذات الهی از شبه و مثل
 و تنزیه کینونتش از شرک و شبهه بآنحضرت ثابت و ظاهر
 این است مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل
 ازین مقام کما هو حق محرم و ممنوع حضرت نقطه روح ما سواه
 فداه میفرماید اگر حضرت خاتم یکلمه ولایت نطق نمیفرمود
 ولایت خلق نمیشد حزب قبل مشرک بودند و خود را موحّد
 میشمردند اجهل عبادند و خود را افضل میدانستند از —
 جزای آن نفوس غافله دریم جزاء عطا ید و مراتب و مقامات
 ایشان نزد هر بصیر و خبیری واضح و معلوم گشت از حقیق
 بطلب عباد این ظهور را از ظنون و اوهام حزب قبل حفظ
 فرماید و از اشارات انوار آفتاب توحید حقیقی محروم —
 نسازد

و در لوحی بار سال خادم الله خطاب یورثاء است اینکه در —
 یاره حضرت شیخ و حضرت سید علیهما من کل البهائم مرفه
 داشتید که در نزد بعضی از احباب در مراتب و مقامات ایشان
 صحبتها میشود که ظهور احمدی مقام سماوی محدثی است
 و رتبه رسالت یا ایشان معروض شد و قبول ننمودند آیا این
 اقوال مآخذی دارد یا از اوهام افهام است البته از اوهام
 افهام بود و هست این فقره حینسی که تلقاء وجه عرض شد

جمال قدم مدتی در بیان توقف فرمودند بکمال تأسف میگویم
 اولیای الهی نباید تکلم نمایند آنچه که از انصاف بعید است
 فخر احمد در آن است که بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل
 امانت گشت این مقام بسیار عظیم است یکفیه ورب العالمین
 جمیع بروزات و ظهورات و ولایت و اوتاد و انطاب و نقباء و
 نجباء آنچه ذکر شده از مقامات حمیده نزد عباد بکلمه انحصار
 ظاهر شده و بمقامات عالیہ فائز گشته اند بعضی از عرفا هم
 گفته اند آنچه را که شایسته نبوده بعضی باطن درست
 کرده اند و خود را از اهل آن دانسته اند لعمرا لله در
 ساحت حق از موضوعه مستبصرند عارفی انصافی گفته مقام نبی
 مقام نبی است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق آن است ثانی را مقام
 اولیا و اول را مقام انبیاء دانسته این بی بصری حقیقت
 اینقدر ادراک ننموده که نبیاء انبیاء بعد از مکاشفه و مشاهده
 بودند بلکه ایشان نفس مشاهده و مکاشفه و حقیقت ان بودند
 بهم ظهر کل امر حکیم و کل سر عظیم معدن نبوت و ولایت
 انبیاء بوده اند و بکلمه انبیاء اولیا در ارنی ظاهر باری اکبری
 از عباد بهوی نطق نموده و مینمایند حضرت احمد
 و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع و یاخبر نظر
 بجزب قلوب بعضی بیانات فرموده اند و مقصود تقرب —
 نام بوده که شاید بکلمه حق فائز شوند چنانچه فائز

شدند نفوس که اول بشریعه الهی وارد گشتند آنحزب بوده
و این نفره گواه است بر آگاهی و علم و حکمت و سیل مستقیمی
که بان متمسک بوده اند هتئالهم انتهی .

و در لوحی دیگر قوله الاعلی در ایام طفولیت روزی از روزها
تصد ملاقات جدّة غصن اعظم را نمودیم در ایامی که ضلع

مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده بعد از ورود مشاهده شد

شخصی با عمامه کبیر نشسته و نفسی هم با او بوده از خلف

حجاب مخدوس ورقه مومنه مقدّمه تحقیق مینمود از جمله

ذکر نمود باید بدانیم و بفهمیم که جبرئیل بالا تراست

یا قنبر امیرالمومنین اینمظلّم یا اینکه بیاباغ ظاهر نرسیده

بود بسیار تعجب نمود از عقل آند غافل باری شخص مذکور

بخیال خود امثال این بیان را از محارف میسر و یگمان

خود باعلی مقام عرفان ارتقاء نموده غافل از آنکه از عبده

اسماء كی الله مذکور و محسوب بعد از توقف چند دقیقه

این مظلّم ذکر نمود اگر جبرئیل آن است که در کتابمبین

میفرماید نزل به الروح الامین علی قلبك آقای قنبر هم در

آن مقام نبوده و هنگامی که توجه بارض تم نمودیم همین

شخص در آن ارض موجود مکرر ازین کلمات در چند مقام

ازواصفاش از جمله یومی ذکر نمود باید بدانیم سلمان

بالا تراست یا عباس آیا از برای این گفتگوچه ثمر و اثری

ملا حظه نمود و اند و حاصل این ذکر چیست مفصود آنکه
 حزب الله بدانند که آن فم عید او هام بوده اند و باینجهست
 از عرفان حق جل جلاله درایام ظهور محرم گشتند رجا آنکه
 امثال این امور درین ظهور ظاهر نشود خلق را خلق دانند .

و اذا كان لامنى للنبيوة الاتكيل الناقسين فى القوة ...
 النظرية والقوة العظيمة وراينا ان هذا الاثر حصل بمقدم
 محمد صلى الله عليه وسلم اكرم صا ظهر بسبب مقدم موسى و
 عيسى عليهما وعلى نبينا افضل الالة السلام علمنا انه سيد
 الانبياء و قدوة الاصفياء كشول شيخ بهائى

مقام علم مظاهر الهیه

و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مقاضات است قوله العزيز
 حقائق مذسه مظاهر کلیة الهیه چون محیط بر کائنات من
 حيث الذات والصفات اند و فائق و واجد حقائق موجوده و
 متحقق بجمیع اشیا لهذا علم آقان علم الهی است نسبه
 اکتسایى یعنی فیض قدسی است و انکشاف رحمانی ...
 لهذا شرایعی تأسیس نمایند که مطابق و موافق حال عالم
 انسانی است زیرا شریعت روابط ضروریه است که منبسط
 از حقائق کائنات است ... انبیاء الهی مظاهر کلیة اطباء
 حاذق اند و عالم امکان مانند هیكل بشری و شرایع الهیه
 و اوعلاج پس طبیب باید که مطلع و واقف بر جمیع اعضا و اجزا

و طبیعت احوال مریض باشد فی الحقیقه حکیم دوارا
از نفس امراض عارضه بر مریض استنباط کند پس شریعت
روابط ضروریه است که منیعت از حقیقت کائنات است و مظاهر
کلیه الهیه چون مطلع یا سرار کائنات اند لهذا واقف
بآن روابط ضروریه و آن را شریعه الله قرار دهتد و قوله
العزیز جواب پرسش ثانی پدیدان که پیغمبران را از کتب
و صحف مقصود معانی است نه الفاظ و مراد حقیقت است
نه مجاز ماده است نه صورت گوهر است نه صدق ف آن حقیقت
معانی کلیه که رهبری پیغمبران است یکی است و آن دستور
العمل کل لهذا فی الحقیقه هر پیغمبری بر اسرار جمیع
پیغمبران مطلع و لو بظاهر کتاب او را ندیده و سخن او را
نشنیده و آئین جسمانی او را نستجیده زیرا روش و سلوک و
اسرار و حقائق و آئین روحانی کل یکی است .

انبیاء طبق ظاهر احوال حکم مینمودند

و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ سلمان است
قوله الاعلی ای سلمان لم یزل حق بظاهر بین نام حکم
نرموده و جمیع تبیین و مرسلین مأمور بوده که مابین بریه
بظاهر حکم نمایند و جز این جائز نه مثلا ملا حظه نمائمی
حال مومن و موحد است در این مقام کل اوصاف در

حق او جاری و صادق است . . . و کل آن اوصاف را جمع میشود
 بآن تجلی . . . در مقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حق
 اعراض نموده . . . و بعد از اعراض آن تجلی . . . بمقرخود
 بازگشت دیگر آن نفس نفس سابق نیست .

همه مثا هر مقدسه مورد ستم انام خصوصاً ملاها

شدند

و از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلی
 و در همه اوقات سبب صد عباد و منع ایشان از شاطی بحر
 احدیه علمای عصر بوده اند که زمان آن مردم در کف کفایت
 ایشان بود و ایشان هم بعضی ^{نظراً} بحب ریاست و بعضی از عدم علم
 معرفت ناس را منع مینمودند چنانچه همه انبیاء باذن و اجازه
 علمای عصر سلسیل شهادت رانوشیدند و باعلی افق عزّت —
 پرواز نمودند چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر
 بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد . . . این است
 که در جمیع کتب سماویه ذکر احوال علمای هر عصر شده
 و در لوحی است قوله الاعلی در جمیع اعصار اینگونه صدقات
 و بلا یا از برای عاشقان جمال ذوالجلال بوده و خواهد بود
 و در وقتی نبوده که این ظهورات عزاحدیه در عالم ملکة —
 ظاهر شده باشند و اینگونه صدقات و بلا یا و محن نبوده .

و در دعا، بدعوه محیی الانام توله الاعلی الی متی یا الهی
تر کتنی بین هولاء الذین کفروا بنعمتک و جاحداً بآیاتک و
انکروا حقک و اعترضوا علیک و عرضوا عنک خلصنی یا الهی
بفضلک و رحمتک ثم اظهر ما وعدتني به قبل خلق السموات
والارض .

و پس از آنکه یسوع این بفرمود فرمود شما خود نیستید که مرا
اختیار نموده اید بلکه من شمارا اختیار نمودم تا شاگردان
من باشید پس هرگاه جهان شمارا دشمن یدارد حقا که -
شاگردان من خواهید بود زیرا که جهان همیشه دشمنان
بندگان خدمتگاران خدای بونده بپاک آورد پیغمبران پاک را
که ایشانرا جهان بقتل رسانده چنانچه در ایام ایلیا اتفاق
افتاد چون ایزایل ده هزار پیغمبر را بقتل رسانید حتی آنکه
بامشقت نجات یافت ایلیای مسکین و هفت هزار از فرزندان
پیغمبران که پنهان کرده بود ایشانرا سر دار لشکر احاطه فریاد
از جهان بگردد که خدا ایرا نمیشناسد . . . پس هرگاه
بینیت که جهان خوار دارد شمارا کلام شمارا پس غمگین
شوید بلکه تأمل کنید که چگونه خدا ایرا داد از شما بزرگتر
است خوار شمرده او را جهان حتی اینکه حکمت او را -
جهالت شمرده پس چون خدای با جهان مدارا بصیر نمایند
پس چرا غمگین میشوید انجیل برنایا فصل ۱۸

انیاء دو قسم اند مستقل و غیر مستقل

و نیز از حضرت عبدالبهادر کتاب مفاوضات است قوله العین

کلیه انبیاء بر دو قسم اند قسمی نبی با استقلال اند و متبوع
و قسمی دیگر غیر مستقل و تابع انبیای مستقله اصحاب
شریعت اند و مؤسسین دور جدید که از ظهور آنان عالم
خلعت جدید پوشید و تاسیس دین جدید شود و کتاب
جدید نازل گردد و بدون واسطه اقتباس فیض از حقیقت
الوہیت نمایند نوراً نیتشان ذاتیه است مانند آفتاب که
بذاته لذاته روشن است و روشنائی از لوازم ذاتیه آن —
مقتبس از کوکب دیگر نیست اینمطالع صبح احدیت غیب
فیض اند و آینه ذات حقیقت و قسمی دیگر از انبیاء تابع
اند و مروج زیرا فرع اند نه مستقل اقتباس فیض از انبیای
مستقل نمایند و استفاده نور هدایت از نبوت کلیه کنند مانند
ماه که بذاته لذاته روشن و ساطع ولی اقتباس انوار از آفتاب
نماید آنمظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراقی نموده اند
مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی حضرت مسیح و حضرت
محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک و اما قسم ثانی که
تابع و مروج اند سلیمان داود و اشعیا و ارمیا و حزقیا .

انبیاء مستقل دیگر —

از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی یا بهرام
از حضرت زکریا است سؤال نمودی او من عند الله و بهدایت

خلق مامور نار محبت بر افروخته پندارست بانار محبت
الهی و کتاب او امر و احکام ربانی آمد و لکن حزب غافل مقامش
را ندانستند و ظهورش را نشناختند حزب شیعه نظر
بغفلت و نادانی ره نبردند .

و در اثری دیگر خطاب باقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی —

قوله الاعلی قسمی شده که مردم روزگار باعتساف انسر گرفته اند
و از انصاف درگزین ظهور که حق جل جلاله را یکمال بزرگی یاب

نموده و گواهی بر آگاهی او داده و بر تقدیس و تنزیس

دانش عن الاشباه والامثال اعتراف نموده گاه او را آفتاب

پرست و گاه آتش پرست نامیده اند چه مظاهر و مطالب

بزرگ را که از مقاماتشان و از عنایاتشان محروم بلکه نعوذ بالله

یسب و لعن تاطق یکی از پیغمبران بزرگ که او را الیوم جهان

عجم رد مینمایند باین کلمه علیا ناطق بوند میفرمایند

آفتاب جرمی است مدور و منیر سزاوار آن نبوده و نیست که او را

اله نامند و یزدان گویند حضرت یزدانی کسی است که

آگاهی او را ادراک نکند و علم عالم او را محدود نسازد و —

چگونگی او را کسی ندانسته و نمیداند و نخواهد دانست

ملاحظه نمائید یلسان فصیح بلیغ شهادت داده بر آنچه

حق یان ناطق است معذک اسم مومن نزد این همج رعاع

مذکور نه تاجه رسد بمقامات علیا و در مقام دیگر آنحضرت

میدرمايد هست از هستی او ظاهر و هوید او اگر یزدان نباشد
هیچ يك از آفرینش راهستی نه و بخلفت وجود مزین نه
اعاذنا الله وایاکم من شر الذین انکروا حق الله و اولیاءه و
اعرضوا عن افق شهادت له کتب الله المهیمن القیوم .

و از حضرت عبدالبها است قوله العزیز اما سؤال ثالث
که ظهور حضرت زردشت آیا پیش از حضرت موسی بود و یا بعد
حضرت زردشت از پیغمبرانی بود که بعد از حضرت موسی
مبعوث شدند و این بنصوص تاریخ نیز مشهور است .

و در خطابه از آن حضرت در رمله اسکندریه است قوله
المبین از جمله مظاهر مقدسه الهیه حضرت زردشت بود . . .
اگر حضرت زردشت نبود ایران محور نابود شده بود . . .
حضرت زردشت در قرآن بعنوان پیغمبر سواحل رس ذکر
شد و بزرگواری حضرت مثل آفتاب است تایوم جمال مبارک -
بزرگواری حضرت زردشت مستور بود و بعد جمال مبارک
اسم حضرت را بلند نمود .

و قوله العزیز حضرت زردشت نیز سفری باینت یار فرمودند
و با بعضی از انبیای بنی اسرائیل ملاقات نمودند .
و خطاب ببهائیان باینکویه است قوله الکریم هو الله ایماکفان
گوی دوست ایماشتان روی دوست تفقاز یا جمیعات تابع رو
ارس است که در قرآن اصحاب رس تعبیر شده جمعی از -

انبیاء در زمان قدیم که خبرشان منقطع شده در آن اقلیم
 میموت شدند و عالم انسانی را بنفحات رحمانی معطر
 نمودند و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فداه
 بجهریق سرگون و در آنجا مسجون گشتند حافظ شیرازی
 رائقه بمشامش رسیده و این غزل را گفت ای صبا گریگذاری
 بر ساحل رود ارس بوسه زن برخاک آنوادی و مشکین کن نفس
 و حضرت زردشت نیز مدتی در آن صفحات سیرو حرکت -
 میفرمودند و کوه قاف که در احادیث و روایات مذکور همین
 تنقا زاست و ایرانیان را اعتقاد چنان که اشیانه سیدع است
 و لانه عنقاء شرق .
 و در خطاب بیهمین است قوله العزیز و بخصوص نامهای
 پیغمبران سؤال فرموده بودید که با وجود کثرت انبیاء در
 قرآن محدودی قلیل عبارت از بیست و هشت نفر مکرر حتی حضرت
 مه آیات و زردشت مذکور نه و حکمت این چه چیز است -
 بدانکه در قرآن بیست و هشت پیغمبر بظاهر مذکور ولی
 فی الحقیقه کل مرموز را از برای مظاهر مقدسه و مقام
 است مقام توحید و مقام تحدید در مقام توحید حقیقت
 واحد هستند در این مقام میفرماید لا تغرق بین احد من رسله
 مثلث مثل شمس است هر چند مطالع و مشارق متعدد است
 و لکن شمس واحد است که مشرق و لائح از کل است در

این مقام ذکر هر يك از انبیاء و ذکر كل است نام احمد نام جمله
 انبیاء است و مقام دیگر مقام تحدید است و آن کسب مراتب و —
 شئون مظاهر مقدسه است در این مقام میفرماید تلك الرسل
 فضلنا بعضهم علی بعض مثل این مقام مثل بروج است کسبه
 آفتاب را در هر يك از آن تأثیری خاص و درجاتی از حرارت
 مختلف است چنانکه آفتاب را در برج اسد نهایت حرارت —
 حاصل و در برج دلو و حوت حرارت معتدل پس معلوم شد —
 که ذکر بعضی انبیاء عبارت از ذکر كل است در این مقام چیزی
 بخاطر نیست که مدام چنین است چرا کفایت بذکر يك نفس
 از انبیاء نشد و پس حکمت ذکر بیست و هشت چه چیز است
 این معلوم است که نظر بحکمتهای بالغه الهی در زمان ختمی
 مآب روحی له الفداء و قوعاتی نیست میداد و بمقتضای وقت
 و اقتضای حال و قوعات پیغمبران سلف نازل میشد و بیان —
 میگشت لهذا ذکر بعضی از پیغمبران و قوعات ایامشان نظر
 بحکمت بالغه در قرآن عظیم شد و چون مقام نبوت مقام افاضه
 و استفاضه است و در عالم خارج مثال مجسمه کوكب قمر مکرم
 است و ماه را در دور فلکی بیست و هشت خانه محقق اما
 حضرت مه آباد و حضرت زردشت در قرآن تلویحا مذکورند و
 نفسی تا بحال پی نبرده چنانچه اصحاب رس و انبیائشان
 ذکر نموده و این رسرود ارس است و این پیغمبران زیشان

متعدد بودند از جمله حضرت مه آباد و حضرت زردشت
بود .

و قوله العزيز اما از جهت انديان سائره درنصوص
بها، الله وكتب احبا، مثل كتاب ميرزا ابوالفضل ذكر
حضرت زردشت و حضرت يودا و برهما و كانفيوش مصحح
است و همچنين در مكاتيب من در يدايت اساس حضرت
زردشت و حضرت يودا بسيار موافق بود ولي بعد تحريف
و تخيير يافت و در مفاوضات قوله العزيز بوده نيز تا سيم
دين جديد كونيوش تجديد سلوك و اخلاق قديم خود . . .
موسس اين دين شخص نفيس بود تا سيم و حدانيت الهيه
نمود ولي من بعد بتدريج اساس اصيلي بكملي از ميان رفت . .
تا آنكه ^{مشمي} بعبادات صور و تماثيل گردید .

و در ضمن خطابه بنيويورك قوله الجليل در جميع كتب
مقدسه بشاراتي است . . . در تورات . . . در انجيل
. . . در قرآن . . . در زند اوستان . . . در كتاب يودا

تمام انبيا غير از چهارتن كه هود و صالح و اسمعيل و محمد ن
از ملل غير عرب بودند ضحى الاسلام

ادوار و اکوار

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلى
در هر دور از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات ظهور فطرت‌های
بنیاد خود خلق جدید فرموده تا جمیع آنچه در سموات و ارضین
چه از آیات عز آفاتیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده
رحمت خمخانه عز احدیتش محروم نمانند .

و در کتاب عهدی است قوله الاعز امروز روزی است بزرگ
و مبارك آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و
میشود .

و نیز از حضرت عبدالبهادر کتاب مفاوضات است قوله —
العزیز و همچنین هر يك از مظاهر ظهور الهیه را دوری است
زمانی که در آن دوره احکام و شریعتش جاری و جاری است
چون دور او بظهور مظهر جدید منتهی شود دوره جدید
ابتدا گردد و برین منوال دورها آید و منتهی گردد و تجدید
یابد تا يك دوره کلیه در عالم وجود بانتهارسد و حوادث کلیه
و وقایع عظیمه واقع شوند که بکلی خبر و اثر از پیش نماند پس
دور جدید کلی در عالم وجود آغاز نماید . . . باری دوره
کلی عالم وجود را گوئیم آن عبارت است از مدتی مدیده و
قرون و اعصاری بیحد و شمار و در آن دوره مظاهر ظهور

جلوه بساحت شهوه نمایند تا ظهور کلی عظیمی آفاق را مرکز
اشراق نماید و ظهور او سبب بلوغ عالم گردد دوره او -
امتدادش بسیار است مظاهری در ظل او بعد میسوث گردند
و بحسب اقتضای زمان تجدید بعضی احکام که متعلق -
بجسمانیات و معاملات است نمایند ولی در ظل او هستند
مادر دوره هستیم که بدایتش آدم و ظهور کلیه اش جمال -
مبارک .

ظهور اعظم و آئین اکرم درین دور فقط حضرت
یهاء الله و تعالی عش میباشند که موعود
کل امام انبیا

و نیز از حضوت یهاء الله در لوحی است قوله الاعظم -
الایهی انشاء الله باید بمنظر اکبر ناظر باشید و توجه را از
جمیع این اختلافات و اذکار برداشت الیم حقایق مظاهر -
امرید بطراز ایهی مزین و مشهودند و جمیع اسماء در اسم
بدیم ظاهر و جمیع حقائق در حقیقتش مستور من آمن به فقد
آمن بالله و بمظاهر امره فی کل الاعصار و من اعرض عنه فقد
کفر بالله المثنی العزیز المختار .

و در کتاب اقدس است قوله الاعلی کذلک ینبئ الله بهل
الحق والهدی وانها انتهت الی سبیل واحد و هو هذا

الصراط المستقيم . . . من يقرأ آية من آياتي لخير له من ان
يقرأ كتب الاولين والاخرين . . . قل بالله الحق لا يغنيكم اليوم
كتب العالم ولا مانيه من الصحف الا بهذا الكتاب الذي
ينطق في قطب الابداع انه لا اله الا انا العليم الحكيم . . .
قل هذا الظهور يطوف حوله الحجة والبرهان
هذا يوم فيه فاز الكلم بانوار القديم قل تالله الحق
ان الطور يطوف حول مطلع الظهور والروح ينادي من في ملكوت
السموات^{السموات} يا ابناء الغرور هذا يوم فيه سرع كرم الله شوقا للقاء
وصاح الصهيون تداتي الوعد وظهر ما هو المكتوب في الواح الله
المتعالي العزيز المحبوب ليس لاحد ان يتمسك
اليوم الا بما ظهر في هذا الظهور .
و در لوح رئيس است قوله الاعلى هذا يوم لو ادركه -
محمد رسول الله لقال قد عرفناك يا مقصود المرسلين ولو
ادركه الخليل ليضع وجهه على التراب خاضعا لاه ربك
ويقول تد اطمان قلبي يا الله من في ملكوت^{السموات} امرك وجبروت
اقتدارك اشهد بظهورك اطمانت افئدة المقبولين
لو ادركه الكلم ليقول لك الحمد بما اريتنى جمالك وجعلتنى
من الزائرين .

و در لوحى ديگر قوله الاعلى بسمى العنادى بين الارض
والسما ذكر من لنا لمن اتيل الى المذكور اذا تى الوعد

واتی المرعوه بسلطان مبین هذا یم لا یدکر فیہ الا هو
یشہد بذلك کتب الله من قبل ومن بعد . . لا یعزب عن
علمه من شیئی *

و در لوحی دیگر قوله الابهی امروز روزی است که ذکر آن
در جمیع صحف و کتب و زیر الهی بوده و جمیع نبیین و
مرسلین خلق را از جانب حق بآن وعده و بشارت داده اند
چنانچه در فرقان که فارق بین حق و باطل است میفرماید
ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و ذکرهم با پیام الله
و این همان ایامی است که موسی بذکر آن مامور شد و عیسی
وصف آنرا نمود و در لوحی دیگر قوله الاحلی امروز باید کل
یافق ظهور وحده ناظر باشند و حق را بفعل ما یشاء —
دانند معتقد این کلمه مبارکه محفوظ است از شرک و شبیهات
مریبین *

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی ذکر است قولاً لا علی
یوم عظیم است و نداء بزرگ در لوحی از الواح این کلمه
علیا را ذکر نمودیم اگر عالم روح بتمامه بقوه سامعه تبدیل
شود میتوان گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق اعلی
مرتفع و الا این آذانهای آلوده بقصص کاذبه لایق نبوده و
نیست طوبی للسامعین و ویل للغافلین *

و در لوح خطاب بتصیر قوله الابهی قسم بآفتاب معانسی

که الیم کل از و محتجب مانده اند که اگر جمیع ممکنات یقین
 صادق در ظل این شجره درآیند و بر حبش مستقیم گردند
 هرآینه کل بخلع مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرت مخلع و فائز
 آیند و لا یغفل ذلک الا الذین انقطعوا عن کل من فی
 السموات و الارض و ^{هر یوا} من انفسهم الی نفس الله المهیمن
 القوم و اگر نفسی از این نفوس ثبوت راستی متین
 در امر الله قیام نماید هرآینه غلبه مینماید بر کل اهل این
 عالم و یشهد بذلک ما حرك علیه لسان الله بسلطان القوة
 و القدرة و الغلبة بان تالله الحق لو یقوم احد علی حب الیهما
 فی ارض الانشاء و یحارب معه کل من فی الارض و السماء
 لیغلبه علیهم ^{الله} اظهرا لقدرة و ابراز سلطنته و كذلك کسان
 قدره ربك محیطا علی العالمین

مقام اصحاب و مومنین

و نیز در لوح خطاب بنصیر است قوله الایمن تالله الحق
 غلام روحی بارحیق ایمنی در فوق رؤوس الیم ^{کل} ناظر و وائف
 که کرا نظر بر ارافت و من غیر اشاره از کف بیضایش اخذ
 نموده بیاضامت و لکن هنوز احدی فائز باین سلسال بیمثال
 سلطان لا یزال نشده الا معدودی و هم فی جنة الاعلی
 فوق الجنان غلی سرالتمکین هم مستفرون تالله لن یسبقهم

المرايا ولا مظاهر الا سماء ولا كل ما كان وما يكون ان انتم
من العارفين .

حضرت بهاء الله خود امر خود را اکمال
فرمود

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب عهدی است
نوله الاعلی نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه
سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از تلم اعلی
نازل شده و لکن جهال ارض چون مر بای نفس و هوس اند
از حکمت های بالغه حکیم حقیقی غافل اند و یظنون و اوهام
ناطق و عامل .

اتساع و تعمیم فضل و علم یوم ظهور

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است نوله الا کم اگر
چه جمیع ایام را از بدایع فضل اثر نصیبی علی ماهی علیه
عنایت فرموده و لکن ایام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین
مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات —
و الارض در آن ایام خوش صدائی بآن شمس عزیزی
مقابل شوند و توجه نمایند جمیع خود را مقدس و منیر و
صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الذی ما

سبقه من فضل فتعالی من هذه العناية التي لم يكن لها
 شبه في الا بداع ولا لها نظير في الاختراع فتعالی عما هم
 يصفون او يذكرون این است که در آن ایام احدی محتاج
 یا حدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملا حظہ شد کسیه
 اکثری از قاصدین حرم ربانی در آن یوم الهی بعلم و حکمتی
 ناطق شدند که بحر فی از آن دون آن نفوس مقتدیه ^{راهنیافته} و نخواهد
 یافت اگر چه بالف سنه بتعلیم و تعلم مشغول شوند این
 است که احبای الهی در ایام ظهور شمس ربانی از کل
 علوم مستغنی و بینباز برده اند بلکه مینایع علم و حکمت از
 قلوب و فطریشان من غیر تاخیر و تعطیل جاری و جاری
 است .

و در لوح خطاب بسلیمان است قوله الا بهی قسم بجمال
 قدم که این ایام در هر حین از سماء عرفان رب العالمین
 معارف جدید نازل موسی که از انبیای اعظم است
 بعد از ثلاثین ^{پیام} که بقول عرفا در عشرة اول افعال خود را در
 افعال حق فانی نمود و در عشرة ثانی صفات خود را در
 صفات حق و در عشرة ثالث ذات خود را در ذات حق و
 گفته اند و چون بقیه هستی در او باقی بود لذا خطاب لن
 ترانی شنید و حال لسان الله ناطق و میفرماید يك يسار
 ارنی و گو صد هزار بار زیارت ذوالجلال فائز شو کجا است

فضل این ایام و ایام قبل ۷۰ در لوح خطا ب بنصیر است
 قوله الاعلی ای نصیر این نه ایامی است که عرفان
 عارفین و ادراک مدرکین فضلش را درک نمایند تا چه رسد
 بفافلین و محتجبین و اگر بصیر را از حجیات اکبر مطهر سازی
 فضلی مشاهده نمائی که از اول لا اول الی آخر لا آخر ^{و مثال} رعبه
 وند و تظیل و یرایش نیتی و لکن لسان الله بچه بیان ناطق
 شود که محتجبان درک او نمایند و الابرار یشربون من
 ریح القدس علی اسمی الاهی من ملکوت الاعلی و لسم
 یکن لدونهم من نصیب
 و در لوح خطاب با شرف است قوله الاتم و ان الاسما
 لو یخلصن انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرن کلها الاسم
 الا عظم لوانت من العارفین لأن جمال القدم قد تجلی علی
 کل الاشياء یکل الاسماء فی هذه الايام المقدس العزیز
 المنیع فوعمری لو یرفع الیم ایاک^{کی} کل امکات خالصا
 عن الاشارات الی شطر الرجا من ملک الاسماء و یسالنه
 الخزائن و الارض لیعطینهم بفضلہ العیم قبل ان یرجعن
 ایا دیم الیهم و كذلك کان رحمته علی العالمین محیطا
 و از حضرت عبدالبهاء رمفاوضات است قوله العزیز چنانچه
 ملاحظه مینمائید که در ظهور هریک از مظاهر الهیه در
 عالم عقول و افکار و ارواح ترقی عجیبی حاصل شد و از جمله

در این عصر الهی ملا حظہ نما کہ چقدر ترقی در عالم عقول و افکار حاصل گردیده و حال پدایت اشراق است عنقریب ملا حظہ شود کہ این فیوضات جدیدہ و این تعالیم الہیہ این جہان تاریک را نورانی نماید و این اقالیم غمگین را بہشت برین نماید *

در کتاب الیواقیت و الجواہر از امام عبدالرہاب شعرانی خبر ماثور از نبی است لو کان موسی و عیسی حیین امام ..
سبعہما الا اتباعی و نیز ماثور از نبی است لو ان رکنی موسی
ما وسعہ الا اتباعی

فضل و تسہیل امور

و نیز از حضرت بہاء اللہ در کتاب اقدس است قولہا لعلی
انہ اراد ان یسہل علیکم الامور فضلا من عنده لتکون من الشاکرین
وقولہ الاحلی انا لما رانا الفضل فصلناہا بالحق و خففنا
ما رانا لکم انہ هو القہال الکریم

بہائی و اہل بہائی

و نیز از حضرت بہاء اللہ در کتاب عہد ی است قولہ تعالی
ہر مقلی الیوم عرف قمیص رایافت و بقلب طاہر یافق اعلی
توجہ نمود او را ز اہل بہاء در صحیفہ حمراء مذکور خذ قدح

عنایتی یا سعی ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع .

ظهور بهائی عمومی و جهانی و برای اصلاح
عالم و حیات و آزادی و اتحاد امم میباشد

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح دنیا است قوله الام
الاعظم این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه
نیوده و نیست باید اهل عالم طرا بانچه نازل شده
و طاهر گشته تمسك نمایند تا با آزادی حقیقی فائز شوند
گیتی بانوار نیر ظهور منور .

و در لوح رئیس است قوله الاکرم قل قد جاء الفیلام
لیحیی العالم و یتحد من علی الارض کلها .

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی یابن ابهر قوله العزیز
از اعلام مرفوعه حریت و اخوت و عدالت و مساوات در مدینه
عظیمه مرقوم نموده بودید هر چند آزادی آرزوی آزادگان
است ولی همان است که نگاشتید باین وسائل جزئیة مقاصد
کلیه انجام نیابد اما علم اعلی که در اوج ملکوت موج میزند
هر مشکل آسان نماید و هر مقصدی حصول یابد .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله اللطیف مقصد از تحمل
این مصائب و بلاها و مشقت و رزایا این است که بلکه
انشاء الله بیگانگی از عالم انسانی زائل گردد و جمیع

نفوس بشر بایک یگر در نهایت رافت و محبت سلوک نمایند
 کسی را تعرض به دیگری نماند و نفسی بنفسی ضرر رساند آئین
 و مذهب را سبب بغض و عداوت ننمایند و طریقت را وسیله
 زوال حقیقت نکنند جمال مبارک خطاباً "لخلق میفرماید کل یار
 یکدارید یعنی شجره هستی را هر یک یار و برگیت پس هر چند
 تفاوت در میان است این تفاوت نیاید سبب نزاع و جدال
 باشد بلکه نهایت ارتباط و ایتراف بایک یگریابد و قوله العزیز
 ای یاران عید الیها را این دور الهی و عصر ربانی اساس—
 اصلی و مقصد حقیقی و وحدت عالم انسانی است تا بسبب این
 اتحاد و اتفاق جمیع این منازعات و مخاصمات از بین بشر
 برخیزد و شاهد وحدت حقیقیه در انجمن عالم جلوه نماید
 حال مروج این وحدت باید احیای الهی باشند .

اعراض بعد از انقبالی بحالت انحراف

حاصل و موجب حیط اعمال سابقه

میگردد

و نیز از حضرت عید الیها است قوله العزیز سؤال فرموده
 بودید از نفوس که وقتی اهل ایمان بودند بحث منحرف
 شدند که حقیقت حالشان چگونه است این نفوس در نهایت
 مومن بودند ولی بسبب افتتان و امتحان منحرف گشتند

ان الحق یبدل النور بالظلمة و یبدل الظلمة بالنور و این
 احتجاب منبعت از اخلاق و اعمال است و الحق یبدل
 السيئات بالحسنات و الحسنات بالسيئات مثلا سراج روشن
 بود، ولی از اریاح امتحان و افتتان خاموش شده صحیح
 و سالم بوده ولی از باد خزان گرفتار علل مزمنه گردیده
 جسم تر و تازه بوده عظام رمیم گشته ذلك یما کسبت ایدیه
 و الاحق مهربان است و مالک ملکوت غفران و آنچه از پیش
 ذکر امر خیر از آنان صادر عرضی بوده اساسی نداشته و لا
 عبرة فی الاعراض حیثت اعمالهم

فصل دوم

در ادیان

اصل دین و ضرورت تجدید آن
مضار بی دینی و هم فرضیت حفظ دین
بر ذول و علماء و رؤساء

از حضرت بهاء الله در کتاب ائمه من است قراه الاعلی
ان الذین اوتوا بصائر من الله السبب الا عظم لتظم
السالم وحفظ الام والذى غفل انه من همج رعاع
انا امرناکم یکسر حدود النفس والهوى -
لا ما رقم من القلم الاعلی انه لروح الحیران لمن
فی الامکان ان الذین نکثوا
عهد الله فی اوامره نکثوا علی اعقابهم اولیئکم
من اهل الضلال لدی الغنى المتعال
انا ربیناکم بسیاط الحکمة والاحکام حفظا
لا تفسکم وارثنا عما لنا ماتکم کما یرى الایاء
ابنائهم لعمری لو تعرفون ما اردناه لکم من اوامرنا

المقدس لتفقدون ارواحكم لهذا الامر المقدس
 العزيز المنيع والمخلصون يسرون
 حدود الله ماء الحيوان لاهل الاديان ومصباح
 الحكمة والفلاح لمن في الارضين والسموات ...
 يا اهل اليها تمسكوا بحبل العبودية لله
 الحق بها تظهر مقامكم وتثبت اسماءكم
 وترتفع مراتبكم واذكاركم قبل
 الحرية التي تنفعكم انها في العبودية لله
 الحق ان الحرية تنتهي عواقبها السي
 الفتنه التي لاتخذنا رها كذلك يخبركم المحصى
 المليم فاعلوا ان مطالب الحرية ومظاهرها
 هي الحيوان وللانسان ينبغي ان يكون -
 تحت تحفظه عن جهل نفسه وضرر الماكرين ان الحرية
 تخرج الانسان عن شؤون الادب والوقار
 وتجعله من الازليين فانظروا الخلق كالانعام
 لايت لها من راع ليحفظها ان هذا
 الحق يقين انا تنه قها في بعض المقامات دون
 آخر انا كما عالمين قل الحرية في اتباع اوامر
 لو انتم من العارفين لو اتبع الناس ما نزلناه لهم

من سماء الوحي لیجدن انفسهم فی حرية جمعه
طویسی احسن عرف مراد الله فیما نزل من سما
مشیه المیهضة علی العالمین .

وازا آنحضرت در کلمات فر دوسیه است
قوله الا حلی او است دانای یکما که در اول دنیا
بمرفقات معانی ارتقا جست و چون باران رحمانی
بر منبر بیان مستوی بنده و حرف نطق فرمود از اول
بشارت وعد ظاهر و از ثانی خوف وعید
و از وعد و وعید بیم و امید با هر دو باین دو —
اساس نظم عالم محکم و برقرار تعالی الحکیم
ذوالفضل العظیم .

کلمة الله در ورق دوم از فر دوس اعلی
ذکر نمودیم این است قلم اعلی درین حین مظاهر
قدرت و مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین
و روسا و امراء و علماء و عرفا را نصیحت میفرماید
و بیدین و بتمسک بآن وصیت مینماید آنست سبب
بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان
صحتی ارکان دین سبب قوت جهال و جسرات
و جسارت شده بر راستی میگویم آنچه از مقام

بیت دین گاست بر غفلت اشرار اغزود و نتیجه
بالاخر هرج و مرج است اسمعوا یا اولی
الا یصارحوا یا اولی الا نظار -
قوله الاحلی باید سلاطین ایام و علمای
اثام بدین تمسک نمایند چه که او است علت ظهور
خشیه الله فیما سواه .

و در لوح اشارات است قوله الا یهی اهل ثروت و اصحاب
عزت و قدرت باید حرمت دین را باحسن مایمکن فی
الایداع ملاحظه نمایند دین توری است مبین و حصنی است
متین از برای حفظ و اسایش اهل عالم چه که خشیه الله
نام را بمعروف امر و از منکر نهی نمایند اگر سراج دین
ستورماند هرج و مرج راه باید نیر عدل و انصاف و
آفتاب امن و اطمینان از نور یازماید هر آگاهی بر آنچه -
ذکر شد کواهی داده و میدهد .

و در لوح دنیا است قوله الامنع در اصول و توانین یایی
در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور و لکن
خوف از ان نام را در ظاهر از اعمال شدیده نالائفه منع
مینماید اما امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع
است خشیه الله بوده و هست او است حارس حقیقی

و حافظ معنوی باید یا نه به سبب ظهور این موهبت گیری است
تصك جست و تشبث نمود طوبی لمن سمع ما نطق به فلم ی
الاعلی و عمل بما امر من لدن آمر قدیم یا حزب الله و صایای
دوست یکتا را بگوش جان بشنویت کلمه الهی بمثابه نهال است
مقرو مستقرش افتاده عباد ^{آنرا} باید بگوثر حکمت و بیان تربیت
نمایند تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاك بگذرد .
و در کلمات مکتوبه است توله الاعزرا مراکین هو الاقرار
بما نزل من عند الله و الاتباع لما شرع فی محکم کتابه .
و در لوحی دیگر قوله الاحلی الیوم آنچه نام را از آلاش
پاك نماید و بآسایش حقیقی رساند آن مذهب الله و دین
و امر الله بونه كذلك انهم غیث الیان من سماء الصرفان
فضلا علیك اشکرو قل لك الحمد یا محبوب العارفين .
و از حضرت عبدالیهاد رساله سیاسیة است قوله البین
هیئت اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریه
است چه که بدون این روابط صیانت و سلامت نیابت و امنیت
و سعادت نیابت عزت مقدسه انسان رخ ننماید و معشوق
آمال جهره نگشاید کشور و اقلیم آباد نگردد و مداین و قری
ترتیب و تزئین نیابد عالم منتظم نشود آدم نشو و نمائی تواند
راحت جان و آسایش و جودان میسر نگردد و مثبت انسان
جلوه نکند شمع موهبت رحمان نیفرورد حقیقت انسان

گاشت حقایق امکان نگرد و واقف حکمت کلیه یزدان نشود
 فنون جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد
 مرکز خاک مرصد افلاک نشود و صنایع و بدایع حیرت بخش
 عقول و افکار نگردند شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوه
 بخار اقطار افاق را مواصلت ندهد و این ضوابط و روابط
 در اساس بنیان سعادت و بدرفتاری است شریعت
 و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت
 هیئت بشریه است و چون بحث دقیق نمائی و بیصر حدیه
 نگری مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریه است
 که منعمت از حقایق انشای است و الا نظام هیئت —
 اجتماعیه نگردد و علت آسایش و سعادت جمعیت بشریه
 نشود چه که هیئت عمومیه بمنابیه شخص انسان است
 چون از جواهر فردیه و عناصر مختلفه متضاده متعارضه موجود
 گشته است بالضروره معرض اعراض و مطرح امراض است و چون
 از علل خلل طاری گردد طیب حاذق و حکیم فائق
 تشخیص مرض دهد و بتشریح عرض پردازد و در حقایق و
 دقایق علت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتائج
 و وسائط و حوائج تحریری نماید و جزئیات و کلیات را فرق
 و تمیز دهد پس تفکر نماید که تقاضای این مرض چیست و
 مقتضای این عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد ازین

معلوم شد که علاج شافی و دوا کافی منبعت از نفس حقیقت
طبیعت و مزاج و مرض است به چنین هیئت اجتماعی و همگن
عالم معرض عوارض ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است -
شریعت و نظام و احکام بمثابة دریای فاروق و شفاء مخلوق
است پس شخص انائی تصور توان نمود که بخودی خود -
بعلل مزمنه اتفاق پی برده و یا انواع امراض و اعراض امکان
واقف گردد و تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح آلام -
هیئت جامعه انسان را در سر مکنون اعصار و قرون کشف
تواند تا بروابط ضروریه منبعت از حقایق اشیا پی ببرد
و نظام و قوانینی وضع نماید که علاج عاجل باشد و دواى کامل
شبهه نیست که متمتع و مستحیل است پس معلوم و محقق
شد که واضع احکام و نظام و شریعت و قوانین بین انام حضرت
عزیز عالم است چه که بحقایق وجود و دقائق کل موجود و سر
مکنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خدای بیچون نفسی مطلع
و آگاه نه این است که زاکون مالک اروپائی الحقیقه نتایج
افکار چند هزار سال علمای نظام و قانون است یا وجود این
هنوز نا تمام و ناقص است و در حیز تغییر و تبدیل و جرح و
تعدیل چه که انایان سابق بی حضرت بعضی نواعه
شمرده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از نواعه
را تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نموده و مینمایند .

و از آنحضرت در مفاوضات است قوله العزيز حقایق نوع
 انسان مختلف است و آراء متباین و احساسات متفاوت و این
 تفاوت آراء و افکار و ادراکات و احساسات بین افراد نوع انسان
 منبسط از لوازم ذاتی است زیرا تفاوت در مراتب وجود و
 کائنات از لوازم وجود است که منحل بصورتها متناسب است
 پس محتاج بیک قوه^{مطلبه} هستیم که آن غالب بر احساسات و آراء
 و افکار کل گردد و آن قوه این اختلاف را حکمی نماید
 و جمیع افراد را تحت نفوذ و وحدت عالم انسانی آرند و این
 واضح و مشهود است که اعظم قوه در عالم انسانی محبت الله
 است ملل مختلفه را بظل خیمه یگانگی آرند و شعوب و قبایل
 متضاده و متباغضه را نهایت محبت و ایثار^{تسلیس} بخشد .
 و در خطابه در کیسه یهود در سانفرا^{تسلیس} است قوله
 العزيز اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است
 دین انسان را حیات ابدی دهد دین خدمت به عالم —
 اخلاق نماید دین دلالت بسعادت ابدیه کند دین سبب
 عزت قدیمه عالم انسانی است دین سبب ترقی جمیع ملل
 است .

و در سفرنامه امریکا قوله العزيز یزاعمال خیره چون
 معدوحیت پیدا کرده لذا نفوس محض شهرت و جلب منفعت
 خود و تحسین خلق عمل خیر میکنند اما این سبب استغناء

از تعالیم انبیاء نمیشود زیرا اخلاق روحانیه سبب تربیت
فطری و ترقی ذاتی است که نفوس بجان یکدیگر انصرت
و حمایت نمایند محض خدا و اداء فریضه عبودیت و -
انسانیت نه محض شهرت و مدوحیت *

و در رساله سیاسیه است، قوله المحکم المتین بعض سیک
مغزبان که تصدیق و تدبیر را امر اساسی بدان الهیه شنود مانند
و روش بعض مدعیان کاذبانه تدبیر را میزان قرار داده کل را
بآن قیاس نمایند ازین جهت ادیان را ضافی ترقی عموماً
انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و سبب بغض و عداوت
کلیه بین افراد بشریه شمرده اند و این قد ملاحظه ننموده اند
که اساس ادیان الهی را از اعمال مدعیان نیابت ادراک -
نموان نمود^{جه} که هر امر خیری که در ابداع شبه آن متصور نه
قابل سوء استعمال است مثلاً اگر سراج نورانی در دست
جهلای صبیان و ناپیستان افتد خانه تیغ فروز و ظلمت مستولیه
زائل نگردد بلکه خانه و خود را هرنویسوزاند درین صورت
میتوان گفت سراج مذموم است لا والله سراج هادی سبیل
و نور نهدنده شخص بصیر است لکن ضعیف را آفتی است عظیم
از جمله متکرران دیانت شخصی بوده و ل^{نام}تراز اهل فرانسه
و کتب عدیده در ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار
ملعبه صبیان بیخردان است این شخص حرکات و سکنات

یاپ را که رئیس مذهب کا تولیک است و فتن و فساد روسای
 روحانیه ملت مسیح را میزان قرار داده بر روح الله
 زیان اعتراض گشوده و بعدل سقیم ملتفت معانی حقیقیه
 کتب مقدسه الهیه نگشته بر بعضی کتب منزله سماویه
 محذورات و مشکلات بیان کرده این معلوم و واضح
 است که اعظم وسائط فوز و فلاح عباد و اکیرو سائل تمدن
 و نجاح من فی البلاء محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد
 نوع انسانی است و هیچ امری که در عالم بدون اتحاد و اتفاق
 متصور و میسر نگردد و در عالم اکمل و سائل الفت و اتحاد
 دیانت حقیقیه الهیه است .
 و در مفاوضات است قوله المحبوب تغییر احوال و تبدل
 و انقلاب زمان از لوازم ذاتیه ممکنات است و لزوم ذاتی از
 حقیقت اشیا انفکاک ندارد مثلاً انفکاک حرارت از آتش
 رطوبت از ماء شمع از شمس محال و ممتنع است زیرا لزوم ذاتی
 است و چون تغییر و تبدل حال از لوازم ممکنات است لهذا
 احکام نیز بسبب تبدل و تغیر زمان تبدل شود مثلاً در زمان
 موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسویه بود و چون در
 زمان حضرت مسیح آنحال تبدل و تغیر یافت بقسمی که دیگر
 شریعت موسویه مناسب و موافق عالم انسانی نبود لهذا نسخ
 گردید چنانچه حضرت روح سبت را شکست و طلاق را حرام

فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون اربعه من جمله بطرس و پولس حیوانات محرمه تورات را تحلیل کردند عذای لحم مخنوق و فرابین اعتنام و خون و همچنین زنا این احکام اربعه را باقی گذاشتند بعد پولس لحم مخنوق و ذایع اعتنام و نام را نیز حلال نمود و تحریم زنا را باقی گذاشت - چنانکه پولس در رایه چهارم هم از فصل چهارم از رساله خود باهل رومیه مینویسد من میدانم و معتقدم برب مسیح که هیچ چیز نجس العین نیست بلکه هر چیز نجس است بجهت آنکس که نجس میشود و همچنین در رایه پانزدهم از فصل اول از رساله پولس بطیطوس مذکور جمیع اشیا بجهت پاكان پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست زیرا آنان کل نجس است حتی عقول و ضمائرشان حال این تغییر و تبدیل و نسخ بجهت آن بود که عصر مسیح قیاس بعصر موسی نمیشد بلکه حال و مقتضی بکلی تغییر و تبدیل یافت لهذا آن احکام منسوخ گردید زیرا وجود عالم مانند انسان است و انبیاء و رسل الهی طیبیان حاذق شخص انسانی برحالت واحده نمائند امراض مختلفه عارض گردد و هر ^{مرض} را علاجه مخصوص پس طیب حاذق هر علل و مرض را معالجه واحده ننماید بلکه بمقتضای اختلاف امراض و احوال ادویه و علاج را تغییر دهد . . . ملاحظه نمائید آیا شریعت

تورات در بنحصر و زمان ممکن الاجرا است لا والله بلکه -
 مستحیل و محال است پس لایت خداوند متعال آن شریعت
 تورات را در زمان مسیح نسخ فرمود و همچنین ملاحظه نمائید
 که غسل تعمید در زمان یوحنا المعمدان سبب تذکر و تنبیه
 نفوس بود تا جمیع گناهان توبه نمایند و منتظر ظهور ملکوت
 مسیح گردند اما درین ایام که آسیات تولد و ارتداد کس اطفال
 شیر خوار را درین آب مخلوط بروغن زیتون غوطه دهند بقسمی
 که بعضی ازین اطفال ازین زحمت مریض گردند و در وقت
 تعمید بلرزند و مضطرب شوند و در جای دیگر آب تعمید
 قیس پیشانی پاشند و اطفال چه شق اول و چه شق
 ثانی بهیچ وجه احساس روحانی ندانند پس چه ثمری
 ازین حاصل بلکه سائر ملل تعجب و استغراب نمایند که
 این طفل رضیع را چرا در این آب غوطه دهند نه سبب
 تنبیه طفل است و نه سبب ایمان و نه سبب ایقاع مجرّد یک
 عادت است که مجری میدارند اما در زمان یوحنا
 المعمدان چنین نبود بلکه حضرت یوحنا ابتدا نفوس را
 نصیحت میفرمود و بتوبه از گناه دلالت میکرد و بانتظار
 ظهور مسیح تشویق مینمود هر نفسی که غسل مییافت
 در نهایت تضرع و خشوع توبه از گناه میکرد و جست خوشتر
 نیز از اوساخ ظاهری طیب و طاهر مینمود و در کمال

اشتیاق شب و روز آنا فانا منتظر ظهور مسیح بود و دخول
 در ملکوت روح الله ممکن است آن که احکام قرون
 اولی در یقرون اخیر جاری گردد واضح است که ممنوع و
 محال است و همچنین بعد از قرون کثیره که بگذرد مقتضای
 قرون حالیه موافق قرون اتیه نباشد و لا بد از تغییر و تبدیل
 است در اروپا احکام متصلا تغییر و تبدیل کش . . . مثلا
 حکم تورات است که اگر سبت را کسی بشکند حکم قتل است بلکه
 نه حکم قتل در تورات است حال در قرون حالیه ممکن است این
 احکام اجرا گردد واضح است که ممنوع و مستحیل است .
 و در مفاد است قولہ العزیز ملل بوزیه و کونفوشیه
 ابدایر معتقدات و عبادات مطابق اصل باقی و برقرار نمائند
 تا آنکه منتهی بعبادات صور و تعائیل گردید
 حضرت مسیح یکر ات و مرات توصیه بوصایای عشره در
 تورات و اتباع آن فرمودند و از جمله وصایای عشره
 این است که صورت و تعالی را پرستش منما حال در کنائس بعضی
 از مسیحیین صور و تعائیل کثیر موجود پس واضح و معلوم شد
 که دین الله در میان طوائف براساس اصلی برقرار نمائند
 بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا آنکه یکلی محو نابود
 گردد و لهذا ظهور جدید شود ملا حفظه کتبت کما ساس
 دین مسیح چگونه فراموش گردید و بدعتها بمان آمده مثلا

حضرت مسیح منع از تعدی و انتقام فرموده بلکه امر بخیر و عنایت در مقابل شر و مضرت نموده حال ملا حظہ نمائید کہ در نفس طائفہ مسیحیان چه جنگهای خونریزواتع

مقام عظیم کلمۃ اللہ و کتب الہیہ

و از حضرت بهاء اللہ در کتاب یدیع است قوله الاعلی قدر و شان انسان از کلماتش ظاهر و فی الحقیقہ کلمہ مرات نفیر است لوانت من العارفين .
و قوله الاقر حضرت موجود میفرماید عالم را کلمہ مسخر نموده و مینماید او است مفتاح اعظم در عالم چه کہ ابواب قلوب کہ فی الحقیقہ ابواب سماء ازو مفتوح یک تجلی از تجلیاتش در مراتب تجلی نمود کلمہ مبارکہ انا المحبوب در او منطبق بحری است دارا و جامع هر چه ادراک شود از وظاهر گردد تعالی تعالی هذا المقام الاعلی الذی -
کینونة العلو السموتشی عن ورائه مهلا مکبرا و در لوح رئیس است قوله الاحلی قد اشتعل العالم من کلمة ربك الابهسی وانها ارق من نسیم الصبا قد ظهرت علی هیئة الانسان و به الاحی اللہ عیاده المقبلین و فی باطنهما طهر اللہ به افئدة الذین اقبلوا الیه و غفلوا عن ذکر ما سواه و قریبهم الی منظر اسعہ العظیم و انزلنا منه علی القیور و هم فیام

یَنظُرُونَ جَمَالَ اللَّهِ الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ .

و در لوحی توله الاعلی قل ان یاملا الارض لاتفاسوا خلق
الایات یخلق شیئی ان انتم توفنون قل ان الایات ینفسها
مرآت الله لآن فیها انطبعت صفات الله ان انتم تشعرون
وانها هی اول خلق حکمت عن الله فی ظهور اسماء وصفاته
ان انتم تفقهون و بها خلق الله خلق ماکان و ما یشکون ان
انتم تشهدون قل انها لصور الامر ینفخ روح الحی الحیوان
فی هیاکل الذین هم الی وجه القدس یتوجهون و انها لحدیة
الله بهائیت امر الله من قبل الفیل و یثبت الی آخر الذی
لا آخر له ان انتم فیها تتفکرون .

و در لوحی دیگر توله الاعلی یدان ایسائل که کلمه الهیه
جامع کل معانی بوند یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در
آن مستور طوبی لمن یلغها و اخرج اللثالی المکنونه فیها
اشراق کلمه الهیه را بمثل اشراق شمس ملا حظہ کن همان
قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم
شمس کلمه که از افق مشیت ربانیه اشراق فرمود بر کل تجلی
میفراید استغفر الله من هذا التشبیه چه که شمس ظاهره
مستند از کلمه جامعہ بود فکر لتعرف و لکن اشراق شمس
ظاهره ببصر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه
ببصر باطن فوالذی نفسی بیده که اگر آنی مدد و قدرت

یا طنبیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن متقطع شود کل معدوم
و مفقود خواهند شد و اگر نفس ببصر الهی ملاحظه نماید
اشراق و انوارش را در کل مشاهده نماید و همچنین اگر باذن
ظاهر توجه نماید ندای اول الهی را در کل حین اصفا
مینماید ندای الهی لازال مرتفع و لکن آذان منوع و اشراق
انوار نیر آفاق ظاهر و لکن ابصار محجوب .
و در لوحی دیگر قوله الاعز ای امین علت حرارت
بوده و علت حرارت کلمه الله لذا بایست احباء بنار کلمه الهیه
عباد را از شمال ^{ظنون} یمنین یفین کشانند و از حرارت کلمه
ربانیه چنان بحرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه بمحارج
منیعه بانیه عروج نمایند .
و از حضرت عبدالیه است قوله الجمیل کلام بر دو قسم است
یکی جوامع الکلم و فصل الخطاب که بغایت موجز و مفید
است دیگری اساطیر و حکایات که مسهب و طویل و مطلب
است ولی معانی قلیل و کمیاب پس نفوسی که در ظل کلمه
ترجیح داخل اهل معانی اند نه الفاظ و طالب حقایق اند
نه مجاز جمیع لسانها نزدشان منبول و مرغوب اگر معانی
محبوب موجود چه گبری و چه کردی و چه تازی و چه نری
و چه پهلوی و اگر در الفاظ معانی مفقود چه فارسی و چه
عربی و چه عراقی و چه حجازی .

و از آن حضرت در خطایی است قوله العزیز اما مجمع کاوس
 که مقصد شان حتی المقدور اینکه انقلابات و اعتشاشات -
 اجتماعی و اقتصادی میل بنظم و سکونی گردد که سبب
 آسایش عالم آفرینش شود یا آنان بگویند که الیوم قوه انقلاب شدیدی
 است و اختلاف عظیم ممکن نیست که اهل عالم سکون و قرار
 یابند مگر بقوه که محیط بر عالم انسانی است آنقوه چون
 غلبه کند جمیع این انقلابات منقلب بسکون و قرار گردد و همه
 این اختلافات میل یافت و محبت و اتحاد شود و انتواء کلمه
 است قوه انسانی است جلوه الهی است نورانیت محض
 است قوه روح القدس است

قصص تورات از مورخین یهود
 و عاری از اعتماد میباشد

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الا کرم قلم
 اعلی میفرماید حق جل جلاله درین ظهور تصدیق کتب
 خود را که از قبل نازل شده نموده چنانچه رسول الله روح
 ما سواه فداه تصدیق تورات و انجیل را فرموده و همچنین
 در این ظهور تصدیق فرقان و مائده از کتب مقدسه شده
 و لکن توراتی که حق قبول نموده نفس کلماتی است که از

لسان کلیم من عند الله جاری شده

و از حضرت عبدالیهاء خطابی است قوله الجلیل و اما
هو المزبور فی التورات من امر لوط و صایاه و الارتداد هذه اصفاء
احلام ما انزل الله بها من سلطان تلك اقاویل المورخین
من اهل الکتاب و اعلما التورات ما هو منزل فی الالواح
علی موسی و ما امر به و اما القصص فهذا امر تاریخی کتب
بعد موسی و البرهان علی ذلك ان فی السفر الاخیر کتبت
الحواث التي و نعت بعد موسی و اخبر عنها و هذا لیس
واضح و مشهود بان القصص تدونت بعد موسی علیه السلام فلا
اعتماد علی تلك الاقوال التي هی القصص و الروایات و ما انزل
الله بها من سلطان لان ذلك الکتاب الکریم و الخطاب العظیم
هو الالواح التي اتی بها موسی من الطور و ما نطق به مخا
لبنی اسرائیل بنص قاطع من الاحکام بناء علی ذلك لا تستغر
من اخبار صدرت من اقلام المورخین من بعد موسی لانها لیست
من الآیات المحکمات فی المزبور الالواح

حجیت آیات کتابیه

و تیز از حضرت بهاء الله راجع خطاب بحاجی محمد کریم
خان است قوله الاعلی اتق الله و لاتجادل بآیاته بعد
انزالها انها نزلت بالفطره من جبروت اللعربک و رب العالمین

و انها الحجة الله في كل الاعصار و لا يعقلها الا الذين
هم انقطعوا عما عندهم و توجهوا الى هذا النبأ العظيم

کثر آيات نازله در اينظهور

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ نجفی
اصفهانى است قوله الاعلى حال قریب صد جگه آيات باهرات
و کلمات محکمت از سماء مشیت منزل آيات نازل و حاضر
و در کتاب اقدس است قوله الاعلى قل يا معشر العلماء
اما تسمعون صریر قلم الاعلى و انا ترون هذه الشمس
المشرقة من الافق الابهى الى م اعتكفتم على اصنام اهوائكم
دعوا الاوهام و توجهوا الى الله سولاكم القديم
و در خطاب بهادى دولت آبادى ^{است} قوله الاعلى و حال
يا صد جگه کتاب رد شرکرده اى و ضرورى

توضیحاتی در قواعد لغظیه

و نیز از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قوله
الاعلى و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی
بخلاف قواعد اهل سیحات جاری گشته لاجل این است
که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل
اخذ آيات و علم نکرده بل بنور الله صدر آن منشخ بعلم

الهیہ شدہ و حکم تبدیل رایشان بن بدیع و خلاف قواعد را -
 بقاعدہ الہیہ راجع نمایند چنانچہ امثال اینکلمات در
 کتاب اللہ اکثر من ان یحصى نازل شدہ چنانچہ کلمہ **اَکْثَمَ**
 آن تانیث است خداوند عالم ضمیر مذکر نازل فرمودہ فی
 قوله و کلمۃ منہ اسمہ المسیح و در مقام صفت مؤنث احدی
 الکبر نازل فرمودہ فی قوله جل و علا انہا لاحدی الکبر
 مذیرا للبشر و چنانچہ نازل فرمودہ بخلاف قواعد کل
 اهل علم این کلمہ را آن ہذا بن لسا حوران .

و از ان حضرت در تفسیر سورہ کوثر است قوله الاعلی و کل
 مارا یت من ایاتی قد افتری المفترون فیہا و بعض منہا اسم
 یقدر الکاتبون ان یستنسخوا صور الواقع ولذا یقول الناس
 فیہ لحن و بعض یقول لیس فیہا ربط فاعوذ باللہ من عملہم
 و اغترائہم و کما تری من الایات یغیر ذلک الصہج المثل
 فانی انا ہری من المشرکین .

و از حضرت یہاں اللہ در لوحی است قوله الاعلی بنام
 دوست بینام کتابت لک فی الوجہ حاضر انچہ مسطور مذکور
 امت و شنیدہ شد انشاء اللہ ہمیشہ ایام بذكر مالک انام
 مشغول باشند انچہ سنوال شدہ ہونہ از آیہ منزله ہر
 ہیکل کہ بطورک خطاب شدہ صحیح همان است کہ نازل شدہ
 کلمہ ترک شدہ و حرکت قلم اعلی در میادین الواح باطوار

مختلفه مشاهده میشود و مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان
 موسم است یسمل و مستمع و مقامی جمع بین مقامین لذا
 در سوره ملک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افصح
 است از اذقیل بای جرم حبسوه قالو انهم اراک و ایجدوا
 الدین که معنی آن اینست اگر گفته شود بجه جرم و -
 عصیان نیز امکان را حبس نموند گویند این نوم اراک نموند
 که دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل اگر قدیم
 را اختیار نموده اید و اوست پسندیده نزد شعاعرا شرایسع
 قیل را ترک نموده اید در اول این آیه قل مقدراست که چنین
 میشود قل لو کان القدیم هوالمختار الی آخر و چون از
 بیان رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام
 ظهور کمال فصاحت است باری این آیه ترک نداشته و صحیح
 است و آنچه در آیه اخیری مذکور داشتید قوله تعالی ان
 اطیع من ائق الا نقطاع بوده و اینکه از آیه منزله در لوح یا پا
 سئوال نمودید این عبارات تلویحات کلمات این است که ذکر
 شده در مقامی میفرماید قوله و اقول لکم ان کثیرین سیاءتون
 من المشارق و المعارب و یتکئون علی ابراهیم و اسحق و یعقوب
 فی ملکوت السموات و اما ینزلوا ملکوت فی طرحون الی الظلمه
 الخارجیه هناك و یكون البکاء و صریر الاسنان و در مقام دیگر
 مذکور آن النور ف جاء الی العالم و احب الناس ^{الظلمه} اکثر

من النور لأن أعمالهم كانت شربه لأن كل من يعمل —
السيئات سيفعل النور ولا ياتي إلى النور ثلاث توبخ أعمالهم
واما من يفعل الحق فيقبل إلى النور لكي تظهر أعماله انها
بالله معموله انتهى .

و از دو فقره مذکور تلویح بیان مالک اسماء درایه منزله
محلوم میشود بعضی از آیات در بعضی الواح راجع است
یکتب ثیل و ما سطر فیها .

و لوحی دیگر خطاب بزمین المقربین است توله الاعلی
الاعظم الاقدم کتابت بمنظر اکبر وارد و آنچه از آیات الهیه
سؤال نموده بودند عید حاضر کی الوجه ارسال مینماید
ان یا زین تعویق جواب ما سالت فی الآیات حفظ تغیر بوده
چه که در اوائل ایداد در حین نزول ملاحظه قواعد نمودن میشد
و این ایام نظر بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از
قبل تلقاء وجه قرائت شود ینزل فی بعض المقام بغیر مائل
من قبل این نظر بظاهر عبارت است و فی الحقیقه آنچه
نازل همان صحیح بوده و خواهد بود درارض سر اراده
چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کل مطلع
نظر باحزان وارد و اشغال متواتره و ابتلا های متابعه
تأخیر افتاده و دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهول کلمات
مجموله ترکیب نماید و نام نظر بان قواعد صحیح دانسته

مع آنکه اگر از خود او سؤال شود عالم بحر فی نبود چنانچه
 در یحیی و اتباعش مشاهده مینمایند العلم فی قبضه یقلب
 کیف یشاء مثلاً در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهر^{باید} مرفوع
 و یا مجرور باشد منصوب نازل شده درین مقام یا کان مفعول راست
 و یا امثال آن از حروف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور
 نازل شده و بر حسب ظاهر بین قوم دون آن مقرر است درین مقام
 حرف جر و یا مضافه که علت جر است محذوف و این قاعده را
 در کل جاری نمائید و همچنین در بعضی مواضع نظر بطراز
 آیات است لانهب ان تذکر القافیه فی هذا المقام و همچنین
 نزائمه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدی ظاهر -
 بالتکریر والباء و الهمزه این در نزائمه قوم معتبر است و لکن در
 علم الهی یقرینه مقام فعل لازم رفع ارفع نازل و امثال آن در
 کتب سماویه از قبل هم بود و این در مقام تاکید است لایا من
 باری ایزین العزیزین جمال مبین بین حزمین مبتلا اگر افرینش
 مطلع شود که صریح قلم اعلی در چه حالتی مرتفع است و لسان
 عظمت در چه بلائی ناطق کل لباس هستی را خلع نماید و طراز
 نیستی طلب کنند هزار سنه او ازین مابین علمای اسلام نزاع
 و جدال بوده که آیا و انجم الفاظ حق است و یا غیر او حال
 مع ظهور حق در منازل من عنده اعتراض نموده و مینمایند
 چنانچه که کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات -

لا یحصی در کلمات الهی نموده اند و شنیده اید اگرچه از قبل امثال اینمطالب مذکوره نازل و لکن العسک کلماتی تکرر یتضوع و اکثری از الواح در احیانی نازل که مجال رجوع آن نشده آنچه از قلم عبد حاضر تلقا وجه جاری شد همان - باطراف منتشر لذا احتمال آنکه در بعضی مواضع ترك شده باشد و یا زیاده و کم میروند چه که احدی فایده نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود بتمامه تحریر نمایند آنچه در این مقامات سؤال شود محبوب بوده و خواهد بود اگرچه نزد مسجون تنزیل جدید واجب است از رجوع بمانزل من قبل والرجوع الیه الاولی اسهل و مالک المثل . . . از کلمات مکتوبه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرقع شده نازل و لکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرق است اگر جمع شود احسن بوده عند الله رب العالمین .

ترجمه آثار مقدسه برای اهل غرب

و از حضرت عبدالیهاء رخطابی بمحب السلطان میرزا علی اکبر خان روحانی میلانی است بقره العزیزه در خصوص الواح با ترجمه مرقع نموده بودید که از اینجا ارسال شود در اینجا ترجمانی ندادم ایندا که یک سطر از آثار مبارکه را ترجمه

کند چگونه میشود در اینجا ترجمه کنیم و ارسال داریم و این
عین هم ابداء مجال اینگونه امور را یعنی رسیدگی ندارد -
لہذا در همانجا هر چه از آثار مبارکه که موافق مشرب اهل
غرب است که جمیع امر بصلاح و سلام عمومی است و حب و وفا
با جمیع افراد انسانی و راستی و آشتی و دوستی بین کافه
نوع بشری و عدم فساد و اتفاق و اتحاد و روش و سلوک -
اهل اللہ است آن الواح را بواسطه مترجمهای ماهر در
نهایت فصاحت و بلاغت و با حسن عبارت در طهران ترجمه
نموده طبع شود و الا در اینجا ابداء میسر نیست و در امریکا
یک ترجمان است و پس آن بقدری کار دارد که تصور نتوان
نمود اما دیگران بسیار در ترجمه ضعیف اند .

آثار مقدسه بقواعد موجوده نزد

ملایان سنجیده نشود

و از حضرت بهاء اللہ در لوح خطاب بحاج محمد کریم اللہ
خان است قوله الاعلی قل یا ایہا الجاہل انظرنی کلمات
ببصرہ لتجدہن مقدسات عن اشارات القوم و قواعدہم بمن
ماکان عنده علم العالمین قل ان آیات اللہ لو تنزل علی
قواعدکم و ما عندکم انها تكون مثل کلماتکم یا معشر المحتجبین
قل انها نزلت من مقام لا یدکر فیہ دونه و جعلہ اللہ مقدسا

عن عرفان العالمين وكيف انت و امثالك يا ايها المنكر البعيد
 انها نزلت على لسان القوم لاعلى قواعدك المجمعوله يا ايها
 المعرض المريب يا ايها البعيد لو ان ربك الرحمن
 يظهر على حدودك لتنزل آياته على القاعده التى انت
 عليها تو و امثال تو گفته اند كه كلمات باب اعظم و ذكر
 اتم غلط است و مخالف است بقواعد قوم هنوز آنقدر ادراك
 ننموده كه كلمات منزله الهيه ميزان كل است و دون او ميزان
 او نميشود و هريك از قواعدى كه مخالف آيات الهيه است
 انتقاع از درجه اعتبار ساقط بارى آيات نقطه اولى
 روح ماسواه فداء مخالف نبوده تر از قواعد قوم بيخبرى .
 و در كتاب اقدس است قوله الا يهى قل يا معشر العلماء
 لا تنوا كتاب الله بما عنكم من القواعد والعلوم و انه لقسطاس
 الحق بين الخلق قد يوزن ما عن الامم بهذا القسطاس الاعظم
 و انه بنفسه لو انتم تعلمون .

آيات و الواح مختم و لا يلتبس است

و نيز از حضرت بهاء الله در كتاب اقدس است قوله تعالى قد
 زينت الالواح بطراز ختم قالق الاصباح الذى ينطق بين السموات
 والارضين

کیفیت تحریف کتب مقدسه بدست ملاحا

و حقیقت حال تورات و انجیل

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلی و در

اینمعلم متصور از تحریف نه چنان است که این هیچ رعاغ فهم

نموده اند . . . بلکه مقصود از تحریف همین است که الیم جمیع

علمای فرقان بآن مشغول اند و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب

بر هوای و میل خود و چون بهود در زمان آنحضرت ^{آیات} تورات را که

مدل بر ظهور آنحضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و بییان

آنحضرت را نمی نشاندند لهذا حکم تحریف در باره آنها صدور

یافت چنانچه ما الیم مشهور است که چگونه تحریف نمودند و اما

فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور میل و هوای خود تفسیر مینمایند .

و در اثری از انجیل ۶۶ فوله انا جیل اربعه بعد از آنحضرت

نوشته شده یوحنا و لوقا و مرتس حتی این چهار نفر بعد از مسیح

بیانانی از آنحضرت در نظرشان بود و نوشتند تا اصحاب آنحضرت

بقراءت آن و تفکر آن مشغول شوند و بسیاری بیانات آنحضرت ^{است} که

از نظر آنها محوشده بود و بسیاری بیانات فرمودند که هیچ يك ازین

نفوس مذکوره اصغاء ننمودند ما اطلعها نطق به المسيح الامن

ارسله و علموا ید تلم اعلن میفرماید حق جل جلاله در هر

ظهور تصدیق کتب خود را که از قبل نازل شده نموده چنانچه در سزل

روح ما سواه ندانند تصدیق تورات و انجیل را فرموده اند و همچنین

درینظهور تصدیق فرقان و مآدونه از کتب مقدسه شده و
 لکن توراتی را که حق قبول نموده نفس کلماتی است که از لسان
 کلیم من عند الله جاری شده این مقام حال مختصر ذکر شد اگر
 حق جل جلاله بخواهد از بعد مفصلا از قلم اعلی جاری خواهد
 شد .

و از حضرت عبدالبهاء رساله مدتی است قوله العزیز
 خواهند گفت تورات نیز محرف است زیرا که آیه مبارکه و ارد
 یحرفون الکلم عن مواضعه و حال آنکه تحریف و مواضع
 معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور .

در قرآن کریم است قوله جل و عز یحرفون الکلم من بعد
 مواضعه یعنی بذلك ما غیروا من حکم الله تعالى فی الزنا
 و نفلوه من الرحم الی اربعین جکة کذا نقل عن جماعة
 من المعقرین و قبل تقلوا حکم القتل من القوة الی الذیه حتی
 اکثر القتل فیهم مجمع البحرین .

یسوع آهی کشید گفت و لکن ته موسی نوشته و نه یسوع بلکه
 احبار یا آنانکه نمیترسند از خدا پس آنوقت
 شاگردان گفتند بدرستی که خدعه فقها هراینه اشکار است
 پس یسوع آنوقت جواب داد که حق میگویم بشما
 بدرستی که شیطان طلب میکند همیشه باطل نمودن شریعت
 خدای را پس ازینجهت بتحقیق ناپاک نموده اند او پیروان او
 و ربا کاران و بدکاران هسر چیزی را امروز پیشینیان بتعلیم
 و روح و پیشینیان بزندگانی بیباکی حتی اینکه نزدیک است
 که حق تقریبا یافت نشود . انجیل برنا با فصل ۴۴

راجع بکتاب بیان

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ نجفی - اصفهانی قوله الاعلی حال مابین مرید های شما حرفها ظاهر شده یعینہ آنچه حزب شیعه میگفتند که این قرآن تعام نیست حضرات هم میگویند این بیان آن بیان نیست خط جناب آقا سید حسین موجود خط میرزا احمد موجود .

و در لوحی خطاب بسید فرج الله کاشانی قوله الاعلی - حرفهای کهنه تازه بیان آمده میگویند بیان تحریف شده بگو لعمر الله نفسی قادر بر تحریف بیان نبوده و نیست - مقصود مشرکین آنکه ناس را از مشاهده کتب الهی منع نمایند و ارادت خود را برین واسطه مجری دارند .

راجع بکتاب ائدس

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ائدس است قوله الابهی هذا کتاب اصبح القدم للعالم و صراطه الاقوم بین العالمین قل انه مطلع علم الله لو انتم تعلمون و مشرق اوامر الله لو انتم تعرفون . . . قل تا الله الحق لا یغنیکم الیوم کتب العالم ولا مانیه من الصحف الا بهذا الكتاب الذی ینطق فی قطب الابداع انه لا اله الا انا العلیم الحکیم . . . قل هذا رح

الکتاب قد نفع به فی القلم الاعلیٰ و انصحق من فی الانشاء
الا من اخذت من فحات رحمتی و فوحات الطائی المهیمنه
على العالمین .

منع اکید از تکلم بخارج از مفهم الواح

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است توله
الاعلیٰ و الذی یتکلم بغير ما نزل فی الواحی انه لیس منسی
ایاکم ان تتبعوا کل مدعیائهم .

حجیت تصور و عدم اتباع روایات

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قولاً لا بهی
ایاکم ان تدعوا ما هو المنصور فی اللوح اتقوا الله یا اولسی
الانظار .

و از حضرت عبدالبهاء در خطایی باین اصدق است
قوله الحکیم در خصوص واردین از ارض مقدس و روایات
مرفوع نموده بودند هر روایتی که سند در دست نباشد اعتناء
نشاید زیرا اگر اصدق هم باشد باز اسباب پریشانی است
نصوص معمول بها است و بی .

و در خطایی باقا میرزا صادق در اصفهان قوله الکریم
هو الا بهی ایها الفرع النضیر من شجرة الشهادة . . .

بعضی روایات را از جمله محترضه بدانید هر کس نظر بفکر خویش
سخنی راند دع الروایات فانها لاتغنی عن آیات .

فی الکافی عن ابی عبد الله قال رسول الله ان علی کل حق
حقیقه وعلی کل صواب نورا فعاوافت کتاب الله فخذوه و ما
خالف کتاب الله فدعوه ایضا ما لم یوافق من الحدیث
القرآن فهو زخرف ایضا " خطب النبی بخی فقال ایها
الناس ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فانا قلته و ما جاءکم
یخالف کتاب الله فلم اقله .

منع اکید از تاویل در آثار

و نیز در کتاب الله مراست قوله الاعلی ان الذی یاوّل ما نزل
من سماء الوحی و یخرجه عن الظاهر انه من حرف کلمة الله
الملیا و کان من الاخرین فی کتاب مبیین

فی شرح النهج للشیخ کمال الدین میثم ان قلت کیف یجوز
ان یتجاوزا لاسان فی تفسیر القرآن المسموع و قد قال
صلی الله علیه و سلم من فسر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من
النار و فی النهی عن ذلک آثار کثیره قلت الجواب عنه من
وجوه کثیره الاول انه معارض بقوله صلی الله علیه و سلم
ان للقران ظهرا و بطننا و حدا مطلقا و لقول امیر المومنین
کم الله وجهه الا ان یوتی الله فهما فی القرآن و لو لم یکن
سوی الترجمة المنقوله عما فائده ذلک الفهم الثانی لو لم یکن
غیر المنقول لا یشرط ان یكون مسموعا من الرسول صلی الله علیه
و اله و سلم و ذلک مما لایاء فی بعض القرآن فاما ما

يقوله ابن عباس وابن مسعود وغيرهما من انفسهم فيلزم ان لا يقل و يقال هو تفسير الراي الثالث ان الصحابة و -
المفسرين اختلفوا في تفسير بعض الايات و قالوا فيها تاويل
مختلفة لا يمكن الجمع بينها و سماع ذلك من رسول الله صلى الله
عليه و سلم محال فكيف يكون الكل مسوعا الرابع انه صلى الله
عليه و سلم دعا لابن عباس فقال اللهم فقهه في الدين
وعلمه التأويل فان كان التأويل مسوعا كالتزويل و محفوظا
مثله فلامعني لتحصيل ابن عباس بذلك الخامسة قوله
تعالى يعلم الذين يستنبطونه منهم فثبت للعلماء استنباط
و معلوم انه وراء المسوع فاذن الواجب ان يحمل النهي
عن التفسير الراي على احد المعنيين احدهما ان يكون
للانسان في شئ راءى له اليه ميل بطبيعته فياثر القرآن
على وفق راءيه و طبيعته حتى لو لم يكن ذلك الميل لما خطر
ذلك التأويل بآله سواء كان ذلك الراي مقصدا صحيحا او
غير صحيح و ذلك كمن يدعو الى مجاهدة القلب القاس
فيستدل على تصحيح غرضه من القرآن بقوله اذهب الى
فرعون انه طغى ويشير الى ان قلبه هو المراد بفرعون كما
يستدل به بعض الروايات تحسينا للكلام و ترغيبا للمستمع
وهو ممنوع الثاني ان يتسرع الى تفسير القرآن بظاهر العربية
من غير استظهار بالسماع و النقل فيما يتعلق بفرائب القرآن
وما فيها من الالفاظ المبهمة و ما من الاختصار و الحذف
والاضمار و التقديم و التأخير و المجاز فمن لم يحكم ظاهرا لتفسير
و بادرا الى استنباط المعاني بمجرد العربية كمن غلطه و
دخل في زمرة من فسر القرآن براءيه مثاله قوله تعالى
الناقة مبصرة فظلموا بها فانظر الى ظاهر العربية يحافظون
ان الناقة كانت مبصرة و لم تكن عباءا و المعنى اية مبصرة
كشكول شيخ بهائي

عرفان ظهور بنفس اوست و آیات نیزه مقام دوم میباشد

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بنصیر است قوله .
الاعلیٰ آنانکه بر مقرر اعر فوا الله بالله ساکن اند و بر مکمن
قد من لا یعرف بما سواه جالس حق را بنفس او و بما یظلم من
من عنده ادراک نمایند اگرچه کل من فی السموات والارض
از آیات محکمه و کلمات متنه مملو شود اعتنا ننمایند
و تمسک نجویند چه که تمسک بکلمات وقتی جائز که منزل
ان مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الذی احاط
نوره العالمین .

و در لوح خطاب باشرف قوله الاعلیٰ قل ! ان لیله نفسه
ثم ظهوره و من یعجز عن عرفانها جعل الدلیل له آیاته
و هذا من فضله علی العالمین .

تغییر و تجدید و ترقیات دین و دین و نوع از تعالیم آن

و از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قوله الاعلیٰ حال
که ملا حظہ نقطه حقیقت را در کلیشی نمودی حکم دین را
همچنان یقین کن که یم نطفه را یام اول بدیع آدم بوده
دین علیه السلام

که اهل آنزمان حق واقع در مقام نطفه حقیقت واقع بوده اند
و همین قسم نفس دین و اهل آن بقدره الله ترقی نموده اند
تا یم ظهور حقیقت محمدیه* که مقام دین و اهل آن به مقام
فکسونا العظام لحما انشاء ناه خلقا اخر رسیده بوده فتبارک الله
احسن الخالقین و ازین جهت است نسخ شرایع و ملل
لاجل آنکه تکلیفی که یم نطفه بوده هرگاه یم مضغه
شود محض ظلم است .

و از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است قوله العزیز -
شریعة الله برد و قسم منقسم یک قسم اصل اساس است -
روحانیات است یعنی تعلقی بفضائل روحانی دارند این
تفسیر و تبدیل نمیکند این . . . جوهر شریعت آدم
و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت
مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلی و شریعت
جمال مبارک است و در دوره جمیع انبیاء باقی و برقرار -
ابتداء منسوخ نمیشود زیرا آنحقیقت روحانیه است نه
جسمانیه آن ایمان است عرفان است ایقان است عدالت است
دیانت است مودت است امانت است محبة الله است
مواصات است ^{در حال} رحم بر فقیران است و فریاد بر مظلومان
و اتفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است یاقی و ازادگی
و افتادگی است علم و صبر و ثبات است این اخلاق -
* محمدیه صلی الله علیه و آله

رحمائی است این احکام ابتدا نسخ نمیشود بلکه تا ابد الابد
مرعی و برقرار است این فضائل عالم انسانی در هر دوری
از ادوار تجدید گردد زیرا در اواخر هر دوره شریعة الله
روحانیه یعنی فضائل انسانی از میان میرود و صورتش
باتی میماند قسم ثانی از شریعة الله که تعلق بعالم
جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و طلاق
و عتاق و محاکمات و معاملات و قصاص برقتل و ضرب و سرقت
و جراحات در هر دوری از ادوار انبیاء . . . باقتضای
زمان لابد از تغییر و تبدیل است .

و در جواب قسسان پاریس قوله العزیز اساس دین الهی
یکی است همان اساس که مسیح گذارد و فراموش شد حضرت
یهاء الله آنها تجدید کردند زیرا اساس ادیان الهی یکی
است یعنی هر دینی بدو قسم منقسم قسمی اصل است و
تعلق باخلاق دارد و تعلق بحقایق و معانی دارد و تعلق
بمعرفه الله دارد و آن یکی است ابداء تغییر ندارد زیرا
حقیقت است حقیقت تغییر و تبدیل ندارد و قسمی دیگر
فرع است و تعلق بمعاملات دارد این در هر زمانی باقتضای
آنزمان تغییر یابد مثلا در زمان حضرت موسی اساس واصل
دین الهی که تعلق باخلاق داشت در زمان مسیح تغییر
نیافت ولی در قسم ثانی اختلاف حاصل شد زیرا در زمان

جزئی

موسی برای مبلغ سرقت دست بریده میشد به حکم تورات هر
 کسی چشمی را کور کند چشمش را کور میکردند و نه انسی
 میشکست و نه اندر میشکست این باقتضای زمان موسی
 بود اما در زمان مسیح مقتضی نبود مسیح نسخ فرمود همچنین
 طلاق از کثرت وقوع بدرجه رسید که حضرت مسیح منع فرمود
 یاقتضای زمان حضرت موسی ده حکم قتل در تورات بود و
 در آنوقت جز بآن محافظه امنیت نمیشد زیرا بنی اسرائیل
 در صحرای تیه بودند و در آنجا جز باین احکامات سخت
 ضبط و ربط ممکن نبود اما در زمان مسیح مقتضی نبود تغییر
 کرد اختلاف درین قسم فرع است اهمیتی ندارد و متعلق
 بمعاملات است اما اساسین الهی یکی است لهذا حضرت
 بهاء الله همان اساس را تجدید فرمود اما اساس امر مسیح
 روحانی بود و اصل بود فروعاتی جز مثل طلاق و سبب
 تغییر تکرار جمیع بیانات مسیح تعلق بمعرفة الله و وحدت او و روابط
 بین قلوب و احساسات روحانی داشت و حضرت بهاء الله
 تاسیس سنوحات رحمانیه باکمل وجوه فرمود دین ابداً
 تغییر ندارد زیرا حقیقت تغییر و تبدیل ندارد آیا میشود
 گفت توحید الهی تغییر مینماید یا معرفة الله و وحدت
 عالم انسانی و محبت و یگانگی تغییر میشود لا والله تغییر
 ندارد چرا که حقیقت است .

و در خطابه در کیسه سافرا نسیسکو توله الحزیز در زمان
 نوح مقتضی بود که انسان حیوانات بحریه را بخورد و در زمان
 ابراهیم چنان مقتضی بود که انسان خواهر عادی نبود را بگیرد*
 چنانچه هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است و
 دیگر حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین محبس
 نبود یا اقتضای آنوقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند
 او را کور نمایند اگر دندان را بشکند دندان را بشکنند
 آیا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجد که حالا
 هیچ يك ممکن نیست جاری شود در يك مساله قتل قاتل
 حاکم لاجمیع عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت پس
 آن احکام تورات همه حق است لکن باقتضای آنزمان که
 برای يك دال دست زد بریده میشد آیا حالا میشود
 برا هزار دال دست بریده شود ؟

و توله الحزیز ای یار دیرین پرستار چند نموده بودی
 پرستار نخست این بود که چرا ائین پیغمبران دیگر گون گرد
 و روش و خشوران مانند یو قلمون مهتر اسرائیلیان را روش
 بود و اختر عیسویان را تابشی و سرور تازیان را فرمایشی
 و مهر سپهر جهان بالا را آئین و درخششی گفتار و کردار
 و آئین و روش و فرمایش هر يك دگرگون بود این چه رازی
 است نهان و پنهان زیرا باید فرمایش زندان بريك روش
 * مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی
 بود که انسا خواهر خود را بگیرد .

باشد تا بخشش آسمان رخ بگشاید انتهای یک آنکه جهان و آنچه
 در او است هر دم در گریز و در هر نفس تغییر و تبدل جوید
 زیرا تغییر و تبدل و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغییر و تبدل
 از خصائص وجوب است لهذا اگر عالم کون را حال بزرگ منوال بود لوازم
 ضروریه اش نیز یکسان میگشت چون تغییر و تبدل مقرر و ثابت است
 روابط ضروریه را نیز انتقال و تحول واجب مثل عالم امکان مثل هیکل
 انسان است که در طبیعت واحد و مدام نه بلکه از طبیعتی
 بطبیعتی دیگر و از مزاجی به مزاج دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف
 گردند و امراض متنوع شوند لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق در زمان
 را تشخیص دهد و علاج را تبدیل نماید بدیده بینا ملاحظه کند که
 انسان در رحم مادر خونخوار است و در مه و گهواره شیرخوار و چون
 نشو و نما نماید بر خوان نعمت پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناو
 نماید زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخواری را رزقی و سن بلوغ را
 اقتضائی و جوانی را ^{قوت} و قدرت و ضعف و پیری را فتور و رخوتی
 و در هر درجه انسان را اقتضائی و در هر حال و زمانی و همچنین موسم
 صیف را اقتضائی و فصل خزان را خصوصیتی و موسم دمی را بروقتی
 و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معنبری حکمت کلیه
 اقتضای این مینماید که بتغییر احوال تغییر احکام
 حاصل گردد و تبدل امراض تغییر علاج شود پزشک
 دانا هیکل انسان را در هر مرضی دوائی و در هر درجه

درمانی نماید و این تغییر و تبدیل عین حکمت است زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون علاج را تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر نادانی حکیم است اگر دارای اول موافق بود چرا تغییر داد و اگر ناموافق بود چرا در آغاز تجویز کرد ولی رنجور دانا ندان نماید و بر وجدان بیفزاید و این را بدان که آئین یزدائی دو قسم است قسمی ^{بعالم} تعلق آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق بجهان جان و دل اساس آئین روحانی لم یغیر و لم یتبدل است از آغاز ایجاد تا ابد ^و تا ابد الا با یک بر یک منوال بوده و هست و آن فضائل عالم انسانی است و آئین حقیقی ^{است} دائن سرمدی یزدائی و روشن فرمایید ی خداوند افرینش و قسمی ازین آئین تعلق بجسم دارد آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه از سن تبدیل و تغییر یابد و این کور عظیم و دور جدید تفرعات احکام جسمانی اکثریت عدل راجع چه که این کور را امتداد عظیم و آینه دور را فسحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی و چون تبدل و تغیر از خصائص امکان لزوم ذاتی اینجهان است لذا احکام جزئیة جسمانی باقتضای وقت و حال تعیین و ترتیب خواهد یافت اما اساس آئین یزدان را تغییر و تبدیلی ننموده و نیست مثلاً فضائل حمیده و فضائل پسندیده و روشن یاکان و کردار بزرگواران

و رفتار نیکوکاران از لوازم ائین یزدان است و این است که
تخصیر ننموده و نخواهد نمود اما احکام جسمانی الهیه
باعتضای زمان در هر کوری و کوری تغییر نماید شما بصر
انصاف ملاحظه نمائید در این عهد و عصر که جهان به
جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحظاتی بسی
اندازه یافته آیا ممکن است که احکام و ائین پیشینیان
بتمامه مجری گردد لا والله و ازین گذشته اگر در ظهور
مظاهر مقدسه ائین تازه تاسیس نگردد جهان تجدید نشود
و هیکل عالم در تمیمی تازه جلوه نماید.

و در خطایی راجع به ولادت است قوله العزیز دین الهی
یکی است ولی تجدید لازم دین الله یکی است
که مری عالم انسانی است و لکن تجدید لازم درختی را چون
بنشانی روز بروز نشود و نمائید و برگ و شکوفه کند و میوه
تر بیاراند لکن بعد از مدت مدید کهن گردد و از ثمر
باز ماند لذا با غیاں حقیقت دانه همان شجر را گرفته
در زمین پاک میکارند و باره شجره اول ظاهر میشود.

مخالفتها و مخالفین خود موجب

کمال و بلوغ دین و انانیت

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بنصیر است

توله الاعلی یابری این قلب نه یقانی محزون شده که قادر بر
 اظهار لالی مکنونه شود و یا انبال بتکلم فرماید چه که -
 مشاهده میشود که امر الله ضایع شده و زحمتهای اینعبث
 رانفسی که بتول او خلق شده بر باد فنا داده اگر چه -
 فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ ناس شود و لکن چون
 اکثری ضعیف اند و غیر بالغ لذا محتجب مانتد و لکن
 ان ربك لغني عن مثل هؤلاء و انه لمحيط على العالمين .

نوع دین و خصائص و فرائض

و قوی و مومنین

و نیز از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است توله عزیز این
 صریح بیشک و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از
 جمیع بشر باشد . . . نظم و تعشیت امور جسمانی دهد و
 هیئت اجتماعی تشکیل دهد تا تعاون و تعاضد در معیشت
 حاصل گردد تا سیس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار
 را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسیع علم
 و معارف شود و حقایق اشیاء و اسرار کائنات و خاصیات
 موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات
 اندیشمندانه و انجمنهای علمی و تحقیقاتی و انتظامی و معنویات
 برک و همچنین تربیت روحانیه نماید تا عقول و ادراک پی

بمعالم ماوراء الطبیعه بره و استفاضه از تفحات مقدسه روح
القدس نماید و بملا اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه مظاهر
سنوحات رحمانیه گردد تا آنکه جمیع اسماء و صفات الهی
در مرآت حقیقت انسان جلوه کند و این معلوم است
که قوه بشریه از عهد و چنین امر عظیم بر نیاید و بتتایج
فکریه تکفل چنین مواهب فتوان نمود شخص واحد چگونه
تاسیس این بنیان رفیع می ناصر و معین تواند پس بایست
قوه معنویه ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهد این کار
بر آید يك ذات مقدس عالم انسانی را زنده کند و هئیت
کره ارض را تغییر دهد و اساس بدیع وضع نماید
نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظل رایت واحد آر و خلق
را از عالم نقائص و زبائل نجات دهد و یکمالات فطریه
و اکساییه تشویق و تحریض نماید البته این قوه الهیه
باشد امری را که جمیع ملل و دول عالم با جمیع
قوی و جنود ترویج نتوانند و اجرا نکند يك نفس مقدس می
ناصر و معین اجرا نماید آیا این بقوه بشریه ممکن است
لا والله .

و قوله العزيز مظاهر کلیه الهیه مطلع بر حقائق اسرار
کائنات اند لهذا شرایعی تاسیس نمایند که مطابق و موافق
حال عالم انسانی است زیرا شریعت روابط ضروریه است که

منبعث از حقایق کائنات است مظهر ظهور یعنی شارع
مقدم تا مطلع بحقایق کائنات نباشد روابط ضروریه که
منبعث از حقائق ممکنات است ادراک نمایند البته مقتدر
بوضع شریعتی مطابق واقع و موافق حال نگردد انبیا
الهی مظاهر کلیه اطباء حاذق اند و عالم امکان مانند هیکل
بشری و شرایع الهیه دوا و علاج پس طبیب باید که مطلع
و واقف بر جمیع اعضاء و اجزاء و طبیعت احوال مریض باشد
تا آنکه دوائی ترتیب دهد که نافع بسم نافع گردد فی الحقیقه
حکم دوا را از نفس امراض عارضه بر مریض استنباط کند
زیرا تشخیص مرض نماید بعد ترتیب علاج علت مزمنه کند تا
تشخیص مرضی نشود چگونه ترتیب علاج و دوا گردد پس
باید طبیب بطبیعت و اعضاء و اجزاء و احوال مریض نهایت
اطلاع داشته باشد و بجمیع امراض واقف و یکافه ادویه
مطلع تا آنکه دوائی موافقی ترتیب دهد پس شریعت روابط
ضروریه است که منبعث از حقایق کائنات است و مظاهر
کلیه الهیه چون مطلع یا سرار کائنات اند لهذا واقف بآن
روابط ضروریه و انرا شریعه الله قرار دهند .

جالات مقام فلسفيات وعلم وصدايح
وروابط دين وعلم وفوق بين فيلسوف
عائل ومتفلسف جاهل

ونيز از حضرت بها الله دار لوج حكمت است توليه
الا على ولو يرى اليوم لحكام العصر يد طولى فى الحكمة
والصنايع ولكن لو ينظر احد يعين البصير ليعلم انهم اخذوا
اكثرها من حكما القبل وهم الذين استسوا اساس الحكمة و
مهدوا بنيانها وشيدوا اركانها كذلك ينبئك ربك القديم
والقدما اخذوا العلم من الانبياء لانهم كانوا مطالع الحكمة
الالهيه ومظاهر الاسرار الربانيه من الناس من فاز بزال
سلسال بيا تاتهم ومنهم من شرب ثمالة الكاس لكل نصيب
على مقداره انه لهو العادل الحكيم ان ايدي قلس الذي
اشتهر فى الحكمة كان فى زمن داود وفيثاغورت فى زمن
سليمان بن داود واخذ الحكمة من معدن النبوة وهو الذى
ظن انه يسمع حفيف الفلك وبلغ مقام الملك ان ربك فيصل
كل امر اذا شاء انه لهو العليم المحيط ان امر الحكمة واصليها
من الانبياء واختلفت معانيها واسرارها بين القوم باختلاف
الا نظار والعقول ان يفرط الطيب كان من كبار
الفلاسفة واعترف بالله و سلطانه وبعده سقراط انه كان

حكيمًا فاضلاً زاهداً اشتغل بالرياضة ونهى النفس عن الهوى
 وأعرض من ملاذ الدنيا واعتزل إلى الجبل وأقام في غار
 ومنع الناس عن عبادة الأوثان وعلمهم سبل الرحمة
 إلى أن ثارت عليه الجبال وأخذوه وقتلوه في السجن كذلك
 يقص لك هذا القلم السريع ما حدث بصر هذا الرجل فسي
 الفلاسفة أن سيد الفلاسفة كلها قد كان على جانب عظيم
 من الحكمة نشهته من فوارس مضارها وأخص القائمين
 لخدمتها وله في طول في العلم المشهوره بين القوم وما
 هو المستور عنهم كأنه فاز بجرعة من فاض البحر الأعظم
 بهذا الكثر الغير وبعده أفلأطون الإلهي
 أنه كان تلميذاً لسقراط المذكور وجلس على كرسي الحكمة
 بعده وأقر بالله وإياته المهيمنة على ما كان وما يكون وبعده
 من سبي بارسطوطاليس الحكيم المشهور وهو الذي استبطن
 القوة البخارية وهو إلا من صناعت القوم كبرائهم كلهم أقروا
 واعترفوا بالقديم الذي قبضه زمام العلم ثم أذكر
 ما تكلم به بليزوس وهو الذي يقول أنا بليزوس الحكيم
 صاحب المعجائب والظلمات وانتشر منه من الفنون والعلم
 ما لا انتشر عن غيره وقد ارتقى^{إلى} أعلى مراقي الخضوع والابتهاال
 اسمع^{ما} قال في مناجاته مع الغنى المتعال أقوم بين يدي
 ربى فاذكر آلاءه ثم أعلم أنه قد ظهر من القدماء

ما لم يظهر من الحكماء المعاصرين اننا نذكر لك نبأ مورطس
 من كان فيلسوفا حقيقيا ما فكر لله وبرهانه بل افرع عظمته وسلطانه
 الصيغ على العالمين انما يحب الحكماء الذين ظهر منهم انتفع
 به الناس وابتدناهم بامر من عندنا اننا كنا قاء رين اياكم يا احبائس
 ان تتكروا فضل عبادي الحكماء الذين جعلهم الله مطالع اسعسه
 الصانع من العالمين افرغوا جهدكم ليظهر منكم الصنایع والامور التي
 بها ينتفع كل صغير وكبير اننا نعتبر من كل جاهل ظن بان الحكمة هي
 التكلم بالهوى والاعراض عن اللعمولى الورى كما تسمع اليهم من بعض
 الغافلين
 واز حضرت عبد البهادر خطابيه در مجمع تيا سوفيهادر پاریس
 قوله العزيز اعظم فضائل عالم انساني حكمت الهى است وحکمت
 عبارت از اطلاع بحقایق اشیا علی ماهی علیها است و علم و احاطه
 بحقایق اشیا ممکن نیست جز بحکمت الهیه .

ودر ضمن بیانات شفاهیه آنحضرت است دین و علم و دواثره است
 که بمرکز واحد سیر میکند انمرکز حقیقت است .

کافی باب النوا درمن علی رؤسوا انفسکم یدعی الحکمة
 فانها تکل کما تکل الابدان واز آنحضرت است الحکمة
 ضالة المؤمن فخذ الحکمة ولو اهل النفاق .
 ودر حدیث نبوی است الحکمة ضالة المؤمن فحيث وجدها
 فهو احق بها ايضا فخذ الحکمة ولا يضرك من اي
 وعاء خرجت ودر قرآن کریم است يوتى الحکمة من يشاء
 ومن يوتى الحکمة فقد اوتى خيرا كثيرا وما يذكر الا اولوا الالباب

دین حقیقت و موجب محبت است و طبق
علم و عقل و یکی است و ظنون و اوهام
و تعالیه و تعصبات از ملاها پیروان می باشد
که موجب اختلاف و عداوت و نامعقولی شد
و بایست زائل گردد

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب عهدی است قوله الحق
انچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم
اعلی نازل شده و لکن جهال چون مرای ^{ارض} نفس و هو ^{من} اند
از حکمت های بالغه حکیم حقیقی غافل اند و بظنون و —
اوهام ناطق و عامل .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی
حال بهتر آنکه آنجناب خود را بپا انقطاع که از معین قلم
اعلی جاری شده ظاهر نمایند و لوجه الله در انچه از قبل
و بعد ظاهر شده و یا نازل گشته تفکر کنند و بعد بحکمت
و بیان در اخلاص نااضغینه و بغضا که در قلوب احزاب عالم
مکنون است بقدر مقدور سعی و جاهد شوند مقصود از

ارسال رسل و انزال کتب معرفه الله و الفت و اتحاد عباد
 بوده حال ملاحظه میشود شریعت الهی را سبب و علت
 بغضا و عناد نموده اند زهی حسرت و تداست که اکثری
 یمّا عند هم متمسک و مشغول و از ماعت الله غافل و محجوب
 و در لوحی خطاب بملا علی بجستانی است فوله الایهی
 ای ناظر الی الله ناظر بکلمات قبل و آنچه ذکر شده
 میباشد چه که اکثر آن یا کذب صراح بوده و یا معزج یا آن
 و اگر هم ^{کلمه} صدق بوده معنی آنرا ادراک ننموده و تحریف
 نموده اند ملاحظه کن آنچه از اخبار نیامت و حشر و نشر
 و بعث و نایم و ساعه و قارعه و حاقه و صیحه و
 ناقور و صور و جنت و نار و امثال آن و همچنین قائم
 و ظهور آن در کتاب بوده حرفی از آنرا ادراک ننموده
 بودند و از مقصود بالمره محتجب بودند آنچه در کتاب
 الهی که فرقان است نازل شد حق لاریب فیه و معنی
 آنرا کما هو حقه احدی ادراک ننموده الا من شاء ربك و
 من دون آن اکثری از روایات و قصص لا اصل لها بوده
 چنانچه در اینظهور اعظم بعضی از موهومات خرق
 شده و مقصود معلوم و میرهن گشت و بعضی هم در این
 ایام بین اصبعی الرحمان است لعل یخرقه بسلطانیه
 باری انجناب سمع را از ماعت الناس مطهر نمائید

آنچه حال مرتفع است لاجل اصحاء کفایت مینماید آنکه
لمعنی العالمین .

و از حضرت عبدالیهما در خطابه در کلیسای موحدیسن
مونتریاال است قوله العزیز دین باید سبب الفت و محبت
باشد اگر دین مایه عداوت شود نتیجه ندارد بلکه بیدینی
بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضا بین بشر است و هر
چه سبب عداوت است مفضول خداوند است و آنچه -

سبب الفت و محبت است مقبول و ممدوح اگر دین سبب
قتال و درندگی شود آن دین نیست بیدینی بهتر از آن زیرا
دین بمنزله علاج است اگر دوا سبب مرض شود البته بیعلاجی
بهتر است ^{است} دین باید مطابق علم و عقل باشد اگر مطابق علم
و عقل نباشد اوهام است زیرا خدا عقل عنایت فرموده تا
ادراك حقایق اشیا کند حقیقت پیر شد اگر دین مخالف
علم و عقل باشد ممکن نیست سبب اطمینان قلب شود چون

سبب اطمینان نیست اوهام است آنرا دین نمیگویند لهذا
باید مسائل دینی را با عقل و علم تطبیق نمود تا ذلب -
اطمینان یابد و سبب سرور انسان شود ادیان الهی
یکی است زیرا جمیع حقیقت است حضرت ابراهیم خدا بحقیقت
گردد حضرت موسی اعلان حقیقت نمود حضرت مسیح تاسیس
حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود جمیع انبیاء

لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بیدینی بهتر است *

خادم حقیقت بودند جمیع موسس حقیقت بودند پس تعصب باطل است زیرا این تعصبات مخالف حقیقت است پس همه این تعصبات باطل است و در نزد خدا میخوش خدا ایجاد مودت و الفت و محبت فرمود و از بندگانش الفت و محبت و یگانگی خواسته عداوت نزد او مردود است و اتحاد و الفت مقبول .

و در مفادضات است قوله الجلیل دین الله مروج حقیقت و موسس علم و معرفت و مشوق بر دانائی و معتن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و مشور افاق است با وجود این چگونه معارضه بعلم نماید استغفر الله بلکه در نزد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است معارضه بعلم جهل است و کاره علوم و فنون انسان نیست بلکه حیوان بی شعور زیرا علم نور است حیات است سعادت است کمال است جمال است و سبب قربیت در گاه احدیت است شرف و منقبت عالم انسانی است و اعظم موهبت الهی علم عین هدایت است و جهل حقیقت ضلالت خوشحال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت صرف نمایند و ای بر نفوسی که بجهل و نادانی قناعت کنند و بنفالی دی چنن دل را خوش دارند و در اسفل درکات جهل و نادانی افتادند و عمر خویش را بیهوده دادند

و قوله الكرم ای احبای الهی از رائجہ تعصب جاهلانہ و
 عداوت و بغض عامیانہ و اوہام جنسیہ و وطنیہ و دینیہ کہ بتعام
 مخالف دین اللہ و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از
 مواہب رحمانی است بیزار شوید و ازین اوہامات تجرید
 یابید و آینه دل را از زنگ این تعصب جاهلانہ پاک
 و مقدس کنید تا بعالم انسانی یعنی عم بشر مہربان حقیقی
 گردید و بہر نفس از ہر ملت و ہر اثنین و ہر طائفہ و ہر
 جنس و ہر دیار ادنی گریہ نداشتہ باشید بلکہ در نہایت
 شفقت و دوستی باشید شاید بعون و عنایت آلہیہ افق انسان
 ازین غیمہ کثیفہ یعنی تعصب جاهلانہ و بغض و عداوت و
 عامیانہ پاک و مقدس گردید و ہر روز بروز سبب الفت و محبت در
 میان جمیع ملل شوید .

و قوله الجلیل آنچه را عقول تصور نتوانند چگونہ مکلف یا اعتقاد
 آن گردند در عقل نگنجد تا صورتی از صور مہفولہ شود بلکہ
 و ہم محض باشد . . . چون تفسیر ہامعش انجیل را تفہمید
 و بر مزہیں نبردند لہذا گفتند کہ دین مخالف علم است
 و علم معارض دین زیرا از جملہ این مسألہ صعود حضرت
 مسیح با جسم عنصری باین سہای ظاہر کہ مخالف فنون ریاضی
 بود و لکن چون حقیقت مسألہ اشکار گردید و این رمز بیان
 شود بہیچ وجہ علم معارضہ ننماید بلکہ علم و عقل تصدیق
 نمایند .

و قوله الجمیل سبب این حرمان آنکه با سام اصلی پس
 نبردند و در ترقی در عوالم روحانی و مقامات سامیه رحمانی
 نکوشیدند اساس دین الله اکتساب کمالات است و استفاضه
 از فیوضات مقصد از ایمان و ایقان تزیین حقائق انسانی
 یفیض کمالات ربانی است اگر این حصول نیابد حقیقت
 حرمان است و عذاب نیران پس بهائیان باید نظر باین
 امر دقیق نمایند که مانند سائرائیان بعیده و های وهشی
 و لفظ بیمعنی کفایت ننمایند بلکه به جمیع شؤون از خصائل
 و فضائل رحمانی و روبر و رفتار نفوس ربانی قیام کنند و -
 ثابت نمایند که بهائی حقیقی هستند نه لفظ بیمعنی .
 و قوله الحمید ای محترمه جمیع انبیاء برین مبعوث شدند
 و حضرت مسیح بجهت این ظاهر گشتند و جمال مبارک
 نیزندای الهی باین مقصد بلند فرمودند تا عالم انسانی
 جهان آسمانی گردد تا سوتی لاهوتی شود ظلمانی نورانی
 گردد شیطان رحمانی شود و اتحاد و الفت و صحبت بین
 عم اهل عالم حاصل گردد و وحدت اصلیه رخ بگشاید و بنیان
 اختلاف برافتد و حیات ابدی و موهبت سرمدی حاصل
 گردد .

و قوله العزيز زینهار زینهار پیروی تعصبات و اغراض -
 ننماید همیشه در امور متصف باشید تحری حقیقت نمائید

و قوله الکرم این تقالید مخرب بشیان سعادت عالم
انسانی و مخالف ادیان الهی است زنهار گرد اینگونه اوهام
نگردید .

و در سفرنامه امریکا قوله العزیز اما تقالیدی که بعد پدید
شد آن سبب خرابی و محویت ملت و مانع ترقیات است
چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون یهود بتقالید
افتادند غضب الهی مستولی شد بجهت آنکه اساس الهی
را ترك کردند خدا بخت نصرا مبعوث کرد . . . اساس
دین الهی سبب عزت و ترقی است و تقالید علت ذلت و حقارت
است باین سبب دولت یونان و رومان مستولی بر یهود
گردید . . . پس اساس دین الهی بواسطه حضرت موسی
سبب عزت اید و ترقی و تربیت و حیات بنی اسرائیل
بود لکن ^{بعد} تقالید سبب ذلت و پریشانی آنها گردید .

و قوله النافذ یکی از اسباب یبزاری نفوس از عالم دیانت
همین تقالید و اوهام رؤیای مذاهب است که اشخاص
عالم و دانا چون آن تقالید و رسومات را مخالف علم و عقل
دیدند دین الهی را ترك نمودند دیگر ملتفت نشدند که —
اینها و اوهام رؤیای ادیان است هیچ ^{بآئین}
آلهی ندارد . . . و اعظم از کل دفع و رفع تقالید و اوهام
مذهبی است و تطبیق مسائل دینی با دلائل عقلیه و علمیه

و در ضمن نطق آنحضرت در امریکا است قوله العزیزان
 تقالید سبب شده که عالم انسانی مختل گردیده و تا این —
 تقالید زائل نشود اتحاد و اتفاق حاصل نگردد و تا این —
 تقالید محو نشود آسایش و راحت عالم انسانی جلوه ننماید
 پس حقیقت ادیان الهی دوباره باید تجدید گردد .
 و قوله العزیز اما اختلاف ادیان و مذاهب از سوء تفاهم
 و تقالید است اگر تقالید از میان برخیزد جمیع متحد شوند
 و قوله العزیز سایر ادیان الهی یکی است و آن حقیقت
 است و مورث محبت و الفت و محبت و وحدت عالم انسانی اما
 تقالید مختلف است و علت اختلاف و هادم بنیان رحمانی
 و مفاد بیانات آنحضرت درباریس یخانه مادام گامه و در
 کلیسیای بابتیست فیلا دلفیاد و کلیسیای موریب و در نیویورک
 و در خطاب بمنشی کنگره ششم بین المللی آزاد یخواهان
 ادیان درباریس و غیرها همه این است که مقصد از دین
 روابط ضروریه وحدت عالم انسانی است و دین روابط محتویه
 بین افراد و وحدت روحانی و وحدت افکار و وحدت حاسیات و وحدت
 آداب و مدنیت الهیه است و مقصد از ظهور مظاهر الهیه
 و انزال کتب و تاسیس دین الفت بشر و محبت اسامی دین
 الهی محبت و الفت و یگانگی و وحدت است جمیع انبیای —
 الهی مظاهر حقیقت بودند چراغهای حقیقت بودند جمیع

منادی حقیقت بودند حقیقت یکی است تعدد ندارد
 و هزار افسوس که این اساس متین متروک و معجوب و تقالید
 ایجاد کردند که اثر شد و هیچ ربطی با اساس دین الهی
 ندارد و چون ^{این} تقالید مختلف است از اختلاف جدال حاصل
 و جدال منتهی بقتال گردد و سبب الفت مورث کلفت -
 گشت و سبب ثورانیت سبب ظلمات شد و سبب حیات
 سبب ممات گردید ولی انبیای الهی شبانان و اغنام بشری
 بودند و برای اتحاد و یگانگی بودند و تا این تقالید در دست
 است از دین جز مضرت به عالم انسانی حصول نپذیرد
 پس باید این تقالید کهنه پوست مرا که معمول به ادیان است
 بتعامه ریخت لهذا الفت و اتحاد تام بین جمیع ادیان حاصل
 شود دین الهی در نهایت کمال و جمال در انجمن عالم
 انسانی جلوه نماید و این تقالید در ادیان زائل شده جهان
 جهان دیگر گردد و عالم ناسونی جهان ملکوتی شود عالم
 انسانی جلوه حقیقت میگردد و انوار اقتاب جهان بالا در او
 بتابد يك تاسیسات ابدیه در عالم انسانی گذاشته شود
 بنیان وحدت عالم انسانی روز بروز ارتفاع یابد دین سبب
 نزاع و جدال نیست اگر سبب آن گردد عدمش بهتر است .

در قرآن کریم تولى حضرت وجل ان الذين آمنوا والذين هادوا
 والنصارى والصابئين من آمن بالله واليوم الآخر وعمل

صالحا فلهم اجرهم عن ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 وقوله لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا ولو شاء الله لجعلكم
 امة واحدة ولكن ليلوكم فيما اتاكم فاستبقوا الخيرات الى الله
 مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون وقوله ليس البر ان
 تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله
 واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبيين وقوله لا تقف
 ما ليس لك به من علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان
 عنه مسئولا وقوله ان الظن لا يغني عن الحق شيئا وقوله
 افلا تعقلون وقوله وما يعقلها الا العالمون وقوله وقل رب
 زدني علما وقوله وما اوتيتهم من العلم الا قليلا وقوله هل
 يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقوله قل من حرم
 زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق وقوله و
 لاتنس نصيحتك من الدنيا وفي الحديث لم يدخل الجنة
 حمية غير حمية حمزة مجمع البحرين
 راه یکی است وان راه راستی است آن راهی است که از آغاز
 راه پیروان اولیه بود پس تو همواره در راه راستی باش و هرگز
 ازین شاهراه منحرف مشو خواه در موقع سختی و خواه در
 هنگام راحت این را نیز بدان و آگاه باش گاوان و اسبان
 خاک گردند زروسیم بخاک پیوندند و تن نیز مشتق خاک گردد
 اما آن کسی نمیرد و بخاک نه پیوندد و تباهی نپذیرد که راستی
 و درستی را بستاند و برطبق آن رفتار نماید ارد ویراف
 فقد قال صلى الله عليه وسلم ليس منامن دعا الى عصبية و
 ليس منامن تأتلى على عصبية و ليس منامن مات على عصبية

عدم تعرض و توهین بعقاید

و نیز از حضرت عیدالیهما است قوله الجلیل آنچه گفته
میشود ما را مقصد بیان حقیقت است توهین عقاید ملل دیگر
نیست مجرد بیان واقع است و پس والا یوجدان نفسی تعرض
ننمائیم و اعتراض رد اندازیم .

فصل سوم

در طریق حل رموز آثار مقدسه دینیّه و توفیق
عقاید با عقل و علم زمان معاصر

————— * —————

محکّمات و متشابهات و علت و حکمت رموزات
کتاب مقدسه خصوصاً درباره شئون و احوال
عالم بعد

از حضرت بهاء الله در سورة النصح است قوله الاعلى
فاعلم بان للكلمات الله و سفرائه معان بعد معان و —
تاویلات بعد تاویلات و رموزات و اشارات و دلالات و حکم
بعلا نهایه لها ولن يعرف احد حرفا من معانیها الا من شاء
ربك لان معانیها کوزهم کتروها فی خزائن الكلمات ولا
يعلم اسرارها الا الله العزيز العتدر المحمود و سيعلمهم
تاویلها كل من عرج الى سموات القرب و القدر و یبلغ الى
مقام الذی يشهد بلسان المودعة فی سره بانه لا اله الا هو و
انه لهو الذی كان ولم یکن معه من شیئی اذا یلتفت بكل
العمانی و العرفان المكنونة فی كل شیئی من فیل ان یقول كن
فیكون •

و در کتاب ایقان قوله الاعلی و از جمیع اینکلمات مرمره
و اشارات ملخزه که از مصداق امریه ظاهر میشود ^{مقصود} امتحان
عباد است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده
مثیر از اراضی جرزه فانیه و همیشه این از سنت الهی در
میان عباد بوده

و قوله الاکم تاویل کلمات حمامات ازلیه راجز هیاکمل
ازلیه ادراک ننمایند و نغمات ورقا معنویه راجز سامعه اهل
بقا نشنود هرگز قبلی ظلم از شراب سیطی عدل نصیب ندارد
و فرعون کفر از بیضا موسی اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما
یعلم تاویله الا الله و لیس بخون فی العلم معذک تاویل
کتاب را از اهل حجاب مستغیر شد و علم را از منبع اواخذ
نمودند مثلا چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر
روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که
آن نفس که در تورات موعود است پاینده صریح و مکمل شرایع تورات
با شد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله سینا مد حکم طلاق
و سبت را که از حکم های اعظم موسی است نسخ نموده و
دیگر آنکه علام ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز
منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است . . . بحجبات
نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محجب بوده
و هستند و منتظرند که هیکل مجعول باعلامات مذکوره

که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد كذلك اخذ
هم الله بذنوبهم واخذ عنهم روح الايمان وعذبهم بضر
كانت في هامة الجحيم موعودا.

و در لوح خطاب بسلامان قوله الاعلى^{چه} که صورت کلمات
مخزن حق اند و معانی موعده در آن لای علمی سلطان -
احدی به ^{عصمت} وید الهیه ناس را از اطلاع بآن منع میفرماید و چون
اراد الله تعلق گرفت وید قدرت ختم آت را گشود بعد ناس
بآن ملتفت میشوند.

و در لوحی دیگر قوله الاوضح الا بین هذا ما نطق به لسان
العظمة مقصود از تاویل اینکما ظاهر خود را محرم ننمایند
و از مقصود محتجب نمانند مثلاً اگر از سما^{مشیت} فاعسلوا وجوهکم
واید یکم نازل شود تاویل ننمایند که مقصود از غسل غسل وجه
باطن است و باید بآب عرفان او را غسل داد و ظاهر تمسک
وامثال آن بسامیشود نفسی باین تاویلات وجهش یا کمال
ذفرو و سنج آلوده میماند و بخیال خود باصل امر الله
عمل نموده و حال آنکه در مقام واضح و معلوم است که
شمس^{رواست} بآب ظاهر بعضی کلمات الهی را میتوان تاویل
نمود یعنی تاویلاتی که سبب و علت ظنون و ادوهم تشو
و از مقصود الهی محرم نماند بعضی از نفوس
که خود را در اویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را

تاویل نمودند اگر گفته شود صلوة از احکام محکمه الهی است
 میگویند صلوة بمعنی دعا است و ما در حین تولد بدعا متذللیم
 و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم و این بیچاره از ظاهر محرم
 است تاجه رسد بباطن آیاتی که در او امر و نواهی
 الهی است مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن مقصود
 عمل بظاهر آیات بوده و خواهد بود و لکن آیات الهی که
 در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل و چه در فرقان نازل
 شده اکثر مؤول است و لایعلم تاویل الا الله این امر اتسب
 در کتاب ایقان واضح و میرهن است هر نفسی در آن تفکر
 نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کل مستور بوده
 در کتب قبل هم آنچه در ذکر این ظهور از قلم اعلی جاری
 شد اکثر ماؤل است انسان متصف باک مینماید
 که چه مقام مقام تاویل است و چه مقام حکم بر ظاهر تنزیل
 و از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است قوله العزیز
 معقولات فقط بواسطه اظهار در تمیص محسوس بایت بیان
 شود مثلاً حزن و سرور از امور معقوله است و چون
 آن کیفیت روحانیه را بیان خواهی گوئی دلم تنگ شد یا قلم
 گشایش یافت میگوئی فلان شخص خیلی ترفنی کرد
 فلان کس مقامش عالی شد . . . گوئی که قلب
 من تاریک بود بعد روشن شد حال آنروشنائی علم و آن —

ظلمت جهل حقیقت معقوله است نه محسوسه آنحضرت مسیح
میفرماید الالب فی الاین والاین فی الالب حال حضرت مسیح
در درون خدا بود یا خدا در درون مسیح بود لا والله بلکه
این کیفیت معقوله است که بصورت محسوسه بیان شده است
..... کنت کاحد من العباد ورافدا علی المهاد
این مقام تجلی است این محسوس نیست معقول است
بلکه انتقال از حالی بحالی است .

و از آنحضرت در خطابی است فاعرف یا ایها السامع
بأن للانبیاء اصطلاح لا یعلمه غیرهم و هم یتکلمون بما لا یعرف
احد منهم الا من استضاء من شمسعات انوار تلك الشمس
المشرقة والنجم الزاهرة البازقة وربما يعترض جاهل علی
هذا لمقال ویقول لو نزلت الایات الالهیه فی ذکر علامات
ظهور مظاهر الاحدیه باصطلاح لا یعرفه الناس فلا یأمن
علیهم فی ما یعلمون نقول اذا جاء احد یعرف تلك العبارات
ورمزاتها وظهر ما ستر فیها من معانیها و اشاراتها فهذه
دلیل علی انه نور من تلك الانوار الساطعة و سراج من تلك
السرج الالامعه و ثانیاً اننا خذ العیزان من الازمنة السالفة
والاعصار الخالیة مثلاً فلما عرفنا ظهور المسیح بغیر هـ
الاشارات و ظهور الرسول دون تلك العبارات لان شک فی
ان لها معان و اشارات فی بواطن الکلمات .

و در خطابی دیگر قوله العتین و اما قضیه نشاءة اخروی
یعنی صعود انسان یافتن اعلی و یا هبوط و رکات سفلی
کیفیتی است که درین دنیا تعبیر آن جز تشبیه ممکن نه زیرا
ادراکات پدید و نوع است یکی محسوس است و دیگری معقول
حقائق محسوسه را بیان حقیقت ممکن است اما ادراکات
معنوله را صور خارجه مفقود لهذا انسان باید آن حقایق -
معنوله را در قالب صور محسوسه افراغ نماید و بیان کند این
کائنات خارجه را که وجود عینی دارند و حقایق محسوسه اند
بیان در عالم حس توان نمود نظیر ارض و سما و کوه و صحرا
و دشت و دریا و موجودات سائره زیرا حقایق معنوله نظیر
عقل و نفس و حب و حزن و سرور و حواس خمسہ باطنیه اگر
بیان آنرا خواهی ناچار بر آنی که بصور محسوسه افراغ نموده
بیان کنی مثلا حزن و اندوه را که حقیقت معنوله است
ببتنگی تعبیر نمائی گوئی که دلتنگ شدم و حال آنکه دل پر
حالت اصلی است نه تنگی نه گشایش چون ولی حزن و اندوه
کیفیتی روحانی چون آنرا بیان خواهی مجبوری که تشبیه
بمحسوسات نمائی و بیان کنی و همچنین گوئی که دل خرم با
او است یعنی وسیع و حال آنکه دل بر حالت اولی است لهذا
در کتب و صحف الهی چون مقامات معنویه اخروی را بیان
نمودند بصور محسوسات تشبیه کردند و حور و قصور و کاس

مزا جها کافور تعبیر نمودند مفسدون از ثواب و عذاب در جهان
معنوی کیفیتی است روحانیه که فی الحقیقه عبارت نیاید
ولی ناچار بصور محسوسه تشبیه شود تا سامع متنبه گردد
که در آنحوال نا متناهی الهی مقامات سامیه نفوس مومنین
را محقق است بهمچنین درکات سافله نفوس منکره را مقدر
و خطایی دیگر است قوله العزیز هو الاهی ای نفس
خوش ریاض محبة الله ادراکات و معلومات انسانیه کلیه در
سه مراتب واقع یا معانی مجرد و حقایق بسیطه محیطه
است که در تحت ادراکات عقل سلیم و نفوس قدسیه است
یا صور محسوسات و اعیان خارجه است که در ظل احساسات
حواس ظاهره و قوای جسمانیه است و بالانکه معلوماتی —
است که در تحت محقول و محسوس است و آن متخیلاتی
است که عبارت از تشکیل معانی در صور محسوسات است
که نوع مصوره تصور آن نماید و در ساحت حضرت عقل عرض
نماید چون در کلیه نفوس بشریه شعله نورانی عقل الهی
که درك معانی مجرد است مخمونه است و ادراکات محصور
در محسوسات لهذا اکثر شق ثالث اختیار و بیان شده تا
عقل ضعیف تصبیی از حقایق مجرد روحانیه بر نداین —
است که یا فرد و ساعلی و گاهی جنه الماوی و دمی ریاض
و حیاض و غیاض تعبیر میشود و الا مراتب قرب و وصال در

ملکوت ابهی مقدس از جمیع این شئون و اوهام است
والبها عليك .

و از آنحضرت در مقاضات است توله المتین و همچنین
اکثر معجزات که از انبیا ذکر شده است معانی دارد مثلاً
در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت
احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل متشق گشت و اموات
از قبور برخاستند اگر این بظاهر بود واقعه عظیمی است -
البته در تاریخ ایام درج میشد و سبب اضطراب قلوب میشد
و اقلاً حضرت مسیح را سیاهیان از صلیب نزول میدادند و یا
انکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نیست
پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنسی
دارد .

و خطایی دیگر قوله العزيز اعلى يا امة الله ان جميع
المسائل المذكورة في الانجيل من عجائب المسيح انها كلها
لهاتفا سيرة تاويل لا يعلمها الا كل سميع و بصير . . . و توجهی
الى ملكوت الابهي و اطلعي تايد روح القدس عند ذلك فصرى
كل كتب و زبر و يؤيدك الله على ذلك يتايد من روح قدسه .

در قرآن است قوله تعالى وورث سليمان داود و قال يا ايها الناس
علمنا منطق الطير و تفسير بضاوى است المنطق و المنطق فى
المتعارف كل لفظ يعبر عما فى الضمير مفردا كان او مركباً و قد يطلق

لكل ما يصوت به على التشبيه أو التبع كقولهم نطقت الحمامة
ومنه الناطق والصامت للحيوان والجماء فأن الأصوات —
الحيوانية من حيث أنها تابعة للمخيلات منزلة منزلة العبارات
سيما وفيها ما يتفاوت باختلاف الاعراض بحيث يفهمها ما هو
من جنسه ولعل سليمان مهما سمع صوت حيوان علم بقوته
القدسية التخيل الذي صوته والغرض الذي توخاه به
درحاشيه تفسيره يضاوى است التاويل ارجاع الكلام وحرفه
عن معناه الظاهر الى آخر محتفل من آل يؤلى اذا رجع والتفسير
كشف اصل المعنى من الفسر وهو السفر يقال اسفرت المرأة
عن وجهها اذا كشفت واسفر الصبح اذا ظهر وانجلي وقسمت
يخص التفسير بما ظهر المعاني للباطن والسفر بالبرار الاعيان —
للايصار.

من اعتقد بالكتاب العزيز وما فيمن الشرايع ^{العملية} وعسر
عليه فهم اخبار الغيب على ما هي عليه في ظاهر القول وذهب
بعقله الى تاويلها يحتاج الى يقوم الدليل عليها مع الاعتقاد بحيات
بعد الموت وثواب وعقاب على الاعمال والعقاييد بحسب
لا ينقص تاويله شيئا من قيمة الوعد والوعيد ولا ينقص شيئا
من بناء الشريعة في التكليف كان مونا حقا وان كان لا يصح
اتخاذها قدرة في تاويله فان الشرايع الالهية قد نظر فيها
الى ما تبلغه طاقة العامة لا الى ما تستهيم عقول الخاصة
والاصل في ذلك ان الايمان هو اليقين في الاعتقاد بالله
ورسله واليوم الاخر لا قيد في ذلك الا احترام ما جاء به
على السنة الرسل رسالة التوحيد از شيخ محمد عبده مطبوع

فاسدين در عقیده و بی حجتان
استفاده از متشابهات میکنند

و نیز از حضرت عبدالیهاد خطابی است قوله العظیم یا
ثم ذروا الشبهات و دعوات اویل المتسکین بالمتشابهات و تمسکوا
بالحکمت انہا ہی الصراط المستقیم و لنور العین و الیسان
القوم و الحصن الحصین عن ہجوم المارقین .

قدم و عدم تنہای خلقت و فضا و معنی
ستہ ایام مذکور در تسورات و قران

و نیز از حضرت عبدالیہاء خطابی است قوله العزیز
فاتظر الی الحدیث الماثور و وفق النظر فی معانیہ الی الہ علی
سعة الکون و اتساعہ الخارج عن العقول و الحد و ہذا نصہ
ان اللہ ^{تعالی} خلق مائة الف قدیل و علق العرض و الارض و السماء ^{وما بینہما}
حتی الجنة و النار کلہا فی تنذیل واحد و لا یعلم ما فی بانی
القنائل الا اللہ و کلما ذکر و المارفون لہا حد و عمر و الہا
حصرا اما کان لضیق دائرة العقول و الادراکات و احتجاب
اہل الاشارات الذین قرائحہم جامدة و فطنہم خامدة من
قرط العجبات و ان فی کل کور و ورزقا مقسوما و شانا و ان -
الحقائق لہا ظهور و بروز بالنسبة الی المراتب و الدرجات

والا استعداد والتالییات

و در خطابه* در مجلس تیا سفیهای نیو یورک قوله العزیز
اما اینکه در تورات ذکرشش هزار سال است این معنی دارد
بظاهر نیست زیرا میفرماید خدای هفت روزا آسمان و زمین را
خلق فرمود با آنکه قبل از خلق آسمان و زمین آفتابی نبود و
شرق و غربی وجود نداشتند چگونه بدون آفتاب روز تحقق یابد
پس معنی دیگر دارد *

و در سفرنامه امریکا است قوله العزیز مرا از خلق آسمانها
و زمین هاء رشن روزان روز آلهی است و خلق روحانی والا
قبل از خلق این آسمان و زمین شب و روزی نبود *

من این عیاس مومن الا و یکی علیه اذامات مصلاه
تقول اذ اهلك العظيم بكت علیها لسماء و كسفت لموته الشمس
. . . . روی عنه انه قال ما من حرف من حروف القرآن الا وله سبعون
الف معنی مجمع البحرين

پس جواب داده بدستی که در انبیاء نوشته شده است
مثلها ی بسیاری که واجب نیست اینک بگیری او را بلفظ بلکه
بمعنی زیرا که همه پیغمبران که بیکن و چهل و چهار هزار میرسد
آنانکه ایشان را خدای بسوی جهان بتحقیق سخن رانده اند
بمسماها تاریکی انجیل برنایا فصل ۱۷

یو عالم حقیقت عالم دین چنین دارم زیرا راه تعیین
بود شش روز و در شش پیغمبر مرا تعلیم قرآن گشت بسیار
و لکن روز دین سال هزار است بدین ترتیب عالم را مدام است

چو گرد و شش هزاران سال آخر شود قائم مقام خلق ظاهر
 بسر آید همه روز شریعت بامر حق شود پیدای امت
 ((عطار)) (چنانچه فرمود
 بد آنکه خداوند تبارک و تعالی جهان را بشش روز آفرید
 و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام گفتند آن شش
 روز بر روز آنجهائی بود روزی هزار سال چنانکه خدا ایتما لسی
 فرمود و ان یوما عند ربك کالف سنة ماتعدون ((طبری))

مقصود از خلقت آدم

و نیز از حضرت عبدالبهاء خطابی است توله الحکیم اما
 قضیه ابوالبشر آدم که در کتب مقدسه مذکور تاویل دارد و تفسیر
 خواهد نمود از ایجاد خلقت روحانی و وجود رحمانی و الا اندک
 ملاحظه بشود اطفال نیز ادراک کنند که این کون تا متناهی
 جهان هستی این وجود بی پایان این دستگاه عظیم این
 کارخانه قدرت قدیم شش هزار ساله نیست بسیا ریش از سن
 است چنانچه بدلائل و براهین قاطعه عقلیه و اکتشافیه
 براهل معارف و علم در این عصر نورانی معلوم و مفهوم گردید
 الیم آثاری اکتشاف که ثابت و محقق است که ده هزار سال
 پیش بود از علم طبقات ارض این سرزمین مفهوم میگردد که عمر
 عالم هزاران سال است •

آدم و حواء و شجر موار و حیات جاودان و معنی تاثیر خون مسیح در حیات جهان

و نیز از حضرت عبد الیه است قوله الجلیل و اما قضیه
آدم علیه السلام لیس المراد ظواهرها بسل ضائرہا و لیس —
المقصود من ظواهرها الا سرائرها فالشجرة هی شجرة الحیات
الثابتة الاصل الممتدة الفرع الی کبد السماء المثمرة یا کل
دائم و المفطرة لكل مرتاض عائم فمنع آدم ^{عليه السلام} لیس منع تشریحی
تحریمی انما هو منع وجودی کمنع الجنین عن شئونه البالغ
الرشید فالشجرة مقام اختص بها سیدا الوجود الحائز علی المقام
المحمود حبیب رب الودود محمدا لصلطفی علیه التحیق و التنا
و المقصود من حواء نفس آدم فآدم احب و تعنی ظهور
الکمالات الالہیہ و الشؤون الرحمانیة التي ظهورها منوطہ
یظہور سید الوجود فخطوب بخطاب وجودی ان هذا الامر
ممنوع الحصول مستحيل الوقوع کاستناع ظهور العقل و المرشد
للاجنة فی بطون الارحام و التطفق فی الاصلاب فیما کان یتمسک
ظہور هذه الکمالات الرحمانیة و الشؤون الربانیة فی دور الجنین
و ذلك ممنوع مستحيل فالدور رقع فی امر عسیر و ما كانت النتيجة
الاشیئی یسیر و هذا عبارة عن الخروج من الجنة و اما صدر

هذا المعنى عن الآية الكبرى فليس يامر مستغرب عند اولى
 النهى و سليمان قال هب لى ملكا لا ينهى لاحد من بعدى
 و توله العزيز شجرة حضرت آدم مقام بلوغ عالم است
 حضرت آدم خواستند که بلوغ عالم در آن عهد جلوه نمایند
 سبب تا خرسند چنانکه پدر مهربان خواهد که طفل شیر خوار
 از الطف غذا های گوارا تناول نماید لکن معده شیر خوار هضم
 نتواند و نتیجه برعکس یخشد و از غذا های اصلی نیز باز ماند
 انبار مانند ثمر و بار خام از درخت و دار ساقط شود و نتیجه —
 ند همد و وجودش نابود گردد و در هلاک و خذلان ابد یافت اما
 ابرار مانند میوه رسیده خوشگوار جلوه گاه کمالات شجر فضائل
 گردند و بدرجه بلوغ رسند و جمیع شئون شجر را مطوی در
 حقیقت خویش مشاهده نمایند بیگاتگان محرم اند و اشنایان
 محرم خلوتگاه حی قیوم آنان ساقط اند و یاران لاقط
 آنان بی ثمر و اثرند و اینان مانند شجر

و در مفاوضات است توله العزيز مقصد از آدم روح آدم است
 و از حوا نفس آدم و مقصد از شجره خیر و شر
 عالم ناسوتی است زیرا جهان روحانی الهی خیر محض است
 و نورانیت صریحه اما در عالم ناسوتی نور و ظلمت و خیر
 و شر حقائق متضاده موجود مقصد از ما تعلق به عالم ناسوتی
 آن تعلق روح به عالم ناسوتی است سبب شد که نفس و روح آدم را از عالم اطلاق به عالم

تقیید دلالت کرد و از ملکوت توحید بعالم ناسوت متوجسه
 نمود و چون روح و نفس آدم بعالم ناسوت قدم نهاد از جنت
 اطلاق خارج گشت در عالم تقیید افتاد بعد از آنکه در علو
 تقدیس بود و خیر محض بعالم خیر و شر قدم نهاد و مقصود
 از شجره حیات اعلی رتبه عالم وجود مقام کلمه الله است
 و ظهور کلی لهذا آن مقام محفوظ ماند تا در ظهور مظهر
 کلی آن مقام ظاهر و لائح گشت روح و نفس آدمی
 چون تعلق بناسوت یافتند از عالم اطلاق بعالم تقیید آمدند
 تناسل بوجه مثلی تسلسل یافت و این تعلق روح و نفس بعالم
 ناسوتی که گناه است در سلاسه آدم موروث گردید و آن تعلق
 جاری که الی الابد در میان ارواح سلاسه و آن ضدیت مستمر
 و برقرار است زیرا تعلق ناسوتی سبب تقیید ارواح گردید و این
 تقید عین گناه است که از آدم سریان در سلاسه نمود چه که
 این تعلق سبب گردیده که نفوس بسبب ان از آن روحانیت -
 اصلیه و مقامات عالیہ باز ماندند و چون نفحات ثمن حضرت
 مسیح و انوار تقدیس بر اعظم منتشر گردید حقایق بشری -
 یعنی نفوس که توجه بکلمه الله نمودند و استقامت از فیوضات
 کردند از آن تعلق و گناه نجات یافتند و بحیات ابدیه فائز
 گشتند و از تیوند تقیید خلاص شدند بعالم اطلاق پی بردند
 و از ذائل عالم ناسوت بری گردیدند و از فضائل عالم ملکوت

مستفیض شدند این است معنی بیانی که میفرماید من خون
خویش را بجهت حیات عالم انفاق کردم .

و در خطایی دیگر قوله العین و اما معنی دیگرش جبره
ملعونه در قرآن آن است که در هر دور مظهري دارد و در
دور بیان اول من استکبر دور جمال مبارك اول من اعرض
و درین دور اول من تقض الحیثاق اما آدم و حوا زوج و زوجه
و سرسلسله نوع انسان بودند

معنی روح خدا بر آب و معنی آدم

بصورت خدا

و نیز از حضرت عبدالبهادر سفرنامه امریکا است قوله
العزیز و ازین آیه که در تورات میفرماید روح الهی بالای آب
مانند مرغی بود مراد ماء عرفان است که سبب حیات آسمانی
است و اینکه میفرماید انسانی را بصورت خود خلق کنم مراد
صورت اسماء صفات الهی است والا ذات باری از صور مادی
مستبراست و از امثال و انبیاء منزله و میرا .

ان الله خلق آدم على صورته يعني صورة الله تعالى فقال عم
صورة محدثة اصطفاها الله واختارها على سائر الصور المختلفة
فاضافها الى نفسه كما اضاف الكعبة الى نفسه والروح الى
نفسه فقال بيتي ونفخت فيه من روحي وقال المفسرون من
العمامة لهذا الحديث ذهب اهل العلم الى ان الضمير
في الصورة راجع الى آدم بمعنى الخاص به وذلك ان الناس
خلقوا على اطوار سبعة نطفه ثم علقه الى تمام ما فصل
في الكتاب ثم انهم كانوا يتدرجون من صغيرا لي كبير سوى آدم فانه
خلق اولاً على ما كان عليه آخر قالوه هذا هو الصحيح ونفس
عيون اخبار الرضا عنه سئل يا بن رسول الله ان الناس —
يرجون ان رسول الله قال ان الله خلق آدم على صورته
فقال والله لقد حذفوا اول الحديث ان الرسل امرير جليلين
يتسا بان فسمع احد هما يقول لصاحبه قبح الله وجهك و
وجه من يشبهك فقال يا عبث الله لا تقل هذا لا خيك فان الله
تعالى خلق آدم على صورته وفي الحديث ان قوما من
العراق يصفون الله بالصورة والتخطيط يعني الجسم
وهؤلاء الجسمية عليهم اللعنة مجمع البحرين

الرحمن عيسى العرش استوى

و مراد از عرش

ونيز از حضرت نقطه است قوله الاعلى ولا يمكن ان يوصف الله

بـ متعلا في على شئ ولا با ستره على شئ لان ما

نزل في التنزيل من عند الخليل الرحمن على العرش استوى لم يكن

المراء بالعرش الاعلم وقدرته و هو نفسه لا غيره لان لو كان غيره
 لزم الاقتران وهو المتعالي عن الاشياء والا مثال وهو لم يزل كان عالما
 ولا محلم هنالك ولا يزال انه هو قاده رولا عتد و ر هنالك و ربما يطلق
 في عرف اهل العصمة مقام الاستواء مقام ظهور التجلي لغيره بغيره
 وهو مقام نسبة الشرفية حيث قد نسيه الله الى نفسه تعظيما لمن
 نسب و فضلا من عتده على من ذكر بمثل ما يقول الله الكعبة بيت الله
 ولا شك ان ليس الله الا هو خلقه قد نسيه الله لنفسه ليعظمه
 كل عباده و يطوف في حوله كل احبائه .
 و از حضرت بهاء الله در كلمات مكتونه است قوله الابهي يا بن
 البشر هيكل الوجود عرشي نظفه عن كل شئ لا استوائى بهما استقرارى
 عليه .
 و از حضرت عبد البهاء ر خطا بن است قوله العزيز و اما الاية
 المباركة و يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية اعلم ان الثمانية حاملة —
 للتسعة وهذا إشارة الى ان عدد الاسماء الاعظم القدس تسعة
 لانها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها

مجسمة و مشبهة و كرامية از مسلمانان كه معتقد بتجسم ذات الهى
 بودند عبارت استوى در آية قرآنيه الرحمن على العرش استوى را
 بمعنى ظاهر استقر مانند قول متعالى و استوت على الجودى گرفتند
 و استوى بمعنى استولى مانند قول شاعر قد استوى بشر على العراق
 من غير سيف و دم مهراق و نيز بمعنى تم مانند قوله تعالى و لما بلغ
 اشده و استوى استعمال ميشود و بنوع كلى مسلك و مذاق سلف
 و اقدمين از مسلمين در متنايبات چنين بود كه تصديق كردند و تاويل
 معنای آنرا بذات حق تعالى تفويض و راجع مينمودند .

ملك و جبرئیل و جـ

و قول و آل

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلى
 و اما ما شاءت في ما انزلنا الرحمن في الفرقان على محمد
 رسول الله قوله تعالى جاعل الملائكة رسلا اولي اجنحة مثني
 و ثلاث و رباغ از برای ملائكة مراتب مختلفه بوده و هست و
 همچنین مقامات عالیه بعضهم فوق بعض و همچنین درجات
 آن بعضی از آن بتربیت عالم انسانی مشغول و برخی بتبیت
 گفتار و کردار و رفتار عباد مأمور چهار ملك معروف هريك بخدا متی
 منصوب چنانچه كل شنیده و دانسته اند و همچنین ملائكة
 هائی كه در عالمی از عوالم هائی حق بوده و هستند و بعضی
 از ملائكة محو تجلیات حق جل جلاله اند رزقشان لقــا
 عطشان قرب آن حزب بمكاشفه و مشاهده مشغول و سرور از اول
 لا اول بغیر حق توجه ننموده و الی آخر له نخواهند نمود
 و يك حزب از ملائكة بعالین معروف اند لم یطلع بهم الا الله
 العلیم الخیر و حزبی برج معروف تنزل الملائكة و الروح گواه
 بر آن و از برای روح هم مراتب مذکور و مشهور مثلا روح القدس
 كه در كتب مذکور است و بعضی او را جبرئیل دانسته اند
 و همچنین روح الامین و روح الايمان و روح الايقان و روح الامر

و روح العظمة و روح القدرة و روح الجمال و روح الجلال
 و امثال آن اینکه فرموده جاعنسل الملا ئكة رسلا مقصود
 آنکه ملا ئكة و سائط اند بین الله و بین اصفیاءه و اولیاءه
 یبلغون الیهم رسالات ربهم بالوحی اویا الالهام اویا الرویا و
 یعلمونهم ما امروا به من لدی الله بالملا ئكة نصر الله
 دینه و اظهر امره و اتم صنعه و اتقن آثاره و اینکه میفرماید
 ادلی اجنحه منی و ثلاث و رباع مقصود ذکر مراتب ملا ئك
 بوده چنانچه از قبل ذکر شد ایشانند صاحب اجنحه متعدد
 متفاوت بتفاوت مراتبهم و مقاماتهم یبزلون بها و یخرجون
 و از برای بعضی بعد از اسماء الهی جناح بوده و هست
 چنانچه در شب معراج خاتم انبیاء جبرئیل را ملاقات نمود
 و فرمود له ستمائة جناح و هر حزبی درین مقامات تسمی ذکر
 کرده اند و سیلی اخذ نمودند اینمظلوم اقوال بعضی از
 نفوس را ذکر نمود حقیقت امر عند الله بوده و هست در هر
 حکمی از احکام و امری از امور ذکر نمودند اندانچه را که بین
 ملا اعلی مذکورته و عند اهل جنت علیا مقبول نه و اگر مقصود
 ذکر شود یفرون و یقولون ما قال المشرکون من قبل هزاره
 سیصد سنه بل ازید تلاوت قرآن نمودند و تفاسیر پر آن نوشتند
 و لکن لعمر الله عرف حرفی را استشمام ننمودند
 و در لوحی دیگر قوله الاعلی و اما ما ساء لت من الجبرئیل

اذا جبرئیل قام لدى الوجه و يقول يا ايها السائل غا علم اذا
تكلم لسان الاحديه بكلمة العليا يا جبرئیل ترانى موجودا
على احسن الصورة فى ظاهر الظاهر لا تمجب من ذلك ان
ربك لهو العتق والقدير .

و از آنحضرت در کتاب ایقان است قوله الاعلى و قوله و
یرسل ملائكة الى اخر القول مقصود ازین ملائكة آن نفوسى
هستند که بقوت روحانیه صفات بشریه را بنار محبت الهی
ساختند و بصفات عالین و کروبین متصف گشتند چنانچه حضرت
صادق در وصف کروبین میفرماید نوحى از شیعمان ماهستند
خلف عرش و از ذکر خلف العرش اگرچه معانى بسیار منظور
بوده هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن و لکن در یک
مقام مدال است بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر
میفرماید مومن مثل کبریت احمر است و بعد بصمتع میفرماید
آیا کبریت احمر دیکه ملتفت شويد باین تلویح که ابلغ از
تصریح است دلالت میکند بر عدم وجود مومن .

و از حضرت عبدالیه در خطابی است قوله العزیز و اما
خلق الجان من مارج من نار فهذا العنصر النارى لا یرا ما لا یر
بل خفى عن الانظار و ظاهر من حیث الآثار و حیث ان النفوس
المستورة تحت الاستار سواء كان من الارارام من الاشرار
طینتهم من مارج من نار التى هی عنصر مخفی عن الانظار

اي امرهم مبهم و حقيقتهم مستورة عن اهل الافاق و اما خلق
الانسان من صلصال كالنفخار اراد به النفوس العنجدية ينفعات
الله المشتعلة بنار محبة الله باطنهم عين ظاهرهم سرهم عين
علائقهم فهم خلاصة الكائنات فالصلصال الصافي التراب
هو خلاصة الحماة المستنون كثير البركات ينبت رياحين معرفة الله
و حديقته اوراد محبة الله و اما الملائكة اولوا جنحة متنسى
و ثلاث و رابع المراد من الاجنحة توائم التائيد و التوفيق لان
يهايتعارج الانسان الى اعلى معارج العرفان و يطير الى
بحبوحة جنة الرضوان بسرعة لا يخطر ببال الانسان و المراد من
الملائكة الحقائق القدسية التي استنبأت عن مواهب ربها
و تنزهت عن النقائص و الرذائل و تقربت عن كل الشوائب
و اكتسبت جميع الفضائل و اطاعت ربها بجميع الوسائل لا يسبقونه
بالقول و هم بامرهم يعملون .

و از آنحضرت در شرح هل رايت رجلا في الدنيا قوله
المزبور اما ما سالت يا ايها المتوجه الى ساحة البقا و المتبسط
من تينات شجرة طور السينا من الملائكة و المراد بهذا الاسم
في الايات الالهية فاعلم بان له معان شتى و في مقام الخلق
يطلق على الذين قد استاذيا لهم عن الشهوات و يتبعون
رب السموات في كل الصفات و منها حملة العرش فاعلم
بان المراد من العرش هو قلب الانسان كما تغرد عند ليل البقا

وورقا العما قلب المومن عرش الرحمن وتطق لسان العظمة
 في الكلمات المكتوبة فوادك منزلى قد سه لنزولى وروحك منظرى
 ظهره لظهورى لانه يتبل تجلى الجمال وفى مقام
 الحق يطلق على انبياء الله ورسله كما قال تبارك وتعالى
 جاعل العلائكة رسلا اولى اجنحة مثنى وثلاث ورباع الخ وقد
 اراد رب العزة من الاجنحة فى هذا الاية شئون آليات و—
 اقسام البيانات التى يعشهم بها لانها هى السبب
 الاعظم لترقى العالم والجنح الاقوم لترقى للتلارب صالحة
 وفى مقام يطلق هذا الاسم على مشية الله
 النافذه وارادته المحيطه الكامله لانها هى علة خلق العالم
 وسبب تقص قيص الوجود هيكل العدم وان هذا الاسم
 يطلق على جميع الصفات الالهيه وفى مقام
 يطلق هذا الاسم على احكام التى نزلت من سماء مشية الرحمن
 وجعلها الله السبب الاعظم لحفظ العالم وقدرها الموت و
 الحياه وانها هى فى مقام اعطاء الروح بالمومنين المتبلين
 تسمى اسرافيل وفى مقام اخذ الروح عن المشركين تسمى —
 عزرائيل وفى مقام حفظ عباد الله عن الافات تسمى ملائكة
 حافظات واماماً لت عن الجن فاعلم بان الله
 تعالى خلق الانسان من اربع عناصر النار والهواء والماء والتراب
 وظهر من النار الحرارة ومنها ظهرت الحركة ولما غلب

فی الانسان طبعه النار علی سائر الطبايع یطلق علیہ هذا
الاسم وهو فی الحقيقة الاولیة یطلق علی المومنین بالسم
والموتنین بآياته والمجاهدين فی سبيله لانهم خلقوا
من نار الكلمة الربانية التي تكلم بها لسان الاحدیة لهذا
قال وقوله الحق وخلق الجن من مارح من نار وكذلك
وصفهم فی كتابه المتین بقوله المین اشداء علی الكفار لان
فی مقام الجهاد مع اهل العناد تراهم كالبرق اللامع والرمح
القاصع تعالی من حركتهم یملك النار الموقدة من صدره الالهیه
ولما تنظر الی رحمهم ولطفهم واتباعهم امر الله وتقدیسهم
عما سواهم تسمیهم بالملائكة كما ذكرنا فی بدء الكلام وفی مقام یطلق
علی الذین یسبقون فی الايمان عماك ونهم عابرين منهم
سرعة الحركة من النار الموقدة من الكلمة الالهیه لان من
قلوبهم ترتفع زفرات المحبة وفی یواطنهم قلوب نيران -
مودة مالك العبد والمعاد یطلق علی غیر المومنین
مجازاً بما یرى منهم من الكبر والاستكبار فی امر الله والمخاربة
والمجادلة مع انبیاء الله .

وقوله العزيز واما قضیه اجته و غول و آل اتجه در کتب
آسمانی نازل معنی دارد و آنچه در افواه عوام جمیع ادغام
محض است مراد از اجته نفوس خفیه است که ایمان و انکارشان
ظاهر و مشهود نیست .

معنی شیطان

و نیز از حضرت عبدالیهاء بسید مهدی گلپایگانی در -
 عشق آباد توله المتین مقصد از شیطان عالم طبیعت بشری است
 که انسان را بر ذائل اخلاق تشویق مینماید از جمله منازعه
 بقا و درندگی و اخلاق فاسده و فسق و فجور و هزلیات و
 عدم غیرت و خونخواری چون سباع ضاربه که متبعث از عالم
 طبیعت است ^{یعنی شیطان} عبارت از قوای طبیعت است که آن
 در عالم حقیقت بنفس اماره تعبیر شده پس مقصد از عبارت
 انجیل این است که عالم طبیعت حضرت مسیح را دلالت بر
 موافقت نمود بسبب این قوای طبیعی تکن تام در عالم طبیعت
 نماید گویا بلند اعلی ذروه عالم طبیعت بود که در آن مقام زخارف
 و شئوون عالم طبیعت را بنظر حضرت جلوه داد فقط
 نورانیت حضرت و روحانیت حضرت مقاومت طبیعت کرد
 و هوا جس طبیعت را رد نمود .

سجود ملائکه و استکبار ابلیس

و نیز از حضرت نقطه در توفیقی است توله الاعلی
 و اما ما ساء لت من قول الله عز و جل فی حکم سجود الملائكة
 و استکبار ابلیس حیث قال جل و علا استکبرت ام کنت من

العالمین فانظر بعین البصيرة فان الله قد خلق في كل شيء
ثلاثة آيات من نفسه وهي آية كرامية آله وانهم لهم
المالون وآية من ملائكته وهي شئون العبودية الحق
في كل مقام بحقيقته آية من الهيته المجتة لحفظ
عوامله بما قبلت لنفسه من دين امر ولا جبر فخذ معنى
الآية من المشية الى منتهى مقام الملك وان كل الملائكة
قد سجد والادم الا ايلس ففسق وحده
وان اليم لو انت بنفسك وحده تقرب هذا الامر ومن على
الارض كلهم يعرضون من هذا الامر فهذه تصدق في
حقك فاعرف الاشارة فانها نزلت عن
ورا سميع الفحجاب

معنى لقاء الله

ونيز از حضرت بها الله در كتاب ايقان است قوله
الاعلى تدرى در آيات لقاء كه از مالك ملكوت اسماء در فرتان
نازل شده تفكر نما در جميع كتب الهى وعده
لقا صريح بوده وهست مقصود از اين لقاء لقاء مشرق آيات ومطلع
بينات ومظهر اسماء حسنى ومصدر صفات علىاى حق
جل جلاله است حق بذاته وبخس غيب منيع لا يدرك بوجه

وسر مقصود از لقاء لقاء نفسی است که قائم مقام او است
 مابین عباد و از برای او هم شبه و مثلی نبوده و نیست —

فی الحديث من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره
 لقاء الله كره الله لقاءه .

عالم ذر

و نیز از حضرت عید الیه است قوله العزیز عالم ذر که گفته
 میشود حقایق و تعینات و تشخیصات و استعداد و قابلیت
 انسان در مراتب علم الهی است چون قابلیت و استعدادات
 مختلف است هر يك اقتضائی دارد آن اقتضاء عبارت از قبول
 و استعداد است .

ملکوت و آسمان و معراج انبیاء

و مشربیان

و نیز از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قوله الاعلی و
 بمعراج^{اعتقاد} ان حضرت بجسمه و لباس و تعلیم فرض و محقق است
 و اعتقاد بحديث وارد از حمیراء هم در این مقام فرض است
 که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند یل همان ساعت
 بجسمه معراج بملکوت سموات و ارضین فرموده مع انکه بجسمه

در مقام خود بوده .

و از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قول سه
 الاعلیٰ آنمحل ظهور آن مشارق قدیمه و مطالع قدیمه است و این
 کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن اسهات ظاهر میشوند و
 لیکن فی الحقیقه از سموات امر نازل اند و اگرچه برار خداکن
 اند و لکن بر رفرف معانی متکی اند و در حینی که میان
 عباد مشی مینمایند در هواهای قرب طائرت بیحرکت رجـل
 در ارض روح مشی مینمایند و بی پر بمعارج احدیه پرواز فرمایند
 در هر نفس مشرق و مغرب ابداع راطی فرمایند و در هر آنی
 ملکوت غیب و شهادت را سیرت نمایند بر عرش لایشفله شان عن
 شأن واقف اند و بر کرسی کل یوم هو فی شأن ساکن .
 و در لوحی است قوله جل بیانه حیث یذعرج بروج النور
 فی فوادک ثم اصعد الی الله فی سرائر سرک لثلاثت لغت
 بذلک نفسک و قلبک و جسدک و عقلک و کل مالک و علیک و
 هذا حق المصراع فی مراتب الاسفار و غایة فیض الله المقتدر
 المهیمن الجبار لتکون حاکما عن شمس جماله و مدلا عن قمر
 اجلاله و مشاهدا نور غیبه لیستدف بذلك ورقا حیک فی
 صلاء الکرویین برهوات المقدسین و نغمات العقیسن نقل
 ان الحمد لله رب العالمین
 و در لوحی دیگر غزنیانه تم اعلم بان نصب بیتمنا و بین

المیاد سلم و له ثلاث درجات الاولى تذکرات نبی و زخرفها
والثانية تذکرات الاخرة وما قدر فیها واثالثة تذکرات الاسماء
و ملکوتها و من جاز من هذه المقامات يصل الى ملک الامماء
والصفات اقرب من حين ایاکم یا اهل البها لا تعطلوا انفسکم
على هذه المواقف ثم مروا عنها کما السحاب و كذلك ينبغي
لعبادنا المقربين و الذي يمر عنها و يكون ثابتا فی حیسی
لو یرفع راءه الى الفوق ليشهد ملکوتی و یسمع نعماتی و يكون
من الفائزين .

و در لوحی خطاب برفقا است قوله الاعلى مقصود از ملکوت
در رتبه اولی و مقام اول منظر اکبر بوده و در مقام اخر عالم مثال
است مابین جبروت و ناسوت و آنچه در اسمان و زمين است
مثالی از آن در آن موجود تا در قوه بیان مستور و مکنون -
بجبروت نامید میشود این اول مقام تقیید است و چون بظهور
آید بدیلمت نامیده شود کسب قدرت و قوت از مقام اول مینماید
و بماند و نشر عطا میکند این عوالم و عوالم مشیت و اراده و قدر
و قضا و ازل و سرمد و دهر و زمان مکرر در بعضی از المواجه
از قلم اعلى نازل طویس للفائزين و آنچه بفارسی تمییز
شوده اند پادشاهی و جهان پاینده هر دو صحیح و مقبول
است .

و از حضرت عبدالبها در مقاضات است قوله العزيز ملکوت

باصطلاح ظاهری آسمان گفته میشود اما این تعبیر و تشبیه
است نه حقیقی و واقعی زیرا ملکوت موعود جسمانی نیست
مقدم از زمان و مکان است روحانی است و مرکز سلطنت —
یزدانی .

و قوله المبین روح ذو سیر دارد بی واسطه یعنی سیر روحانی
یا واسطه یعنی سیر جسمانی مانند طيور که پرواز نمایند یا آنکه
بواسطه حاملی حرکت نمایند .

و قوله الکریم حیات ملکوت حیات روح است و حیات ابدی
است و منزله از زمان و مکان است و چنانچه عقل مکان ندارد
اما تعلق بدماغ دارد محبت تعلق بقلب
دارد ملکوت تعلق بانسان دارد و داخل شدن در ملکوت
بمحبة الله است بانقطاع است بتقدیس و تنزیه است بصفت
وصفاست و استقامت و وفا است بجاتنشانی است
و در خطابه دربار پس قوله العزيز را تجیل میفرماید هر
وقت حضرت مسیح میاید سوار بر ابراست جمال مبارك در
تفسیر این آیه میفرماید حضرت مسیح دفعه اولی هم که آمده
سوار بر ابر بود چرا که میفرماید من از آسمان آمده ام اما بحسب
ظاهر از رحم حضرت مریم آمده بود در انجیل میفرمایند
بآسمان کسی صعود مینماید که از آسمان آمده کسیکه از
آسمان نیامده بآسمان نمیرود و من از آسمان آمده ام

و حال اینکه از رحم حضرت مریم آمده پس معلوم شد مقصد
از آسمان این فضای نامتناهی نیست سماء ملکوت است
مسیح از آنجا است اما وقتی آمد سوار بر ابرو بود یعنی
جسم بشری *

مصطفی صلعم از شب معراج مرعایشه را خبر داد که حق
راندیدم و این عباس رضی الله عنهما روایت کند رسول الله
عم مرا گفت حق را بدیدم خلق باین خلاف یعاندند و انسج
بهتر است وی از میانه ببرد اما آنچه گفت دیدمش عبارت از
چشم پیر کرد و آنچه گفت ندیدم بیان از چشم سیرکی از پند و
اهل باطن بودند و یکی اهل ظاهر سخن با هر یک بر اندازه
روزگاری گفت پس چون پدید آمد اگر واسطه چشم نباشد چه
زبان کشف المحجوب

ولادت چندین تولد

از خدا

و نیز از حضرت عبدالیهاد مفاوضات است قوله العزیز
در حق حواریین میفرماید که از خون و گوشت و اراده بشر
موجود نشدند بلکه تولد از خدا یافتند یعنی از اخلاق و
صفات بهیمی که از مقتضای طبیعت بشری است نجسات
یافتند و بصفات رحمانیت که فیض الهی است متصف
شدند معنی ولادت این است *

معنی بنوت و الوهیت مسیح

و نیز در جواب حضرت عبدالبها یقیسان پاریس ^{است} قوله
العزيز مسیح فرمود پدر در من است لکن اینرا بقوانین علمیه
و عقلیه باید مطابق نمود چه اگر مطابق نباشد اطمینان و
یقین تام حاصل نشود پس باید هر صاعقه را تطبیق
بمعقل و علم نمائیم و تحقیق تام کنیم که چگونه پدر در سر
است این ابوت و بنوت تفسیری است حقیقت مسیح مانند آینه
است که شمس الوهیت در آن جلوه نمود اگر این آینه بگوید
این چراغ در من است یقین صادق است پس مسیح تیسر
صادق بود و ازین تعدد لازم نیاید آفتاب آسمان و آفتاب
در آینه یکی است تعدد ندارد .

و از آن حضرت در خطابه در پاریس است الاب فسی
الاین یعنی آفتاب در این آینه ظاهر است لکن مقصود این
نیست که آفتاب از علو تقدیس تنزل کرده داخل در آینه شده
زیرا دخول و حلول از خصائص اجسام است حقیقت الوهیت
مقدس از ادراك است لکن انوار شمس حقیقت که بمظاهر ظهور
اطلاق میشود در مظاهر الهیه در نهایت جلوه و ظهور است .

معنی کلمه و نزد خدا بود و خدا بود و اکنون ثلاثه و اتحاد آن

و نیز از حضرت عبدالیهی در مفاوضات است قولاً العزیز
مقصود از کلمه جسد مسیح نیست بلکه مقصد کمالات آلہیہ
است کہ در مسیح ظاهر شدہ پس کلمہ روح القدس
کہ عبارت از کمالات آلہیہ است تجلی آلہی است این است
معنی انجیل کہ میفرماید کلمہ نزد خدا بود و خدا کلمہ بود زیرا
کمالات الہی ممتاز از ذات احدیت نیست و کمالات عیسویہ
را کلمہ خوانند بجهت اینکہ جمیع کائنات بمنزلہ حروف اند
از حرف معنی تام حاصل نمیشود ولی کمالات مسیحیہ
مقام کلمہ دارد .

و از انحضرت است قولہ العزیز : انجیل یوحنا است کہ
ابتدا کلمہ بود و کلمہ نزد خدا بود و کلمہ خدا بود مسیحیان
محض شنیدن معتقد میشوند لکن ما شرح میدہیم تفسیر —
میکنیم و برای نفسی مجال اعتراض نمائند این مسالہ را مسیحیان
اساس تثلیث قرار دادہ اند اما فلاسفہ برآنها اعتراض —
میکنند کہ تثلیث ممکن نیست این بدایت زمانی
نیست زیرا کہ اگر این بدایت زمانی باشد پس کلمہ حادث
است نہ قدیم اما مراد از کلمہ این است کہ عالم کائنات

بمنزله حروف است و جمیع بشر بمنزله حروفات حرف مفرداً
 معنی ندارد معنی مستقل ندارد و لکن مقام مسیح مقام کلمه
 است که معنی تام و مستقل دارد لهذا کلمه گفته میشود
 و مقصد از معنی تام فیوضات کمالات الهیه است چه کسبه
 کمالات سائر نفوس جزئی است و از خودشان نیست و —
 استفاد از غیر است ولی حضرت مسیح مانند آفتاب است
 نورش از خود اوست نه مقتبس از شخص دیگر لهذا او را
 بکلمه تعبیر مینمائیم یعنی حقیقت جامعۀ دارای کمالات تامه
 و این کلمه بدایت شرقی دارد چنانچه میگوئیم این شخص
 مقدم از کل است یعنی از حیث شرف و مقام نه زمان نسبه
 آنکه کلمه اولی داشته باشد نه بلکه کلمه نه اولی دارد و نه
 آخری یعنی کمالاتی که در مسیح ظاهر بود نه جمیع مسیح
 آن کمالات خدا بود مثل انوار آفتاب که در آینه است و
 نور و شعاع و حرارت آفتاب کمالات آفتاب است که در آینه
 جلوه نمود و است پس کمالات مسیح تجلی و فیض الهی
 بود و معلوم است نزد خدا بود آن هم آن کمالات نزد
 خدا است .

و قوله العزيز مسیح میفرماید الالب فی الاین یعنی آن
 آفتاب درین آینه ظاهر اشکار است روح القدس نفس
 فیض الهی است که در حقیقت مسیح ظاهر و اشکار گردید

جنوت مقام قلب مسيح است و روح القدس مقام روح مسيح
پس ثابت و محقق گردید که ذات الالهیت وحدت محض است
و شیه و مثل و نظیر ندارد و مقصود از اقالیم ثلاثه این
است .

و از آنحضرت در خطابی است قوله العزيز و اما قضیه -
الثالث اعلم ايها المقل الى الله ^{في} ان كل دور من الانوار
التي اشرقت الانوار على آفاق و ظهر الظهور و تجلى الرب
الغفور في القاران او السينا والساعير لا بد من ثلاثه الفاض
و الفيض و المستفيض المجلى و التجلى و ^{المتجلى} عليه العضي
و الضياء و المستضيئ انظر في الدور الموسوي الرب و موسى
و الواسطه النار و في الكور المسيحي الاب و الابن و الواسطه روح
القدس و في الدور المحمدي الرب و الرسول و الواسطه -
جبرائيل انظر الى الشمس و شعاعها و الحرارة التي تحدث
من شعاعها الشعاع و الحرارة اثران من آثار الشمس ولكن
ملا زمان لها و منبعثان منها و اما الشمس واحدة نفس
ذاتها متفرده في حقيقتها متوحده في صفاتها فلا يمكن
يشابهها شيئا من الاشياء هذا جوهر التوحيد و حقيقة
التفريد و سانج التقديس .

معنی آمدن مسیح از آسمان و از مکان نا

معلوم و معنی جهال و زلزله

و ناز و حیات

و نیز در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله الاعز
 قل یا قوم قد جاء الروح مرة اخرى لیتکم ما قال من قبل کذلك
 و عذتم به فی اللوح ان کتم من العارفين انه يقول کما قال
 و انفق روحه کما انفق اول مرة حبالم من فی السموات و الارضین
 ثم اعلم بان الذی صعد الی السماء قد نزل بالحق
 به موت روائع الفضل علی العالم و کان ربک علی ما اقول
 شهیدا انک یا ایها الذکور فی ملکوت الله استقدر
 من ربک قم و قل یا ملائ الارض قد جاء محیی العالم و مضم
 النار فی قلب العالم و قد نادى المناد فی بریة المقت من باسم
 علی قبل تبیل و بشر الناس بلقاء الله فی جنة الابهیسی
 و قد فتح یا ایها الفضل علی وجوه المقبلین و قد کمل ما رقم من
 القلم الاعلی فی ملکوت الله رب الاخرة و الاولی و الذی اراده
 یاکله و انه لوزق بدیع و هر نفسی که بر شوی
 از کوثر بیان مزروق شد ادراک مینماید که در نقطه بیان ظاهر
 شد آنچه لازمال مستور بود و این ظهور و ظهور قبل بعینه
 ظهور این زکریا و روح است •

و از حضرت عیسا علیه السلام است قوله العزیز بنص

اشعیا منتظر بودند که مسیح از آسمان بیاید از مکانی غیر

محلیم بیاید و وقتی بیاید که کوهها از هم میپاشند و زلزله

عظیم گردد و اینها فی الحقیقه واقع شد لکن رمزش را تفهیم

ازین رمز آگاه نشدند که مقصد از کوهها کوههای سنگ نبود

بلکه نفوس بود مثل کوه آنها از هم متلاشی شدند و مقصود

از زلزله در عالم افکار بود نه در عالم خاک جمیع آنچه انبیاء

خبر دادند واقع شد و لکن همه رمز بود حضرت مسیح

میفرماید من آن نان آسمانی و این واضح است که حضرت مسیح

نان نبود بحسب ظاهر از آسمان نیامد بلکه از رحم مادر

آمد اما مقصد ازین نان نان آسمانی است کمالات روحانی

است باز میفرماید که هر کس ازین نان تناول نماید

حیات ابدی پاید یعنی هر کس ازین کمالات الهی استفاده

نماید یقین زنده گردد مسیح در آمدن اول تیز

از آسمان آمد چنانچه مصرح در انجیل است حتی خود

حضرت میفرماید این انسان از آسمان آمد و این انسان در

آسمان است و با همان صعود نماید جزا نگسی که از آسمان

آمد این مسلم نزد عموم است که مسیح از آسمان آمد و حال

آنکه بحسب ظاهر از رحم مریم آمد بهمچنین در

معنی ثانی نیز بحقیقت از آسمان آید و او بظاهر از رحم

آیند شروطی که در انجیل بجهت مجسمی ثانی مسیح مذکور
 همان شروط در مجسمی اول مصرح چنانکه از پیش گذشت
 در کتاب اشعیا^۱ خبر میدهد که مسیح شرق و غرب را فتح خواهد
 نمود و جمیع ملل عالم در ظل مسیح خواهند آمد و سلطنت
 مسیح تشکیل خواهد گردید و از مکانی غیر معلوم خواهد آمد
 و خطا کاران دینوت خواهند یافت و عدالت چنان مجری
 خواهد گشت که گرگ و بزه و پلنگ و بزغاله و مار و طفل شیر
 خوار در یک چشمه و یک چمن و یک آشیانه اجتماع خواهند نمود
 نمود مجسمی اول نیز مشروط باین شروط بود و حال آنکه بحسب
 ظاهر هیچ یک ازین شروط وقوع نیافت لهذا یهود اعتراض
 بر مسیح کردند و استغفرالله مسیح را مسیح خواندند و
 هادم بنیان الهی شدند و مغرب بیت و شریعت دانستند
 و فتوی برقتلش دادند و حال آنکه شروط کلا و طرا معانی
 داشت ولی یهود پی بمعانی آن نبردند لهذا محتجب
 گشتند و همچنین مجسمی ثانی مسیح برین منوال است -
 علائم و شروطی که بیان شده جمیع معانی دارند بحسب
 ظاهر اگر بحسب ظاهر باشد از جمله میفرماید جمیع نجسم
 بر روی زمین سقوط نمایند نجوم بی پایان و بیشمار است و فنا
 در نزد ریاضیون حالیه ثابت و محقق گشته که جرم شمس -
 تخمینا قریب یک ملیون و نیم اعظم از ارض است و هر یک از

این نجم ثوابت هزار مرتبه اعظم از شمس اگر این نجم سقوط
 بر روی زمین نماید چگونه در زمین محل باید مانند این است
 که هزار ملیون جبال مثل جبل حمالیا بر روی دانه خروبی
 افتد و ازین عجیتر آنکه مسیح میفرماید من شاید
 پیام و رضا هنوز در خوابید زیرا آمدن این انسان مثل آمدن
 دزد است شاید دزد در خانه است و صاحب خانه خبر
 ندارد پس واضح و مبرهن گشت که این علامات معنوی
 دارد

هوذا ایام تأتي يقول السيد الرب ارمي جوعا في الارض لا
 جوعا للخبز ولا عطشا للماء بل لاستماع كلمات الرب من
 فيجولون من بحر الى بحر ومن الشمال الى المشرق يتطوفون
 يطلبوا كلمة الرب فلا يجدونها في ذلك اليم تذبل بالمعطر
 الحذارى الجميلات والفتيان كتاب عاموس نبی

معنی غیبت مسیح سه روز در زیر زمین

و معنی نیام و صعود و فدا و احیا

و نیز از حضرت عید الیهاد رمفوضات است قوله العزيز
 و چون واضح شد که مسیح از آسمان روحانی ملکوت الهی آمد
 پس مقصود از غیبت مسیح در زیر زمین سه روز نیز امری
 معنوی است نه ظاهری و همچنین نیام مسیح از بطن ارض

نیز امری است معنوی و کیفیتی است روحانی نه جسمانی
 و همچنین صعود مسیح با سماران آن نیز امری است روحانی
 نه جسمانی حضرات حواریین بعد از شهادت
 حضرت مسیح مضطرب و پریشان شدند حقیقت مسیحیه
 که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوه روحانیه مسیحیه
 است نه دوسه روز بعد از شهادت خفی و مستور شد جلوه
 و ظهوری نداشت بلکه حکم مفقود یافت زیرا مومنین عبارت
 از نفوس متعدده بودند و آنان نیز مضطرب و پریشان امر
 حضرت روح^{ان} مانند جسم بیجان شد و چون بعد از سه روز
 حضرات حواریون ثابت و راسخ گشتند و پیام برخاست
 مسیح کردند حقیقت مسیح جلوه نمود .
 و قوله العزیز اما حضرت مسیح که کلمه الله بود و خویش
 را فدا کرد این دو معنی دارد معنی ظاهری و معنی حقیقی
 معنی ظاهری این است که چون حضرت مسیح را مقصد
 این بود که بامری قیام نماید که تربیت عالم انسانی را حیای
 بنی آدم و نورانیت عموم خلق بود و در قیام بچنین امری عظیم
 که مخالف جمیع اهل عالم و مقاومت جمیع ملل و دول است
 البته خون در هدر است و البته مقتول و مصلوب گردد لهذا
 حضرت مسیح در وقتی که اظهار امر فرمودند جان را فدا کردند
 و صلیب را سر بر دانستند و بجهت فانی شدند

تا دیگران را بروح زنده نمایند اما معنی ثانی قدا این است
که حضرت مسیح مانند حبه بود این حبه صورت خوش را فدا
نمود تا شجره نشو و نما نماید هرچند صورت حبه مثلا شش
شد ولی حقیقت حبه در کمال عظمت و لطافت بهیئت شجره
ظاهر گشت مقام مسیح کمال محض بود آن کمالات الهیه
مانند آفتاب اشراق^۱ جمیع نفوس مومنه نمود .

مائدة سماوی و نمان حیات
جاوید و نمان

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله ج و این
مائدة ابدیه سبب و علت حیات ابدی است و مائدة در رتبه
و مقام اول ذکر است که از قلم اعلی مخصوص عباد و اما
نازل میشود هتیا للفائزین و الفائزات .

و در لوحی دیگر قوله الاعز من فاز بهذا الا مرانه فاز
بنعمة الله و العائدة المنزل من سماء اسعه الکریم .
و در کتاب ابقان است قوله الاعلی این همان مائدة
است که میفرماید ریتا انزل علینا مائدة من السماء .

و از حضرت عبدالبهادر جواب سئوالات قسیسان پاریس
است قوله المیزان مائدة که بر حضرت مسیح نازل میشود
بر حضرت مریم نازل میشود آن محبة الله بود روح انسانی آزاد

زنده میشد غذای قلوب یوده تاثیرات این غذای جسمانی
موقت است اما تاثیرات آن غذای آسمانی ابدی است درین
غذا حیات جسم است اما در آن غذا حیات روح و از آنحضرت
درمقارضا است قوله العزيز مقام مسیح کمال محض بود آن
کمالات الهیه مانند آفتاب اشراق بر جمیع نفوس مومنه نمود
و فیوضات انوار در حقایق نفوس ساطع و لامع گردید ایمن
است که میفرماید من نان نازل از آسمان هستم و هر کس ازین
نان تناول نماید یعنی هر کس ازین غذای الهی نصیب برد
بحیات ابدیه رسد این است که هر کس از این فیض نصیب
برد و ازین کمالات اقتباس کرد حیات ابدیه یافت و از فیض
قدیم استغاضه نمود از ظلمات ضلالت رهائی یافت و بتسور
هدایت روشن گشت صورت این حیه فدای شجره شد ولی
کمالات حیه بسبب این فدا ظاهر و آشکار گردید
مقصد ازین نان مائده آسمانی و کمالات الهی است
مقصد از خون تیز روح حیات است و آن کمالات الهی رجلوه
ریانی و فیض صدائی است این نان و خمر رمزی
بود و آن عبارت از آن یوده که فیوضات و کمالات من بشما
ها داده شده و چون ازین فیض مستفیض شده یه حیات ابدیه
یافتید و از مائده آسمانی بهره و نصیب بردید .

تبدیل آب ب شراب

و نیز از حضرت عبدالیهاد سفرنامه اروپا است که سؤال از تبدیل گشتن آب ب شراب شد فرمودند معانی شرح قدیم را حضرت مسیح نشاء و اثر جدید داد .

معنی آب حیات

و نیز در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله ج و ع آب زندگانی بیان آلهی است و همچنین بیناتش جهت تعائید شایسته اهل عالم ازین کوثر باقی بحیات ابدی فائز شوند و بنور حکمت و بیان امکان را منور دارند .

معنی احیاء اموات و بینات

و شنوائی

و نیز از حضرت عبدالیهاد در مفاوضات است قوله العزیز لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای اموات است مقصد این است که بحیات ابدیه موفق شدند و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد ازین بینائی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کربود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و بسمع ملکوتی موفق گشت

روح القدس و رمز

کیوتسر

و نیز از حضرت عبدالیهاء در مفاوضات است قوله العزیز
مقصود از روح القدس فیض الهی است و اشعه ساطعه از
مظهر ظهور زیرا شمع آفتاب حقیقت مرکز مسیح بود و ازین
مرکز جلیل حقیقت مسیح فیض الهی بر سایر مرایا که حقایق
حواریون بود اشراق نمود .

و قوله العزیز روح القدس نفس فیض الهی و ظهور و جلوه
و بمثابة نور و کمالات الهیه و بمنزله شمع و حرارت آفتاب
است که در حقیقت مسیح ظاهر و اشکار گردید نبوت مقام
قلب مسیح است روح القدس مقام روح مسیح کیوتسری کسه
داخل مسیح شد نه این کیوتر محسوسه است بلکه یک
کیفیت روحانی بود بجهت تفهیم و تفهم بصورت محسوسه بیان
شد مثلا در تورات است خداوند در عمودی از نار ظاهر شد
حال مقصد اینصورت محسوسه نیست یک حقیقت معقوله
است که در صورت محسوسه بیان شده حلصول
روح القدس عبارت ازین است که متجذب بروح مسیحانی
شدند و استقامت و ثبوت یافتند و بروح محیه الله حیات
جدید حاصل نمودند .

وقوله العزيز واما اتحاد النفس والروح فالنفس اذا
اخذته نفثات روح القدس تتحد مع الروح اتحاد المرات
مع الشمس فتجلى بانوارها الساطعه في هذه
المرات الصافيه .

تفسير كلام مسيح انت الصخرة
وعليك ابني كيستسي

و نیز از حضرت عبدالمیهاک در مفاوضات است قوله العزيز
این بیان مسیح تصدیق قول پطرس است در وقتی که گفت
اعتقاد من این است که تو این الله حی هستی بعد حضرت
در جواب فرمود که تو کیفا هستی چون معنی کیفا در لغت
عبری بمعنی صخره است و برین صخره بنیان کلیسای خود
تأیم چون دیگران در جواب حضرت مسیح گفتند ایلیائی و بعضی
گفتند یحیای تعمید دهند و بعضی ارمیایایکی از انبیاء
حضرت خواست که بکنایه و اشاره تصدیق بیان پطرس فرماید
این بود که بمناسبت اینکه اسمش صخره بود فرمودند انت
الصخرة و عليك ابني کیستی یعنی این عقاید تو که مسیح
این الله حی است اساس دین الله میشود .

رجعت مسیح

و نیز در کتاب ایقان است توله الاعلی در عهد خاتم
 هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که فرمود منم
 عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که
 من عند الله بوده از این جهت است که خود عیسی فرمود
 من میرم و مراجعت میکنم بمثل شعری که اگر شعر الیم بگویم
 من شمس یوم فیلم صادق است این است
 که نقطه بیان روح ما سواء قناء شمس احذیه رایشعربثال
 زده اند که اگر از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید
 همان شمس است که طالع میشود حال اگر گفته شود این شمس
 همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع
 آتش شمس است ایضاً صحیح است و همچنین از این میان صادق
 میاید ذکر ختمیت بر طلعت بد و بالعکس زیرا که آنچه طلعت
 ختم بر آن قیام مینماید بعینه همان است که جمال بدست
 بر آن قیام فرموده.

پی پی پی پی پی حضرت مسیح

و نیز از حضرت عید الیهاء در خطاب باقا میرزا غلامحسین
 بنایی است توله العزیز مساله ثانیه حمل حضرت مسیح بر آقا

است این مشیوت و مسلم است ولی بعضی از فلاسفه اروپا
درین مسأله شبهه نموده اند و مولود بی پدر را معتبر
و مصدوم شمرده اند و برهان این دانستند که توالد و تناسل
مشروط با اجتماع حیوانات اصلا ب و یزور ارحام است چنین
گویند اما از جهت دیگر نفس فلاسفه اروپا که ارض را حاد
دانند و گویند دریدایت شعله نار بود کم کم حرارت متدفع
و قشری پدیدار گشت آن قشر بتدریج غلظت یافت و اعتدال
پیدا نمود پس نبات و حیوان و انسان تکنون و تولد یافت
حتی گویند نفس طبقات الارض در تکنون کدام يك از —
حیوانات بردیگری سبقت داشته ثابت و محقق میگسرن
خلاصه فلاسفه و ارباب فنون اروپا در حدوث موالید ثلاثه
ابدا شبهه ندارند بلکه اصرار و ابرام عجیب دارند در —
اینصورت یا اعتقاد ایشان نخست انسان بی پدر و ما در
تکنون و تولد یافته با وجود این اذعان و اعتراف چگونگی
از توك حضرت مسیح بفیض روح القدس استغراب و استعجاب
نمایند زیرا حضرت مادر داشته ولی مولود نخستین انسانی
بی پدر و مادر فاعتبروا یا اولی الابصار.

زمین و آسمان و اورشالم جدید

و نیز از حضرت عبدالیه در خطایی است قوله الجلیل

يا احياء الله واينا ملكوت الله ان السماء الجديدة قد
جاءت والعدنية المقدسة اورشليم الجديدة قد نزلت من
السماء من عند الله على هيئة حور حسنة يديعة نسي
الجمال فريدة بين ربات الحجال مقصورة في الخيام مهيأة
للرجال وناءى ملائكة الملا الاعلى بصوت عظيم رخان
في اذان اهل الارض والسماء قائلين هذه مدينة الله
ومسكنه مع نفوس زكية مقدسة من عبيده وهو يسكن معهم
فانهم شعبيده وهو الههم وقد مسح دموعهم واوقد شعوعهم
وفرّج قلوبهم وشرح صدورهم فالموت قد انقطعت اصوله
والحزن والضجيج والصريخ قد زالت شئونه وتبست
جلس ملك الجبروت وجد كل صانع غير مسبوق ان هذا هو
القول الصادق ومن اصدق من روباير حنا القديس حديثا
هذا هو الالف والياء وهذا هو الذى يروى الغليل من
يشوع الحيات وهذا هو الذى يشفى العليل من ديساق
النجاة من يؤيد فيض من هذا الملكوت فهو من اعظم
الوارثين للعرسلين والقديسين فالرب له اله وهوله ايمان
عزيز فاستبشروا يا احياء الله وشعبه ويا ابناء الله وحزبه
وارفعوا الاصوات بالتهليل والتسبيح للرب المجيد فان
الانوار قد سطعت وان الآثار قد ظهرت وان البحور قد
تموجت وقد فت بكل درميسن .

معانی ارض و سما و شمس

وقر و نجم و لیل

و نهار

و نیز از حضرت بها^{علیه السلام} الله درایقان است قوله الاعلی
مقصود از شمس و قر و نجم در مقام اولیه انبیا و اولیاء
و اصحاب ایشان اند و در مقام دیگر مقصود از شمس و قر
و نجم علمای ظهور قبل از آنکه در زمان ظهور بعد موجودند
و زمان دین مردم در دست ایشان است و اگر در ظهور شمس
آخری بضیاء او متور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند
بود و الا حکم ظلمت در حق آنها جاری است
همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهر
همین قسم ^{شمس} اعلم و حکمت و عرفان ظاهر نزد طلوع شمس حقیقت
و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود و در مقامی هم
مقصود از اطلاقات شمس و قر و نجم علم و احکام مرتفعه
در هر شریعت است این است که میفرماید اذ اللمساء
انفطرت مقصود سما ادیان است که در ظهور مرتفع میشود
و بظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و متسخ میشود
و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک تما که غمام رحمت است
آن سما بر فلوی که نیشان مکرمت میذول داشت تبدیل

شد اراضى آن قلوب بارض معرفت و حكمت اين است
 كه ميفرمايد هم تبديل الارض غير الارض والارض جميعا
 قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه .
 و در شرح سوره والشمس قوله الاعلى ثم اعلم بان للشمس
 التى نزلت فى السورة المباركة اطلاقات شتى لان فى
 ذلك المقام انها هى نفس المشية الاولى واشراق الاحديه
 تجلت بذاتها على الآفاق واستضاء منها من اقيل اليه . . .
 ثم فى مقام تطلق على انبياء الله وصفته لانهم شعوس اسماء
 وصفاته وفى مقام تطلق على اولياء الله وارثائه
 لانهم شعوس الولاية بين اليه وفى مقام انها تطلق
 على الاسماء الحسنى بحيث كل اسم من اسمائه تعالى يكون
 شعسا مشرقة على الآفاق والقررت الولاية
 المقصود من التهار فى الحقيقة لا اولى كل يوم ظهر فيه
 نبي من انبياء الله ورسله والمقصود من الغيل هو
 حجاب الاحدية الذى كان مستورا خلفه النقطة الحقيقية
 وانها ^{تنزل} بعدد لها عن مقامها استقرت فى مقر الواحدانية وكانت
 عنها الالف اللينة وتحت حجاب الواحدية ظهرت بالالف
 المتحركة وهى الالف القائمة والمغشى الحجاب والمغشى
 النقطة الحقيقية التى كانت حقيقته شمس الثبوت
 للسماء عن اهل الحقيقة اطلاقات شتى سما المعانى

سماء العلم
وسماء العرفان سماء الانديان سماء الحكمة سماء العظمة
سماء البرفعة سماء الاجلال والمقصود من الارض
ارض القلوب ..

شجره و نار و يد و بيضا و عصا
واژدهاى موسى

و نیز از حضرت عبدالیه است قوله الکریم ایها المستوقد
بنار محبة الله فى سیناء الصدر انى ارسل الیک التحية
والتفاء من الوادى المقدس طور سینا البقعة المبارکة
البیضاء و اقول احسنت احسنت یا من تدخل فى ظلال —
المدرة التى ارتفعت فى الارض المقدسة و انتشرت اظلالها
فى الافاق بشرى لك بما مررت من الوادى الایمن و آنتست من
جانب الطور ناراً و اصطليت من حرارتها و اهتديت بنورها
فعلیک بالید البیضاء و القاء العصا و ارجاعها الى الشعبان
المیین الا ان تلك الیدهی ید قدرة الرحمن و لشعبان هو
البرهان و هذا ن الامر ان ظهیران لك فى كل مكان و
روح القدس یدک بقوة و سلطان و الیهاء على كل ثابت
و راسخ و مستقیم و ناطق و هاک لمن فى الامکان .

برنو و سلام ابراهیم

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح رئیس است قوله
 الاغزو اذکر اذا وقت نعروء ناراً لشرک لیحترق بها الخلیل
 انا نجینا به بالحق و اخذنا نعروء بقهر مبین .
 و در کتاب ایقان است قوله الا علی تفصیل آنحضرت
 (ابراهیم) مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه -
 نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد
 تا نبوت موسی رسید و آنحضرت بعضای امر و بیضای معرفت
 از فاران محبت الهیه با ثعبان شوکت و قدرت صمدانیه
 از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد .
 معنی طول عمر قدماء

و نیز از حضرت عبدالیهاب در خطایی است قوله الجلیل
 نوحه آدم فی سبعین الف سنة لیست عبارة عن السنین
 المعروفة و الاعوام المحدودة بل انها من مفروض يستوعب
 زماناً ممدوداً کیم القيامة کان منصوباً بانه خمسون الف
 سنة ففرضی بدقیقة واحدة کطرفه عین بل اقل من ذلك
 و لكن الامور ^{التکالیف} لا تکاد تتم الا فی خمسين الف عام قد تمت
 و وقعت و تحققت فی آن واحد و هكذا نوحه نوح کانت

کالتیاح الذی یمتد فی سبعین الف سنة هذا عبارة عن ذلك
و در خطایی دیگر قوله العزيز هو الله ای بنده جمال
ایهی آنچه ذکر امتداد حیات سلف است امری است اعتباری
نه بحسب اصطلاحی درین ایام زیرا دراز منه قدیمه ...
سینین مختلفه بوده بعضی يك دوره ماه را یکسال می‌شمرند
و بعضی دوره آفتاب را و همچنین دوره هر يك از کواکب
سیاره را يك سال مینامند مثلا سنة قمری سنة شمسی سنة
زهره سنة عطاردی سنة مریخی سنة مشتری سنة زحلی که
عبارت از مدت دوره این کواکب است و الا ایام حیات همین
است که واضح و پدید است نهایت آنکه اجسام پیشینیان
از جهت معیشت بسیطه قویه بوده و بنیه شدیدتر

تینا و زیتنا

و نیز خطایی از حضرت عبدالیه است قوله العزيز شيراز
جناب شير الهی علیه بهاء الله الایهی هو الله از آیه مبارکه
ان یارئس قد تجلینا علیک مرة فی جبل تینا و مرة فی زیتنا
و فی هذه البقعة المبارکه و انک ما استشعرت بما اتبعک
هواک و کنت من الغافلین سؤال نموده بودید

تینا و زیتنا بظاهر دو جبل اند و قدس که بر انبیای الهی
در آن و جبل تجلی رحمانی شد و مراد از تجلی خطایات

الهیہ است کہ در کتب معاویہ و اخبار یظهر کلیۃ است
و این بواسطہ انبیاء چنانچہ کتب مقدسہ راملا حظہ نمائیک
بشارت الہی را در آن واضح و مشہود می بینید و همچنین -
تجلی خطاب از بقعہ مبارکہ بدون واسطہ بر رئیس گزیدہ
ولی آن رئیس خسیس از جمیع این تجلیات و مخاطبات غافل
و ذاہل بود و همچنین مقصد از جبل تینا حقیقت عیسی بود
و از جبل زینا حقیقت محمدیہ کہ مغرس شجرہ مبارکہ زیتونہ
لا شرقیہ و لا غربیہ یگانہ زیتہا یضیی و لولم تفسد نار نور علی
نور تینا و زینا در لغت عربی تین و زیتون است و این همان
تین و زیتون است کہ در قرآن قسم بآن یاد گردیدہ زیرا محل
تجلیات بودند این است کہ میفرماید و التین و الزیتون و طور
سینین کہ محل تجلی بحضرت موسی بود و هذا الیک الامین
کہ مکہ باشد لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم یعنی
فرد کامل انسان جامع جمیع کمالات است .

والفجر و لیال عشر

و نیز خطابی است از حضرت عبدالبہا قولہ العزیز -
طہران جناب آقا محمد علی کاشانی علیہ بہاء اللہ الابیہ
ہو اللہ ای بندہ حق مناجاتی طلب مغفرت بجهت غریق
بحر رحمت اقامیرزا حبیب اللہ بدرگاہ احدیت گردید امیدوام

که فضل و موهبت خداوند در آنجهان شامل حال آن
 بندگان صادق حضرت یزدان گردد از آیه والفجر و لیل عشر
 سؤال نموده بودند این تعبد فرصت تقریر و تحریر تفسیر
 این آیه مبارکه ندارم ولی مختصرا ذکر میشود که فجر رین
 آیه مبارکه مقصود فجر نیوت است که آفاق عالم بآن شعاع
 ساطع و نور لامع روشن و متور گردد و لیل عشر شب
 است و این شبهارا بعضی گفته اند که لیالی عشره عاشورا
 است و لیالی ماتم و شهادت حضرت سیدالشهدا روحی له
 الفدا است و بعضی بر آنند که لیالی عشره اخیره مساه
 رمضان است و بعضی بر آنند که لیالی عشره اول ذی القعد
 است و بعضی بر آنند که این عشر لیالی متمم میقات حضرت
 موسی علیه السلام است چنانچه در آیه مبارکه میفرماید
 اتمننا ما بعشر و بعضی بر آنند که این لیالی عشره شب
 عید نوروز و شب عید قربان و شب عید رمضان و شب عید غدیر
 و لیل اسری و لیل مولود حضرت رسول روحی له الفدا و لیل
 عاشورا و لیل تاسع عشر رمضان و لیل مولود حضرت امیر
 و لیل الذر است ولی حضرت رسول پیش از اظهار و اعلان
 امر ده شب در غار حرا تشریف داشتند و در آن لیالی عشر
 بحر نبوضات موج میزد و انوار تجلیات ساطع بود اما چون
 بدقت نظر نمائی ملاحظه کنی که اعداد متتبی بدده میشود

زیرا منزه و منتهی واحد است و این عدد ندارد
سائر اعداد است لهذا واحد اول چون عدد نماید عشر
حاصل گردد و بعضی از عاشقان جمال نورانی حضرت رسول
کبیرا علیه الصلوٰۃ والسلام بیان نموده اند که فجر ^{روی} روشن
نورانی جمال محمدی است و لیال عشره و ابرو و چهارمژگان
و دوشارب و لحنیه سعادت و شعراس است چنین تعبیر
نموده اند این تفسیر عاشقان است دیگر شما هر یک بخواهید
قبول فرمائید و علیک التحیة و الثناء ع

اسحق و اسمعیل ذبیح الله

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی
و ما سمعت فی خلیل الرحمن انه حق لاریب فیه مامور شدند
یذبح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در
امر الله بین ما سواء و مقصود از ذبح او هم فدائی بودن
از برای عصیان و خطای من علی الارض چنانکه عیسی بن
مریم هم این مقام را از حق جل و عز خواستند و همچنین رسول
الله حسین را فدا نمودند احدی اطلاع بر عنایات حقیقه
حق و رحمت محیطه او نداشته و ندارند مگر بعضیان اهل
عالم و خطاهای واقع در آن و مصیبات وارده بر اعیان اولیاء
جمع مستحق هلاک بوده و هستند و لكن الطاف مکنونه -

آلهیه بسببی از اسباب ظاهره حفظ فرموده و میفرماید تفکر
لتعرف و کن من التائبین .

و در اثری بامضاء خ اندم فی ۱۴ رمضان سنه ۱۹۵۰ است
توله در نامه نامی جناب حاجی میرزا کمال الدین علیه‌سها الله
۱۶ یهی جناب حکیم حزقیل حیم د و سوال نموده بودند اول
ذکر نموده اند که در کتب قبل ذبیح الله حضرت اسحق
بود و در فرقان باسم حضرت اسمعیل این مقام نازل شده
یعنی ذبیح اللهی باسم انحضرت در فرقان مسطور است
ما شاء له حق لا ریب فیه ولكن باید جمیع نفوس ناظر بکلمه
مشرقه از افق ربانیه باشند و لکل نفس ان یتفکر فی سلطانها
و نفوذها و اقتدارها و احاطتها شکمن نبود و نیست که این
امور بسبب کلمه السیه محقق و ثابت شده و کلمه الله
است مهیمن بر کل اشیا و او است موجد عالم و مربی اسم
و او است که تشنگان وادی فراق را ببحر وصال دعوت نماید
و او است که ظلمت نادانی را بفجر دانائی منور فرماید
ملا حظه نمائید الیوم جمیع ناس که از قبل بودند اند تصدیق
ذبیح اللهی حضرت اسحق را نموده اند و همچنین امت
فرقان تصدیق نموده اند این مقام را از برای حضرت اسمعیل
مع آنکه بر هر صاحب بصر و صاحب دیانتی معین و واضح
است که بر حسب ظاهر ذبیح واقع نشده و باتفاق کل حیوانی

ذبیح شده حال تفکر تعائید که سبب چیست و علت چغتنفسی
 که بقربانگاه دوست رفته ذبیح شده بخدعت الذبیح اللهی
 مذلوع و بطراز قبول فائز گشت و شکلی نیست که به سبب
 کلمة الهیه باین مقام فائز شد و باین خلعت عظمی مشرف آمد
 پرفراز ظهور و بروز و اثبات و تحقق اسماء و اشیا و مقامات
 جمیع مشروط و معلق بکلمة الهیه است و همچنین شکی نیوده
 و نیست که غیب ضیع لایدرک بذاته تکلم نینماید چه که
 مگر از شئون و ثبوتات معروفه و دلالات مذکوره بوده و خواهی
 بود بلکه بلسان مظاهر خود تکلم میفرماید چنانچه تورات از
 لسان حضرت موسی جاری شد و احکام آنزمان راجع بلسان
 کلیم ذکر فرموده و همچنین سائر کتب مقدسه که بر حسب
 ظاهر از لسان نبیین و مرسلین ظاهر شده و متکلم و ناطق
 در کل حق جل جلاله و عم تواله و عظم افتداره و کیرشاه نه
 بوده از آنچه ذکر شد محقق و ثابت که مقام ذبیح اللهی
 از برای اسحق مطابق آنچه در کتب قیل است بقول حضرت
 ابراهیم شده و همان در کور فرقان از مطلع آیات الهی
 و مشرق وحی ربانی در باره حضرت اسمعیل ظاهر و هویدا
 و از حضرت عبدالبهادر خطابی است قوله العزیز مقصود
 از ذبیح و قربانی در کور حضرت خلیل مقام فدای بود نه مراد
 قصابی و خوتریزی این سرفدا است و سرفدا معانی بیحد

و شمار دارد از جمله فراغت از نفس و هوی و جائفشانی در
 سبیل هدی و انقطاع از ماسوی الک و از جمله محویت و فنا
 دانه و ظهور در شجر و ثمر بجمع شئون فی الحقیقه آندانه
 خود را فدای آنشجره نموده زیرا اگر دانه بحسب ظاهر
 متلاشی نشود آنشجره و آنشاخ و آن ثمر و آن ورق و آن —
 شکوفه در حیز وجود تحقق نیابد و از جمله معنی سرفدا
 این است که نقطه حقیقت بجمع شئون و آثار و احکام و افعا
 در مظاهر کلی و جزئی ظاهر و مشهود و عیان گردد یعنی
 نفور مستفیض از اشراقات او شوت و قلوب مستشرق از انوار
 او و این سرفدا بحسب مراتب در هر حقیقتی از حقایق مقدسه
 و کینونات علویه و مظاهر اشراقیه مشهود و واضح گردد
 کل ذبیح هستند و کل فدائیان سبیل الهی و کل یقربانگاه
 عشق شتافتند لهذا اسمعیل و اسحق هر دو ذبیح اند
 بلکه جمیع بنات گان الهی و این مقامی از مقامات است که
 از لوازم نجوم توحید است و ازین گذشته در مقام توحید اسمعیل
 و اسحق حکم یک وجود دارند عنوان هر یک بردیگری جائز
 است و اما در تورات اسحق است و همچنین در احادیث
 حضرت رسول نیز ذکر اسحق است و ذکر اسمعیل هر دو
 و اینست ذکر اسمعیل را نموده بحسب اصطلاح قوم چون
 در السن و افواء اهل فرقان ذکر اسمعیل است لهذا بایسن

مناسبت در ضمن بیان احبای الهی راهریک با اسمعیل
موسوم انت با ین مقام اعز دالت کردند .

سئل الصادق عن الذبیح من كان فقال اسمعیل لان الله عزوجل ذكره بميثقه في كتابه ثم قال وبشرناه باسمحق نبيا من السالحين وقد اختلف الروايات في الذبیح فمنها ما روته يانه اسمعیل ومنها ما ورد بانه اسحق واسمعیل السی و الاخبار متی صح طرقها وكان الذبیح اسمعیل لكن اسحق لما ولد بعث ذلك تعنی ان يكون هو الذبیح وامراؤه بذبحه وكان يدبر لا مرالله كصبر اخيه وتسليه لينال بذلك درجة في الثواب فطم الله ذلك من قلبه فسماه بين الملائكة ذبیحا لتمیبه ذلك . كتاب من لا يحضره الفقيه

واختلف في الذبیح فقيل هو اسحق والاظهر من الرواية انه اسمعیل وبعضه قوله انا بن الذبیحين وقوله بعد ابراء قصة الذبیح وبشرناه باسمحق وفي حديث الصادق ^ع كان الذبیح اسمعیل لكن اسحق لما ولد تعنی ان يكون هو الذبیح لينال درجة اسمعیل فسماه الله ذبیحا بين الملائكة لتمیبه لذلك مجمع البحرين

آنوقت شاگردان گفتند ای معلم در کتاب موسی چنینیست نوشته شده که عهد اسحق بسته شده یسوع آدسی کشیده جواب داد نوشته چنین است و لكن نه موسی نوشته و نه یسوع بلکه اخبار ما آنکه تعترسند از خدای حق بگویم بشما بدرستی که هرگاه بکار برید نظرا در سخن فرشته جبرئیل خواهید دانست کتبه و فقها ما را زیرا که فرشته گفت ای ابراهیم زود است همه جهان بدانند که چگونه خدای دوست میدارد تورا و لكن چگونه جهان بداند محبت تورا

بخدا بد رستی واجب است بر تو یکی این عمل از برای محبت
خدا ی ابراهیم جواب داد هما تا اینکه بنده خدا ی آماده
است که بکند آنچه را خدا ی می خواهد پس خدا ی ابراهیم
بسخن در آمد و فرمود بگیر پسر خود اول زاده خود اسمعیل
را و بر کوه بر شو تا پیش کنی او را بقربانی پس چگونه اسحق
اول زاده میشود و حال آنکه او چون تولد شد اسمعیل
هفت ساله بود پس آنوقت شاگردان گفتند خدعه فقها
هر آینه اشکار است انجیل برنا با

خضر

و از حضرت بها الله در لوحی است فوله الاعز
معلم کلیم تائیدات الهیه بوده که نقی تجلیات امریه —
الهیه که الان نطق میفرماید و آن در عالمی اسمی یا سی از
اسماء مذکور و در کتاب الهی بخضر نامیده شد .

و از حضرت عبد الیهاب در خطاب با قاضی حسن نوشا بای
است فوله العزیز صا له عزیز علیه السلام حقیقتش این است
که مقصود ملت حضرت موسی بود که بهجوم یخت التصر
امیر و ذلیل شده بودند و از ارض مقدسه هفتاد هزار
نفر بیابان اسیر برده بودند این ملت صد سال مرده و مضحل
شده بود حضرت عزیز از این واقعه محزون و مکدر آمد
بشارت باورید که این ملت دوباره جان گیرد چنانکه واقع
شد و اما حضرت خضر حقیقت موسی بود نه شخصی دیگر

بحکم حقیقت احکامی صادر شد که عقول بشریت از ادراک
 آن عاجز بود زیرا خارق العاده بود مقصود ازین تصه ایسن
 است که مثنا هر مقدسه الهیه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
 آنچه بفرمایند باین اطاعت نمود و ابدا شک و شبهه بخاطر
 نیاورد که این حکم یظا هر موافق عدل و انصاف است یا
 نیست این ذهول فکری منتهی بعصیان و طغیان گردید این
 است حقیقت مساءله که باین عنوان بیان شده و اما آیات
 در خصوص ذوالقرنین از آیات متشابهات است تا و سئل
 دارد معترضین این حکایت را دام تزویر نمودند و سؤال کردند
 که شاید جواب مخالف آراء آنان صادر شود و این سبب
 تر لزل اهل ایمان گردد لهذا قضیه ذوالقرنین بحسب ظاهر
 موافق آراء سایرین نازل شد تا اعتراض نتوانند ولی در هر
 کلمه رمزی مقصد از ذوالقرنین حضرت امیر بود که بقلب سیر
 و سیاحت در جمیع آفاق نمود و تحری مظهر کلی کرد —
 نهایت ملاحظه فرمود که شمس حقیقت در قالب ترایسی
 و آبی پنهان است

و قوله العزيز هو الله قال الله تبارك وتعالى حتى اذا
 بلغ مغرب الشمس فوجدها تغرب في عين حمئة الآيسة
 بالله الناظر الى الملكوت الابهى فاعلم بان في هذه
 الاية المباركة والمنة الملكوتية والنفحة اللاهوتية و —

الحقيقة الروحية لايات للتبصرين وآثار للشاهدين فأنظر
 بان ذلك العالم البصير والعارف الواقف العلم المطلع
 بأسرار الرب القدير المشتاق الى مشاهدة انوار الجمال
 المتبرقذ ساح في اقاليم الوجود وسافر في مشرق الابداع
 ومغرب الاختراع واشتاق الى المشاهدة واللقاء فما رأى
 كائنا من الكائنات وموجودا من الموجودات الا طلب فيه
 شهود نور الوجود وملاحظة الحقيقة الفائزة على كل موجود
 مركز سفوحات الرحمانية ومطلع الا نوار الربانية والمسر
 المستسر والرمز المكنون في الكينونة الفردانية فتوغل في
 عوالم الغيب والشهود وخاض في بحار الكبريا و ^{منازل}
 عوالم المخفيه عن اعين اهل الانشاء حتى اهتدى الى
 شاطئ اليقاء الساحل الذي خفي عن الانظار وسر عن
 الابصار وغاب عن عقول اهل الافكار القجر القدم والاسم
 الاعظم والمطلع الاكرم والمغرب المتور الطالع على آفاق
 الام فوجد شمس الحقيقة الربانية والنير الاعظم الرحمانية
 والهويه القدسية السبحانية والذاتية التوراتية الصمدانية
 غابت اى مخفية مستورة مكنونة ^{في كينونة} جامعة لما الوجود وحرارة
 النار الوجود حيث ان المظهر الرحماني والمطلع الرباني
 والمغرب الصمداني له مقامان في عالم الظهور ومرتبتيان
 في حيز الشهود وفي المقام الاول هو فائض بما الحيات

و سلسيل النجات والروح السارى فى حقايق الموجودات
وهذا الفيض العظيم والجود العيين يعبر بالماء المعين
ومن الماء كلشئ حى وفى المقام الثانى هو النار الموقدة
فى السدرة المباركة والشعلة الساطعة فى السينا المقدسة
واللمعة الثورانية فى طور البقعة الرحمانية كما قال الكليم
عليه السلام اكنثوانى آنت نارا لعللى آتيكم منها يقبس و
لعلكم منها تصطلون فالما الفاض من حقيقة الجود على عالم
الوجود فى حيز الشهود والحرارة الشديدة التى ظهرت
من نار الوقود اذا اجتمعتا يعبران بالعين المحمسة اى
حامية بحرارة محبت الله العزيز الودود يا ايها الناظر الى
ملكوت الوجود فلتبين لك معنى ثانيا فى الاية المباركة
فان ذلك الاعلم السالك فى عوالم الايحاء يقدم الفواك السائح
فى الآفاق الكائنات ينور الرشاء لما اشتد فيه الغرام و -
الصباية والاشواق الى مشاهدة الاشراق من نور الافاق
ثاء فى هيما مظاهر الكائنات وثام فى سباب و صياصى
مطالع الموجودات حتى وصل الى قطب الرحي مركز دائرة
الوجود فى الفلك الاعلى و محور كرة العليا ك دائرة حصول
نفسها فى فضاء الذى لا يتناهى فاهتدى الى نور الهبى
والكمة العليا والسدرة المنتهى والمسجد الحرام والمسجد
الاقصى الذى يورك حوله فوجد ان شمس الحقيقة

ظاریة فی مغرب عین الحیاة المحمّدة ای عین ماء الوجود
المختلطة بحمّة ای طین من عناصر الموجوده فی حیز
الخارج المشهود فذلک التور الساطع اللامع وحقیقة الحقایق
والنیر الاعظم موجود فی هیکل بشری و طالب ترائی و جرّم
عنصری ای متجلی بجمیع الاسماء و الصفات و الانوار فسی
هذا المشکوة الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها
المصباح و العین له سبعون معنی المنحة منها السین جاریه
و عین یاکیه و بمعنی النعم و الشعاع و السحاب و المرام
و الحقیقه و الذات و امثال ذلک و قال المفسرون کانهاتغرب
فی عین حمّیه ۶۶

و بیان حضرت عید البها در سفرنامه اروپا است قوله
العزیز اینجارا (یورت سعید) مجمع البحرین میگویند
یعنی جائیکه حضرت موسی و یوشع شخص بزرگواری را ملاقات
نمودند که میفرمایند و علمناء من کنا علما موقعی که ما هسی
مرد زنده شد و این معنی بدیع دارد .

صالح و ناقصه

و نیز از حضرت عید البها در خطابی است قوله العزیز
ناقصه صالح در آثار مبارک اشاره است که نفس مقدس صالح
بود و از این معانی که پستان رحمانی انوجود مبارک است

رُزْق روحانی و لَیْنِ رحمانی نازل اما نفوس خبیثه آن نافر
 الهیه را پی نمودند و انکار کردند و تکذیب نمودند و —
 بعذاب الیم حرمان و کفران و طغیان گرفتار شدند
 بهلاکت ابدی افتادند و اما آن چشمه چشمه حیات
 اینجهان بود و من الماء کلشی حسی آنقوم عنود خواستند
 که زندگانی اینجهان فانی بتمامه شایان ایشان باشد
 لهذا بانکار و استکیار و اذیت و اضطهاد قیام کردند و
 آن نافر الهی را پی نمودند و چون آن نافر الهی را انکار
 کردند نتیجه و اثر آن حضرت از میان آنقوم خروج نمود
 و غائب گردید این است که مذکور است که نتیجه نافر
 و بکوه و صحرا نهاد و غایب گردید و آن قوم بخسران ابدی
 افتادند و بانعدام سرمدی مبتلا گشتند محروم نابود شدند
 نه ثمر و اثری و نه ذکر و خبری و نه حیاتی و بقائی لاتسمع
 لهم صوتا و لارکزا

و در خطابی دیگر قوله العزیز و اما نافر الله الذکورة
 فی سورة النصح فهي عبارة عن نفسه القدسة التي وقعت
 بین الاعداء فعمروها ای عذبوها و سلخوها بالسنة حداد
 و عاقبوها و نقموا منها حتی احترق بظلمهم الفؤاد فدعاهم
 علیهم ربهم بذنبهم ای حرم علیهم المواهب الالهیه
 و اخذهم و ترکهم فی غفلتهم و شقوتهم و حرمانهم و جهلهم

یونس و ماهی

و نیز در بیانات شفاهیه حضرت عبدالبها چون از آیه
 قرآن و ذاللتون اذ ذهب مضایا فظن ان لن نقدر —
 پرسیدند فرمودند ظن و فظن است ظن سوء ظن حسن
 و در جائی ظن بمعنی یقین و علم آمده یظنون انهم
 ملاقوه اما حوت مراد همان قوم است که او را بلعیدند و در
 ظلمات جهل و حیوانیت و نفسانیت آنها خدا را ذکر کرده و
 عاقبت خدا را و را نجات داد یعنی قوم را هدایت کرد و در
 تورات قصه ذواللتون با اسم یونا است و اروپائیان این قصه
 را مطلقاً منکر بودند که یکی از حکایات دروغ است حتی
 شهرنینوی را میگفتند نبوده تا سالی که دریغداد بودیم
 نزدیک موصل محلی را شکافتند آثار عتیقه غریبه پیدا شد
 از آن جمله دو گلابی پیدا کردند که تمام مثل اصل بود و
 قونسل انگلیس یک دانه زنبور طلایی پیدا کرده بود زنبور
 دیگر اصلی را خشکانیده پهلوی آن گذارده کسی نمیتوانست
 ابتدا فرقی گذارد باز در بین اینصوهای ترمی که بر پشت زنبور
 بوده دیده میشد فرنگی ها میگفتند معلوم است آلات
 ذره بینی سابق هم بوده است و معلوم شد که نینوی دروغ

شبهه شهر بزرگی بوده ولی در قدیم ایام خسف شده بقدر
سید ذریع^{بزمین} فرورفته

مسند سلیمان

و نیز دریانات شفا هیه حضرت عبدالیه است هدهد
شخصی بود که سلیمان بقاصدی فرستاد و باعلی درجه —
شهرت رسید مرغی ضعیف بود ولی سیرغ باشهپسر
عظیم گشت .

اصحاب کف

و نیز دریانات شفا هیه حضرت عبدالیه است این
(قصه اصحاب کف) در ایام د قیامتوس امپراطور رومان
بعد از مسیح واقع شد د قیامتوس بغض و عداوت زیادی —
بمسیح و مسیحیان داشت چنانچه در د و حضرت مسیح
خیلی اذیت بمسیحیان میشت د و از ده مرتبه قتل عام
شد د و فرانسه پادشاه آتملکت بسیار متعرض مسیحیان میشت
بی نهایت متعرض بود خیلی کوشید که ریشه مسیحیان
را بکند نتوانست عاقبت متبه شد و وزرا و وکلا و ابنا خود
را جمع نمود و گفت حضرات شما میدانید که من چقدر متعرض
مسیحیان بودم شب و روز میگو شیدم که ریشه انها را قطع کنم

بهر وسیله تشبث کردم و چیزی باقی نگذاشتم از وسائل را
مگر آنکه جاری کردم لکن حالامسی بینم این علم علم مـا را
بائین میآورم و ریشه ما را قطع میکند محو نابود میشود
پس بهتر از اینکه اینعلم علم ما را سرنگون کند خوب است
زیر آن برویم ما گشتیم بستیم در حبس انداختیم ولی روز بروز
زیاد میشوند بهتر این است این دین را قبول کنیم
چه از برای دنیا و چه از برای آخرت اول استیحاثر کردند
بند بادله و پراهمین ثابت کرد گفت ملاحظه کنید که ملوک
رومان و ملوک شرقی چقدر تعرض کردند ولی هیچ شبهه
نیست که عاقبت اینها غلبه خواهند کرد پس بهتر این است
است که ما داخل این امر شویم فرستاد بعضی مخلصین
مسیح را طلبید امتیاز داد سؤال کرد که اگر کسی بخواهد
داخل دین مسیح شود چه باید بکند گفت یکی از پتخانه
های عظیم را خالی کنند اصنام را بیرون بریزند تعمیر کنند
و روز یکشنبه تشریف میآورید در معبد آنجا توبه میکنید
تضرع و زاری میکنید نماز میخوانید یاری يك معبد عظیمی
بود خالی کردند تعمیر نمودند حاضر کردند و روز یکشنبه
سلطان پاتاج بر سر و لباس سلطنتی پوشیدند و جمیع وزراء
و وکلاء بالیاسهای رسمی داخل معبد شدند سلطان
تاج خود را انداخت و نماز خواند بعد بیرون آمد اعلان

کرد که دین مسیحی صومی است و در خانیوانه او سلطنت
 بود تا ا یام یونابارت که جمهوری شد و خود آنها
 هم دست یظم و تعدی گشودند و از جاده مستقیم عدالت
 و راستی منحرف گشتند از برای جمیع خلق از ملوک تا مملوک
 تورانیت ایندی و روحانیت سرمدی و بقای الی الابد در
 اقبال است ^{آن} این است که در امر الهی داخل شوند -
 قسطنطین در ظل حضرت مسیح داخل شد و زمان سلطنت
 او طول کشید تا ظهور اسلام قرآن بر او قسم است محکات
 و متشابهات این از قبیل متشابهات است تاویل دارد
 این از آن قبیل است که لا یعلم تاویله الا الله و الراسخون
 فی العلم و ازین قبیل آیات بسیار است مثل قضیه ذوالقرنین
 سلیمان بلیس و امثالها که ف امر الله است آ تصغاره امر
 پناهگاه است امر الله هم پناه عالمان است که ف اصمان
 اهل جهان است و شد مر مراد شمس حقیقت است که
 امر الله در ظل آن شمس حقیقت تشکیل و تاسیس شده
 و آن نفوس کسانی هستند که درین کف امر الله پناه
 برده اند لهذا همیشه شمس بریشان میتابد این است
 که میفرماید و تری الشمس اذا طلعت تزاور عن کفهم
 ذات الیمین و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم
 فی فجوة منه ذلك من آیات الله یعنی هر طرف بگردند

بر آنها تایید و میثاق و مراد از طول مدت آنها عظمت و بزرگی شئون آن ایام است که اگرچه بنظر مکتب قلیل باشند ولی شئون عظیمه که در خور قرون گیره بود ازیشان ظاهر شده مثل روز قیامت که در پنجاه هزار سال گفته شد مراد آن است که امور عظیمه که در خور پنجاه هزار سال است درین روز ظاهر شده و حیات بعد از موت هم مسلم حیات معنوی است و این مساء له راجع بزمان قیامتوس بوده بعد از مسیح ولی آنچه که حقیقت مطلب است این است که افسانه بوده در میان مردم در زمان حضرت رسول بهیچ فرشی را تحریک کردند که مساله اصحاب کعبه را سؤال نمایند بهون سؤال شد حضرت فرمود مساء خیرکم خدا بروایتی چهل روز و اقل روایت سه روز چون حضرت میدادستند افسانه است میل نداشتند جواب داده شود نه راضی میشدند که عریحا بفرمایند افسانه است و نه راضی بودند که چیزی بی حقیقت گفته باشند و چون دیدند که اعداء دست بسر نمیدارند لهذا جواب ایشان در قالب حقیقت صادر شد چون بعضی مطالب در واقع افسانه است مظاهر الهی بقوالب حقیقت بیرون آورده بیان میکنند چه اگر مسائل مسلمه مشهوره را انکار نمایند اغیار حمل بر بیعلمی ایشان بنمایند بنابراین در قوالب حقیقت بیان میشود .

و در خطایی از آنحضرت بمیرزا تقیخان خیاط مرشد
 زاده در طهران است قوله الکریم هو الله ای بنده الهی
 در خصوص اصحاب کهف سؤال نموده بودید
 که در قرآن مجید تعیین عدد شده است و حال آنکه واضح
 و مشهود بیان شده میفرمایند سیقولون ثلاثه رابعهم کلبهم
 و یقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب یعنی مانند
 تیری که در تاریکی اندازی یعنی این قول صحیح نیست بعد
 میفرماید و یقولون سبعة و ثامنهم کلبهم یعنی این رجم بغیب
 نیست و صحیحش این است آنهم در تم جسمانی نبودند
 آن خواب غفلت ازین شراب است و چون آن نفوس ازین
 جهان بکلی منقطع بودند و دل به عالم دیگر بسته بودند
 حکم نیام حاصل نموده بودند و رویای حقیقی مشاهده
 نکردند و آنچه در مدت مدیده از برای خلق میسر
 تعیشت در مدتی قلیله از برای ایشان حاصل میشد چون
 نظر یا اهل عالم مینمودی مسلکی را که سیمت و چیزی از سنه
 میتوانستند طی نمایند این نفوس مدت سه در مدت قلیله
 آنصاف بمیداد رادلی مینمودند و اما قطمیر آن شخص
 امیری بود که محافظ آن نفوس از تعدیات هر شریر بود
 و در خطایی دیگر است قوله العزیزان اسحاب الکهف
 و الرتیم عباء فازوالا لفوز العظیم و آودا الی کهف رحمة

ربك الكرم رتدواعن الدنيا واستيقظوا بنفحات الله والتجاءوا
الى ذلك الغار ملاذ الابرار وملجأ الاخيار شريعة ربك
المختار وشمس الحنيفة تقرر ضهم ذات اليمين وذات
الشمال

رموز کتب زرتشتیان

و نیز در خطای از حضرت عبدالیها است قوله العزیز
سؤال اول سمند ارجمند شاه گشتاسب کنایه از مقام سیر
و حرکت آن بزرگوار بود آن سوار بر آن اسب در میدان مکاشفه
و شهود جولان میداد و فر رفتن چهار پای اسب بشکم اشاره
بآن است که آن سمند از سیر بازمانده بود بعد حضرت
زرتشت ترتیل آیاتی نمود که چهار دست و پای اسب
از شکم بیرون آمد یعنی آن سمند سعادت مند بسیر و حرکت
آمد اما چهار خواستش حضرت گشتاسب از آن حضرت بزرگوار
این واضح و آشکار است که سیر در ملا اعلی بود خواب عبارت
از آن است که منسلخ از عالم جسمانی شد پر معنوی گشاد
و در عوالم روحانیه سیر و سیاحت فرمود و موهبت ثانی را
بجا ماسب عطا کرد پرده گذشته و آینده بدرید و بدیده -
کاشف حقایق اسرار گذشته و آینده کشف کرد اما زندگی
جاوید این تعیب حضرت شاه کیخسروش همچنانکه

جانش زنده گانی جاوید یافت تامل نیز حیات ابدیه یافت
این است که آوارزوصیت اوجهانگیر گشت والی الایس
باتی و برقرار است اما مساله چاه نظیر چاه سرمن رای است
او هام است آن بزرگوار بچاه فرو ترفت ولی با وج ماه رسید
اما روئین تنی اسفندیار اشاره از مقام یلندی است که تیر
ن شمنان و تیغ بد خواهان در آن مقام تاثیر ندارد و این مقام
با سفندیار عنایت شد و ایام خصه و آزادی ارواح آن رما از
حواس خصه است که جانها از حواس خصه ظاهر آزاد -
گردند و بسر مکتون و رمز مصون پی برند یعنی رازی که باین
حواس خصه ادراک نشود بل بکاشفه روحانی و دیده عقل
ادراک گردد اما صعود روح انسان بجهان پرفتح البته
کشف عالم جسمانی را مینماید .

و در خطایی دیگر قوله العزیز در خصوص توقف افتاب
مرقوم نموده بودی که در کتاب زردشتیان مرقوم است که
در آخر دوره مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع
گردد در ظهور اول ده روز افتاب در وسط آسمان توقف
نماید در ظهور ثانی بیست روز و در ظهور ثالث سی روز
بنا که ظهور اول دین خبر ظهور حضرت رسول است که
شمس حقیقت در آن برج ده روز استقرار داشت و هر روز عیار
از یک قرن است و آن صد سال باین حساب هزار سال -

میشود و آن دور و کور محمدی بود که بعد از غروب نجم ولایت
تا ظهور حضرت اعلی هزار سال است و ظهور ثانی ظهور
حضرت نقطه اولی روحی له الفداء است که شمس حقیقت
در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت ^{سنة شمس هجری} و نهایتش
بود و نهایتش و در دور جمال مبارک چون شمس حقیقت در
برج الهی که خانه شمس است طلوع و اشراق فرمود مدت
استقرارش عددی بود که آن نهایت مدت استقرار آن است
که در یک برج تمام لهذا امتدادش بسیار اقلا پانصد هزار
سال .

و در خطابی دیگر قوله العزیز پس چهار گوهر چهار سو
چهار جو چهار جایگاه چهار روز در سخن پیشینیان و نیاکان
بسیار اختر چهارم آسمان چون روز چهارم چهارم جایگاه روی
بنمای هر که یزدانی یزدانی گردد و هر اهریمنی اهریمنی
شود زیرا هر جانی چون از تن جدا گردد در روز آغاز
بجایگاه آغاز رسد و بگذرد و از گوهر جهان خاک در گذرد
روز دوم از جایگاه دوم از گوهر جهان رویند و در گذرد روز
سوم جهان جا نوران در گذرد و در با مداد روز چهارم —
جایگاه مردان چون مهر درخشند جهان یزدان تابند
هر که در گذرد بجایگاه خداوند مهربان پیوسته گردد و الا
در تیرگی جایگاه جانوران ماند چهار جایگاه است چه

که خورشید جهان جان بر چهار جایگاه باندازه آن جایگاه
پرتویخش است .

وقوله العنبر در خصوص چهار روز ماه سوال نموده -
بودی که چگونه در کیش حضرت زردشت ممتاز گشت و بریاضت
و نیاز اختصاص یافت این ماه پارسى بقیام ماه قمری است
و در هر ماه روز دوم جلوه ماه است زیرا در اکثر اوقات
روز اول پنهان و این رمز آن است که ماه آسمان الهی در
یکدلیت ظهور ندارد بعد جلوه نماید و دوازده اشاره بآن
است که ماه آسمانی هر ماهی یک دوره در دوازده برج
سیر نماید و این دوره تمام ماه است همچنین ماه حقیقی در
زمانی در دوازده برج دوازده اسباط و از حواری -
دوازده امام تجلی داشت و چهار یا دوازده چون جمع
گردیست و هشت شود و این منازل قمر است که در ظرف
یک ماه این منازل را طی نماید و همچنین منازل ماه معانی
در بیست و هشت حرف است و اما عدد بیست و یک اشاره
بعد واحد حضرت اعلی و حروف حی است و چون دو بر آن
بافزائی اشاره بر آن است که طلوع ثانوی یعنی ظهور
مره آخری اشراق شمس حقیقت تجلی جمال مبارک است
نوزده یا دو بیست و یک میشود این چهار روز لهذا
ممتاز است و فرموده اند ^{باید} بتعم روحانی و مائده آسمانی

رمز آتش

و نیز در لوحی از حضرت بهاء الله خطاب بزرگشتیان
 است قوله الاعلی و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود
 و سبب وصول بمقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی را
 بید مصنوعی بر افروخت و بعالم فرستاد تا آن آتش الهیه
 کل را بحرارت محبت رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند
 و صعود و هدایت رساند این است سر کتاب شما که از قبل
 فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده
 بود اکنون آن آتش آغاز بروشنی تازه گرمی بی اندازه هوید
 است این آتش بخودی خود پیمایه و دود روشن و دیدار .

انشاق قمر

و نیز از حضرت عبدالیه در مفاوضات است قوله المزیز
 گویند که شق القمر کرد و قمر بر کوه مکه افتاد خیال میکنند
 که قمر جسم صغیری است که حضرت محمد او را دوپاره
 یکپاره بر این کوه انداخت و پاره دیگر بر آنکوه این روایت
 محض تعصب است .

و از آنحضرت در خطایی است قوله العزيز انشقاق
 قمر را معانی متعدد است محصور معنی ظاهر نبود، از
 انجمله مقصود اضمحلال نفس است که قبل از طلوع شمس
 احذیه از افق محمدیه ناس مستتیر از انوار علم و حکم
 و معارف و بودند چون نفوسی که در کور مسیح قبل از -
 ظهور جمال احمدی در مابین ناس دعوت یصراط مستقیم
 و منهج توبه مینمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح
 عیسوی و مشکوة مسیحی اقتباس نموده بودند از السننشان
 ظاهر و ناس بهدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان
 در سبیل هدایت سلوک مینمودند چون تیر اعظم و شمس
 قدم از مشرق یثرب و بطحاء ظاهر گشت این نفوس موفق
 بایمان شدند و از آن شمس افق توحید مستضیی نگشتند
 لذا این تجویم ساقط و قمر منشق گشت چون برآمد شمس
 آن شق القمر این است که در انجیل در علامات ظهور
 یعد میفرماید تتساقط النجوم والقمر لا يعطي نوره ابدا البته
 اشعه ساطعه که از شمس حقیقت ظاهر گشته رونق و جلوه
 هر کواکب منیری را محو مینماید .

اثنه اثنی عشر و نیز بیست و چهار نفس

مستور در مکاشفات یوحنا

و نیز در لوحی از حضرت یهیا الله است قوله الاعلی

از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولاد ^{مجموعه}ی
مانده فرمودند طفلی بود و فوت شد بعد که هیاکل این -

کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه
کنید که ظلم بچه مقام بود و افتراء بچه رتبه رسید بعد
ذکر ناحیه مقدمه و ظهور و تواقع بمیان آمد بهمان تفصیلات
که از قبل شنیدید حق انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را
که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند
و اتب از ای لیب گذاشتند حال منتهای هم این لقب
کذاب از برای آن ناطق صادق مابین آل فرعون خواهد
بود .

و از حضرت عبدالیه در خطایی است قوله العزیز در

عصر حضرت ابراهیم در حق اسحق برکت دعائی و در عصر
موسوی یوشع بن نون را از لسان حضرت مختصر مدح و ثنائی
و در ظهور عیسوی در حق شععون بابت الصخرة و علمی
هذه الصخرة ابی کیستی بیان مجملی و در طلوع شمس
محمدی در غر خیم من کنت مولا فهدا علی مولا عبارت

مختصری *

و هم از حضرت عبدالیهاء در خطابی است قوله العزیز
 از غدیر خم سؤال شده بود حکایت غدیر خم این است که
 در حجة الوداع حضرت رسول در غدیر خم که منزلی از منازل
 مابین مدینه و مکه است گمر بند حضرت امیر را گرفتند و بلبند
 فرمودند و گفتند ایها الناس من کنت مولا فہذا علی مولا
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل
 من خذله بعد حضرات حاضرین جمیع اذعان و تمجید نمودند
 حتی صر یخ یخ لك یا علی لقد اصبحت مولای و مولای
 کل مرمن و مومنہ گفت ولی بعد فراموش نمودند ع
 و از آن حضرت در خطاب باقا موسی و آقا کیمشسی
 یاد کوبه قوله العزیز سؤال از امام دوازدهم نموده بودید
 رساله مطبوعه جناب حاجی میرزا محمد افشار را بدست آورده
 این مسأله در آنجا با احادیث متعدده و دلائل عقلیہ
 و نقلیہ شرح و تفصیل داده شد امام دوازدهم حضرت اعلی
 روحی له الفداء کہ خاتمه اسلاف و فاتحة الالطاف بودند
 در بدایت اظهار قاضیت و ذکر امامت فرمودند کہ من آن شخص
 موعودم و جمیع شیعیان منتظر امام دوازدهم بودند یاری
 چون رساله جناب حاجی افشار را مطالعه فرمائید از احادیث
 ماثوره در آن واضح و مبرهن شود کہ در دور سابق امام —

دوازدهم در عالم غیب امکان بود نه در عرصه شهوت ولی
در این ظهور اعظم دو برابر آنان اند در تند و رید هیچ
حروف حی و ذات مقدس حضرت اعلی که جمعا نوزده نفر
میگرد و همچنین پنج نفس مقدس مبارک دیگر که حال ذکر
ایشان اقتضا ننماید بعد ظاهر و اشکار شود .

و قوله العزيز از نفوس مبارکه اشخاص خمسہ ستوال
نموده بودی یکی از آنها حضرت متصاعد الی الله حاجی
میرزا محمد تقی افغان است و چهار دیگر بعد بیان خواهد
شد و قوله الکرم طهران حضرت فاضل شیرازی علیه
بهاء الله هو الله در خصوص امام
ثانی عشر استفسار نموده بودند این تصور از اصل در عالم
جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیز
غیب بود اما در عالم جسد تحقیقی نداشت بلکه بعضی
از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظه ضعفای تاس
چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حیز غیب
را چنین ذکر نمایند و تصور شود که در حیز جسم است
لان عالم الوجود عالم واحد ما کان غیبا الا یکم و ما کان
مشهودا الا یکم چنین تفکری و تصویری و تدبیری نموده
این حجر در صواعق یک پیتی میگوید ما آن للسرناپ
ان یلک الذی سمیعو یزعمکم انسا نا فعلى عقولکم العفا

لانکم نلثقم العنتاء و الفیلا تا یاری اگر رجوع بروایات شود
و دقت تام گرد و واضح و مشهور شود که این امام همام
علیه السلام از اصل در حیز جسم نبوده .

و در خطاب باآقا نعمت الله نراقی در همدان قوله
العزیز و اما الا امام الثانی عشر حضرت نقطه اولی بودند و
موعود فرقان در آن کور امام ثانی عشر بودند و درین کور
طلعت اولی مبشر بظهور موعود بیان من ینظره الله ولی
امام حسن عسکری را بروایتی ضعیف طفلی بوده و بعثت فوت
شده اند احادیثی درینخصوص واضح و مشرح در رساله
جناب حاجی میرزا محمد افشار مروی و مذکور مراجعت بان
کتاب تمائید قناعت حاصل میشود .

و در خطاب بحاجی صدر همدانی در طهران قوله
العزیز اما مساء له امام دو ازد هم چون در نفس احادیث
ائمہ بحسب ظاهر مناقشه واقع در جائی محمد بن الحسن
علیه السلام را نفس قائم موعود شمرند و در جائی دیگر و
حدیثی دیگر وفات محمد بن الحسن علیه السلام و تولد قائم
منتظر را در آخر الزمان بیان میفرمایند پس بجهت توفیق
بین دو حدیث چاره از برای نفسی نه مگر این که تیفسر
نمایند که امام دو ازد هم قائم موعود در حیز ملکوت روحا
موجود بود و در یوم ظهور جسماندهود گشت باین تجسم

شخص نانی گشت و ان من شیئی الا هندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم آنچه در حیز ملك ظاهر گرد و اول در حیز ملكوت بوده و حکم وجود داشته این مسأله امام دوازدهم و قائم موعود در احادیث شیعه بسیار متزلزل است اگر نفسی انصاف داشته باشد هیچ يك ازین روایات مختلفه متباینه متعارضه را اعتقاد نماید حضرت شیعیان هر يك از ائمه اطهار را در یومش قائم میدانستند و منتظر خروج او بودند بعد از امام حسن عسکری رو' سا' ملاحظه کردند که بنیان امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضحل خواهند گشت خواستند یوسیله' نگهداری کنند لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تاویل بکار بردند و روایات مختلفه پدیدار شد و حقیقت حال این است که شیعیان بعد از امام حسن عسکری علیه السلام همه قسمت شدند قسمی بامامت جعفر نادان تشبیه نمودند و او را تهیست و تبریک بامامت کردند و قسمی دیگر بنیابت تشبیه نمودند و هر روز منتظر خروج بودند هزار سال است که انتظار میکشند و هنوز کلال و ملال نیاوردند سبحان الله ظهور حق با وجود آنکه یقین صریح من دون تفسیر و تاویل منصوص قرآن است قوله تبارک و تعالی و جاء' ریک و الملك صفا صفا درین شبهه نمایند تزلزل بنمایند و تاویل رکیک کنند و روایاتی که در

نهایت تزلزل است تشبیه نمایند و نص صریح انگارند
و بآن معارضه کنند این چه بلا هست ^{است و ناک انسی} و این چه حماقت است
و سرگردانی .

و خطاب بمحمد عطار بنذر جز قوله العزیز هو اللیس
ای مهتدی بنور هدی نامه شمار سید هر چند من فرصت —
ندام ولی جواب مختصر مینگام بیست و چهار نفس مبارک
که ^{حی} «لا» اسم اعظم اند نوزده نفس عدد حروف واحد است
که حضرت نقطه اولی روحی له الفداء و هیجده حروف حی
باشند پنج دیگر در ملکوت اسرار الی الآن مکتم حکمت
الآن اقتضاء نماید لکن من بعد ذکر خواهد شد و اما
حدیث مروی که دوازده امام از حضرت امیر تا محمد
بن حسن است و حدیث ثانی که دوازده امام از سلاسه
حضرت علی و حضرت فاطمه است و بین حدیثین تبااین
است ولی حضرت امیر را داخل دوازده نمائیم حضرت اعلی
روحی له الفداء موعود فرقان نهایت ائمه اطهارت زیرا
مقصود از امام دوازدهم که قائم موعود است حضرت اعلی
روحی له الفداء است زیرا در کور فرقان حضرت اعلی مهتدی
موعودند و درین دوردیغ نقطه اولی و صبح هدی و مبشر
جمال ابهی اما احادیثی که در حق امام محمد بن حسن وارد
جمع می شود است مراجعه نمائید ملا حظہ خواهید کرد

و در رساله حاجی میرزا محمد افشار آن احادیث مشوشه
متنوعه با سناد صحیح مذکور است مراجعه بان تعائیت بعضی
روایات روایت کرده اند که طفل صغیری بود و وفات نمود
درینصورت با حضرت اعلی سلا له ناطعه زهرا دوازده نفس
بعرصه وجود قدم نهادند این تاویل است اما حقیقت حال
این است که این احادیث مشوش است و در نزد هر
منصف واضح و مشهود .

یم القیامه و جحیم و صراط و جنت
و ملکوت و حیات ابدیه و نور

و نیز از حضرت نقطه در بیان است قوله الاعلی
کل وجود خلق شده اند از برای یم ظهور الله که در
عرف بیان بقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور شجره
حقیقت است تا غروب آن مثلا در نقطه فرقان بیست و سه سال
بود .

و از حضرت بهاء الله درایتان است قوله الاعلی مقصود
از صور صور محمدی است که بر همه ممکنات دمیده شد
و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و غافلین که در
قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیده ایمانیه
مخلع فرمود و بحیات تازه بدیع زنده نمود

سیحان الله چقدر آنقم از سبل حق دور بودند با اینکه
 قیامت بقیام آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه
 ارض را احاطه نموده بود مع ذلك سخریه مینمودند تا قیامت
 که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود و این است معنی
 که در کل کتب مسطور و مذکور و جمیع بشارت داده شده اند
 بآن یوم آیا روایت مشهور را نشینده اند که میفرماید
 اذا قام القائم قامت القيامة و انوار لا تطفئ هل ينظرون
 الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام را که مسلما از امورات
 محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر
 نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را ادراک نما و گوش را
 از حرفهای این مردم مردود بیاگرما اگر قدری بعوالم
 انقطاع قدم گذاری شهادت میدهید که یومی اعظم از یسن
 یوم و قیامتی اکبر ازین قیامت متصور نیست با اینکه
 قیامت بقیام آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه
 ارض را احاطه نموده بود مع ذلك سخریه مینمودند و معتکف
 بودند بتعائیلی که علمای عصر با فکر عاطل باطل جستجو
 و از آنحضرت در لوحی است قوله الاعلی و لکن مقصود الهی
 از حشر و نشر و جنت و نار و امثال این اذکار که در الواح
 الهیه مذکور است مخصوص است بحین ظهور مثلا ملاحظه
 فرما که در حین ظهور لسان الله بکلمه تکلم میفرماید و ازین

کلمه مخرجه من فمه جنت و نار و حشر و نشر و صراط و کل
ما انت ساء لت و مالا لت ظاهر و هویدا میگردد هر
نفسی که بکلمه بلی موقن شد از صراط گذشت و به جنت
رضا فائز و همچنین محشور شد در زمره مقربین و مصطفین
و عند الله از اهل جنت و علین و اثبات مذکور و هر نفسی
که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجیسن
و در ظل مشرکین محشور یاری جنت و نار در
حیات ظاهره اثبات و اعراض بوده و خواهد بود
و از انشهد بان الصراط قد رفع بالحق وان المیزان قد
نصب بالعدل وان الظهورات حشرت و البروزات بعثت
و الناقور نقرت و السور نقر و النار اشتعلت و الجنة قد
ازلفت و المنادی قد نادى و السموات قد طويت و الارض
انيسطت و نسمة الله هبت و روح الله ارسلت و الحوريات
استقرینت و الغلمان استجمعت و القصور حقت و الغرف
رصعت و اهل القبور قد بعثت و الاعلى سفلت و الادنى
رفعت و الشجر اظلمت و القمر خسف و النجوم سقطت
و المیاء سبکت و القطوف دثبت و الفواکه جنبت و الایات -
نزلت و اعمال المرغین قد صحت و اعمال المقبلین قد ثبتت
و اللوح المحفوظ قد ظهر بالحق و لوح المسطور قد نطق بالفضل
و مقصود الابداع ثم محبوب الاختراع ثم معبود من فی الارض

والسما قد ظهر على هیکل الفلام اذا ينطق السن كلشي
 بان تبارك ابدع المبدعين و دیگر اینکه ملاحظه فرمائید
 بتثزیل همین يك آیه منزله از سما منیت چگونه حساب
 خلایق کثیف که هر کس اقرار نمود واقبال جست حسنات او
 بر سیئات زیادتى نمود و جمیع خطایای او معفو شد و —
 مغفور آمد كذلك نصدق فی شأنه بانه سریع الحساب و
 كذلك یبدل الله السيئات بالحسنات .

و در لوحی دیگر قل هذه الكلمات لحوريات مسما
 طمئن احد فی الملك وهن باكرات فی غرف العز وقد
 اظهرنا هن عن خلف الف الف حجاب لعل انتم عن
 جمالهن تستفیضون اقل من ان یحصی ومن نعماتهن
 على افئان مدرة تلك الكلمات لتحدیون .

و در لوحی دیگر قوله الاحلی هل القيامة قامت بل
 القيم بملکوت الايات قال این الجنة والنار قل
 الاولی لقائی والاخری نفسك یا ایها المشرک المرتاب
 هل سقطت التجم قل ای اذا كان القيم فی ارض
 السرفاعتبروا یا اولی الانظار .

و قوله الاغرت اشرق الشمس و انشق القمر و سقطت
 النجم ان انتم تشعرون .
 و در کلمات مکتوبه قوله الا بهی اصل التار هن الحجاج

آیات الله والمجالة بما ينزل من عنده والانكار
والاستكبار عليه .

و در لوح خطاب پیاریان قوله الاجمل بهشت و دوزخ
را خرد و دانائی تصدیق نموده و مینماید چسبه که وجود
این دو از برای اندو لازم در مقام اول و رتبه اولی بهشت
رضای حق است هر نفسی برضای او قائل شد او از اهل
جنت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز میشود
بآنچه که آمده و خواه از ذکرش عاجز است صراط و میزان
و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و -
مسطور است نزد اصحاب بصیر و مردمان متظر اکبر معلوم و
مشهود است حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کسل
در یک مقام واقف و حق نطق میفرماید یا آنچه اراده میفرماید
هریک از مردمان که یسئیدن آن قائل شد و قبول نمود
او از اهل جنت مذکور و همچنین از صراط و میزان و آنچه
در روز رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده و یوم
ظهوریم رستخیز اکبر است امید است که آنجناب از حقیق
وحی الهی و سلسبیل عنایت ربانی بمقام مکاشفه و شهود
قائل شوند و آنچه ذکر نموده اند ظاهرا و باطنا مشاهده
نمایند .

و از حضرت محمد البهاء در خطابی است قوله العزیز اما

مسأله جنت که حضرت محمد بیان نموده آنحقایق روحانیه است که بصور و قالب جسمانی بیان شده است زیرا آنوقت استعداد ادراک معانی روحانی نداشتند مانند حضرت مسیح که خطاب میفرماید آن انگور را دیگر نخواهم خورد مگر در ملکوت پدر حال مقصود واضح است که حضرت مسیح مرادش این انگور نبوده .

و در مفاوضات است قوله العزیز و اما حیات و حیات است حیات جسم و حیات روح اما حیات جسم عبارت از حیات جسمانی است اما حیات روح عبارت از هستی ملکوتی است و هستی ملکوتی استفاضه از روح الهی است و زنده شدن از نفحه روح القدس از حیات ابدیه مقصد استفاضه از فیض روح القدس است مثل استفاضه گل از فصل و نسیم و تفتحه نوبهار ملا حظہ کنید که این گل اول حیات داشته است اما حیات جمادی لکن از قدم موسم ربیع و فیضان ابر بهاری و حرارت آفتاب نورانی حیات دیگر یافته است و در نهایت طراوت و لطافت و معطری است حیات اول این گل بالنسبه بحیات ثانیه مات است مقصد این است که حیات ملکوت حیات روح است و حیات ابدی است و منزله از زمان و مکان است مثل روح انسان که مکان ندارد عالم ملکوت مقدر است از هر چیزی که بچشم دیده میشود

و یا بخواه سائره مثل سمع وشم و ذوق و لیس احساس
گردد بهمچنین ملکوت مکان ندارد اما تعلق
بانسان دارد اما داخل شدن در ملکوت بمحبته الله است
یا انقطاع است بتقدیس و تنزیه است بصدق و صفا است و —
استقامت و وفا است بجا نشانی است .

و از حضرت نقطه در رساله بیان سلوک الی الله است
قوله الاعلی فان الدنیا و الآخرة حالتان ان کان توجهک
بالله تعالی فانت فی الجنة وان کان نظرك الی نفسك
فانت فی النار و فی الدنیا .

نیز معنی موت و حیات و بعث
و حشر و نفخ صور و اسرافیل

و از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلی و
مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات
ایمانی است و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس
در ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی شدند
و جمال ازلی را مقتدی نگشتند چنانچه وقتی که سراج —
محمدی در مشکوة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث
و حشر و حیات و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع
شد و ایواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین

روح الامین خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الاسحراميين
 و در جای دیگر میفرماید و ان تعجب فعجب قولهم اننا كنا ترابا اننا لفي خلق جديد و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک ننمودند از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا بقاعده نحو استدلال نمودند از آنکه بر سر ماضی در اید معنی مستقبل افاده میشود و بعد در کلامی که کلمه اذا نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه میفرماید و نفع في الصور ذلك يوم الوعيد و جاءت كل نفس معها سائق وشهيد و در مثل این مواقع یا کلمه اذا را مندر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است لهذا بفعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است نفخه محمدیه را که باین صریحی میفرماید ادراک نمیکنند و از افاضه این نقره الهی خود را محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد او است میشوند یا اینکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او بیان خود آنحضرت شده حناچه عیسی میفرماید لا یتلکم بان تولدوا مرة اخرى و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء والروح لا یقدر ان یتخل ملکوت الله المولود من الجسد جسد هو المولود من الروح هو روح که ترجمه آن

که اینست نفسی زنده نشده است از ما معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چهار جسد ظاهر شد و توك یافت پس او است جسد و متوك شده از روح که نفس عیسوی باشد پس او است روح خلاصه مغنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیه در هر ظهور متوك و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعثت و ورود در جنت صحبت الهیه میشود و من دون ان حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است میشود و در دیگر انجیل مسطور است ... دُع الموتى ليدفنوه الموتى وهمچنین ... حضرت امیر ... بکاتب فرمودند که بنویس قد اشترى ميت عن ميت بيتا محدودا يحدود اربعة حد الى القبر وحد الى اللحد وحد الى الصراط وحد الى الجنة واما الى النار ... چنانچه فرموده اند المؤمن حتى في الدارين ... او من كان ميتا فاجيئاه وجعلنا له نورا يمشي به في الناموس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها .

وقوله الاعلى رازين بيانات واضحه محكمه متقنسه غير متشابهه تفطر سماء را كس از علائم ساعت و قیامت است ادراك نما این است که میفرماید اذا السماء انفطرت مقصود سماء ادیان است که در ظهور مرتفع میشود و بظهور

بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود .

و از حضرت عبدالیهاء در سفر نامه اروپا است قولاً لعزیز

در قرآن حکایتی بیان میفرماید که جسد متلاشی شده را ندید
که یکی پاشیده شده و استخوانها از هم منفصل گشته گشت
چگونه میشود که اگر این جسم متلاشی شده جان یابد ناگاه
بغتنه دید استخوانها بهم پیوسته شد گوشت و پوست گرفت و
جان و توانی تمام یافت ناگاه بقدرت الهیه پی برد و دید و
دانست کیف یحیی العظام و هی رمیم مقصد جسد متلاشی
شده مثل ایران است که اگر مدتی غیبی و قوه الهی یابد تائید
و عون ملکوتی جوید احزاب متفرقه متنوعه و نفوس مختلفه —
متضاده بقوه معنوی مجتمعه گردند و بر آنچه سبب حیات و
عزت ابدیه است متحد و متفق گردند .

هوذا یم الرب قائم قاسیا بسخط و حمو غضب لیجعل الارض
خرابا و یبید منها خطائهم فان نجوم السماء لا تبرز نورها تظلم
الشمس عن طلوعها والقمر لا یلمع یضموه و اعاقب المسکونة
على شرها و المنافقین على انهم و ابطل تعظیم المستکبرین و اضع
تجیر القساة و اجعل الرجل اعز من الذهب لا یرز و الانسان
اعز من ذهب اوفیر لذلك از لزل السموات و تنزع الارض من
مکانها فی سخط رب الجنود و فی يوم حمو غضبه و یكون کظمی
طرید و کغم یلا من یجمعها یلتفتون کل واحد الى شعبه و —
یهر یون کل واحد الى ارضه اشعیا اصحاح ۱۳

نید فرمان که سازند انبیا را امروز این قیامت اشکبار
حدیثی مصطفی گفته درین باب روایت اینچنین کردند اصحاب
که اجن و ائسر چندانی که باشند - همه اندر قیامت جمع باشند
که یردا رتد علم از پیش خلقان - نباشد قوت برداشتشان
بتنهائی علی بردارند انرا - کند اسرار پنهان اشکارا

یگوید جمله علم اولین را - نماید سر علم آخرین را
خدا را هم بخلقان او نماید - در بسته بخلقان او گشاید
جهان گرد دازد پرامن و ایمان - جماد و جانوریات از وجان
کسی کو مرده باشد در جهالت - نرفته را محقق را در بطالت
نماید در جهان ترسا و کافر - کند علم و حقیقت جمله ظاهر
قیامت دوره بن مرتضی دان - بمعنیش تو باب مصطفی دان
(عطار)

الفات گرگ و میش

و از حضرت بها الله در کتاب ایقان است توله

الاعلی دیگر آنکه چند از مردم مختلف العقائد و مختلف
المزاج که ازین تسیم رضوان آلهی و بهارستان قدس -
معنوی قمیص جذبند توحید پوشیده اند و از کائنات نفیر نیست
نوشیدند این است معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و
میش از یک محل میخورند و میآشامند و حال نظر بعسکرم
صرفت این جهال فرمائید یمنل ام سایقه هنوز منتظر نیست
که کی این حیوانات یرک خوان مجتمع میشوند . . . از همه
گذشته این امر چه حسنی در عالم احداث مینماید .
و از حضرت عبدالبها در کیسه یهود سائفرانیسکو است

توله العزیز این است مقصد از بیان حضرت اشعیاء و الاهیگر
 گرگ و میش شیر و اهو بایکدیگر انس و الفت نیافت زیرا آهو
 طعمه شیر است و گوسفند طعمه گرگ ^{نداند} آنها ^{شیر} کی است
 و گوشت خور زیرا دند آنها آسباب ندارد و علف و دان ^{نقواند}
 را پیریدن و نرم نکند باید گوشت بخورد پس مقصد از بیان
 بشارت الفت ملل و اقوامی است که مانند گرگ و میش اند
 و میانشان مشکل است الفت حاصل شود ولی دریم موعود
 متحد شوند و مجتمع گردند .

ضیق و کفر و ظلمت

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله
 الاعلی کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب مذکوره
 باشد که اگر نفس طلب حق و یا معرفتی بخواهد نماید
 نمیداند نزدیک امرو روز که جویا شود از غایت اینکه راهها
 مختلف و سیلها متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرایط
 هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شخص حقیقت نشود
 زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع
 میشود این است که در روایات و احادیث جمیع این مضامین
 است که کفر عالم را فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال
 اینها چنانچه مذکور شد .

دخان آسمان

و نیز از حضرت بها^۱ الله در کتاب ایقان است توله
الاعلی و همچنین میفرماید یوم تاتی السماء بدخان مبین -
یغشی الناس هذا عذاب الیم اختلافات و نسخ
و هدم رسومات عادیه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در
آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از سن
دخان که فرو گرفته همه ناس را و غذایی است برای آنها
که هر چه میخواهند رفع آن نمایند قار نیستند و بنار تفسس
در هر حین بعد از این جدید معذب اند .

انشقاق سما^۲ بقسام

و نیز از حضرت بها^۱ الله در کتاب ایقان است توله
الاعلی میفرماید یوم تشقق السماء بالغمام مکتوب از
ایران اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است . . .
مثلا از قبیل تغییر احکام و تبهیل شرایط و ارتفاع قواعد
و رسم عادیه و تقدم مومنین از عوام بر معرضین از علماء و
همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریه از اکل و شرب
و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و یقظه و امثال آن از آن
چیزهائی که مردم را بشبیه میاندازد و منع مینماید هماین

حجبات یغمام تعبیر شده و این است آن غمامیکه سموات
علم و عرفان کل من فی الارض بان میشکافت و شق میگردد
و همچنانکه غمام ابصار نام را منع مینماید از مشاهده شمس
ظاهری همین قسم هم این شئوونات مذکوره مردم را منع مینماید
از ادراك آن شمس حقیقی چنانچه میفرماید هل یظنون
الا ان یتیهم فی ظلل من الغمام .

و از حضرت عبدالبهاء در خطابه درباریس است قوله
المبین ابر یعنی جسم بشری همین طور که این ابر مانع
از مشاهده آفتاب است همینطور بشریت حضرت مانع بود
که پی بحقیقت مسیحی برند .

سلطنت معنوی — — —

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله —
الاعلی و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آنحضرت
است بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر یاستیلا ظاهری ظاهر
شود یا نشود و این بسته باران و مشیت خود آنحضرت
است سلطنتی است که در ا یام ظهور هر یک از شمس حقیقت
بتفسه لنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که بآن
احاطه مینمایند کل من فی السموات والارض را و بعد با استعداد
گون و زمان و خلق در عالم ظاهر بظهور میآید چنانچه سلطنت

حضرت رسول حال در میان ظاهر و هوید است و در
اول امر انحضرت آن بود که شنیدید ولیکن
انسلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف حول ایشان
است .

یوم یغنی الله کلاما

معنیه

و از حضرت عبدالیهما در خطابی است قولاً لحکیم
ای احیای الہی ^{معنی} یوم یغنی الله کلاما من معته این نیست
که متبادر یاذهان است مقصد این است که آن کز بسی
پایان ظاهر و عیان میگردد کل از آن ثروت طاقه بهره
مند و متضیی میشوند نه اینکه هیچ یک از احباب محتاج
دیگری نه البتہ اطفال شیر خوار فقیر ثدی وستان اند
و کوکان محتاج مریبان و جوانان مستفیض از هوشمندان
و هوشمندان مستحق ارشاد و هدایت مقرران .

قیامت

خمسين الف سنة

و نیز از حضرت عبدالیهما در خطابی است قولاً
الجلیل و اما ازایه فرقان فی ہم کان مقداره خمسين الف
سنة مقصد آن است که امور عظیمه و وقایع کلیه و حوادث

بی نهایت که ظهور و اجرائش منوط بمدت خمسين الف سنه
است در آن يوم واحد مجری گردد این است که در مقام دیگر
در لمح بصر میفرماید و مقصود ازین آیه يوم ظهور جمال ابهی
است که بمقدار خمسين الف سنه است نه خمسين الف
سنه چنانکه گفته میشود يك ساعت فراق مقدار هزار سال
است .

فصل چهارم

در بعضی بشارات ادیان راجع
باین امر و غیره که مسطور در
آثار میباشد

کتاب آداب و اخلاق و عبادت و تقوی و غیره

*

*

کیفیت بشارات در ادیان سابقه
نسبت باین امر

از حضرت عبداللہا در مذاکرات است قوله العزیز جمیع
ملل منتظرند و ظهور هستند کہ این دو ظهور باین باہم
باشد و کل موعود بآن اند یہود در تورات موعود برب الجنوں
و مسیح هستند و در انجیل موعود برجوع مسیح و ایلیا -
هستند و در شریعت محمدی موعود ببعثتی و مسیح هستند
و همچنین زرتشتیان و غیرہ اگر تفصیل نہیم بطول اتجام
مقصد این است کہ کل موعود بدو ظهورند کہ پی در پی
واقع شود و اخبار نمودند کہ درین دو ظهور جهان جہان
دیگر شود و عالم وجود تجدید گردد و امکان خلعت جدید
پوشد و عدل و حقانیت جہان را احاطہ کند و عداوت و بغضا
زائل شود و آنچه سبب جدائی میانہ قبائل و طوائف و ملل

است از میان رود و آنچه که سبب اتحاد و اتفاق و یگانگی
است میان این غافلان بیدار شوند کورهاینا گردند کرها
شود شوند گنگها گویا گردند مریضها شفا یابند مرده ها
زنده شوند جنگ مبدل بصلح شود عداوت متقلب بصحبت
گردد اسباب نزاع و جدال بکلی از میان برخیزد و از برای
بشر سعادت حقیقی حاصل شود ملک آئینه ملکوت شود ناموس
سریر لاهوت گردد کل ملل ملت واحد شوند و کل مذاهب
مذهب واحد گردند جمیع بشر یک خاندان شود و یسک
و دمان گردد و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و
اوهمات جنسیه و وطنیه و شخصی و لسانیه و سیاسی
جمیع محو و فانی شود کل در ظل رب الجنود بحیات ابدیه
فائز گردند .

در کتب مشهور مسنده

بنی اسرائیل

از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی بنام --
دانا ی تموانا امروز روزی است که کرسی رب مابین شعب
نداد میکند جمیع ساکنین ارض را و امر مینماید بتسبیح و
تقدیس پروردگار امروز روزی است که ملائکه های آسمان
با کواب بیان و اباریق عرفان در کل احیان ترازل میشوند

و بنفحات مقدسه طیبه معطر شده راجع میگردند بگوآله
 موعود میفرماید ای ملا یهود شما از من بودید و بن راجع
 چه شده که حال مرا نمیشناسید یا آنکه بجمیع علا متها ظاهر
 شده ام نه شما ترا دوست گرفته اید و دوست حقیقی را از -
 دست داده اید امروز آسمان جدید ظاهر شده و ارضی جدید
 گشته اگر بدیده های پاکیزه نظر نمائید اورشلیم جدید را -
 ملاحظه میکنید و اگر بگوشهای شنواتوجه نمائید نداء الله
 را میشنوید جمیع اشیا الیوم شمارانک امینمایند و بر ب دعوت
 میکند و شما چنان از خمر غرور مستید که در آتش ملتفت آن
 نشده اید گوش از برای شنیدن ندای من است و چشم از
 برای مشاهده جمال یسئوئیت و از دستم بپرهیزید قبه الله
 یید عنایت الهی مرتفع شده و امر الله ظاهر گشته گذشت
 زمان آنچه از قبل بود میقات جدید بعیان آمده کل شیئی
 باراده الله تازه گشت لکن بصر تازه ادراك مینمایند
 و هوش تازه باین مقام پی بردید ایت و نهایت اشاره بیک
 کلمه مبارکه بود و آن ظاهر شد و آمد و اوست روح کسب
 و صدف الهی که لم یزل و لایزال بوده و خواهد بود و
 اوست مفتاح کنز اعظم ربانی و سر مکنون الهی که همیشه
 خلف سرادق عصمت مخزون بوده اوست آن الف و یائی
 که یوحنا از آن خبر داده انه هو الاول و الاخر و الظاهر

والباطن مدینة الله بکمال زینت ظاهر و مشهور
و این مدینه است که اله کل در آن ظاهر شده و رین کلمه
یوحنا تفکر کنید که خبر داده از مدینه مقدسه الی ان قال ولم
ارقها هیکلالان الرب الاله ضابط الكل هو هیکلها و المدینه
لا تحتاج للشمس ولا للقمر لئیرافیها لان بها الله اضاء
فیها الی آخر قوله

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الا عز
یوثیل میفرماید لان یم الرب عظیم و مخوف جدا فمن یطیقسه
..... ندای ارمیا را بسمع حقیقی بشنو میفرماید اه لان
ذلك الیوم عظیم و لیس مثله نغمه حضرت داود
را بشنو که میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصنة مدینه
محصنة مدینه عکا است اقرء ما نطق به اشعیا فسی
قوله کتابه علی جبل عال اصعدی یا مبشره صهیون ارفعی صوتک
بقوه یا مبشره اورشلیم ارفعی لاتخافی قولی لعدن یهودا
هوذا الهک هوذا السید الرب بقوه یأتی و ذراعه تحکم له
..... طاموس میفرماید ان الرب یز مجر من صهیون
و یأتی صوته من اورشلیم ففتح مراعی الرعاة و یبیس را من
الکرمل و کرمل در کتاب الهی بکرم الله و کرم الله نامیده
شده کرم ته را میگویند و این معانی است که درین ایام از
فضل دارای ظهور خیا مجد بر آن مرتفع گشته
www.tabarestan.info

و همچنین میفرماید یاتی الهنا ولا یصمت یا شیخ در این بیان مقصود عالمان که بعاموم فرموده تفکر نما قوله فاستمع للقاء آلهک یا اسرائیل فانه هو الذی صنع الجبال وخلق الريح وَاخبر الانسان ما هو فکره الذی يجعل الفجر ظلاما ویمشی علی مشارف الارض یموه الله الجنود اسمہ میفرماید فجرا تاریک مینماید مقصود آنکه اگر در حین ظهور مملک طور نفس خود را صبح صادق داند بقوت و قدرت الهی تاریک میشود صبح کاذب است و خود را صادق میداند و بیل له و بیل لمن اتبعه من دون بیته من الله رب العالمین اشعیا میفرماید یسوع الرب وحده فی ذلك الیم ادخل الی الصخرة واختبئ فی التراب امام هیئته الرب و من بها عظمتہ تفرح البریه و الارض الیاسه یبتهیج القفر و یزهک لئرجس یزهرا زهرا و یبتهیج ابتهاجا و یدفع الیه مجد لبنان بها کرمل و شارون هم یرون مجد الرب بها الهنا قولوا لخائفی القلوب تشددوا و لا تخافوا هسوا آلهکم و در مفاوضات از حضرت عبدالیه است قوله العزیز یشارتی را که خدا در دوسه هزار سال پیش از لسان انبیاء داده بود ظاهر شد و خداوند بوعده وفا نمود زیرا بعضی از انبیاء وحی فرموده و بشارت بارض مقدس

داده که رب الجنود در تو ظاهر خواهد شد .
 و قوله العزيز در اصحاب ۱۲ آیه ۱۱ از کتاب دانیال میفرماید
 و یکی مرد مجلس شده بکتان که بالای آبهای شهر میایستاد
 گفت که انجام این عجائبات تا بچند میکشد و آن مرد مجلس شده
 بکتان را که بالای آبهای شهر میایستاد شنیدم در حالتی که
 دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده
 یحیی ابدی سوگند یاد نموده که برای یکزمان و دوزمان
 و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قیم مقدس
 مانجام رسد انگاه همه این اموریات تمام خواهد رسید
 هر روز اب عبارت از یکسال است و هر سال عبارت از دوازده
 ماه است پس سه سال و نیم چهل و دو ماه میشود و چهل
 دو ماه هزار و دوست و شصت روز است و هر روزی در کتاب
 مقدس عبارت از یکسال است و بعد در آیه یازدهم
 میفرماید و از هنگام موقوف شدن قربانی دانی و نصب نمودن
 رجا است و یزانی هزار و دوست و نود روز خواهد بود
 خوشا بحال آنکه انتظار کشد و بهزار و سیصد و سی و پنج
 روز برسد بدایت این تاریخ قمری از یم اعلان نبوت حضرت
 محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت
 بود زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز
 خود بجه و این نوفل اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان

گردید و جمال مبارک در سنه ۱۲۹۰ از اعلان نبوت حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند .

و قوله العزيز در آیه ۱۳ فصل ۸ از کتاب انیال میفرماید و مقدس متکلمی را شنیدم و هم مقدس دیگر را که از آن متکلم میپرسید که رویای قربانی دانی و عصیان خراب کننده تا یکی میرسد و مقام مقدس و لشکر پیاپی تسلیم کرده خواهد شد و بمن گفت که تا دو هزار و سیصد شبانه روز —

انگاه مقام مقدس مصفی خواهد گردید تا آنکه میفرماید این روز با نسبت یزمان آخر دارد یعنی این فلاکت و این خرابیت و این حقارت تاکی میکند یعنی صبح ظهور کی است پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز انگاه مقام مقدس مصفی خواهد شد خلاصه مقصد اینجا است که دو هزار و سیصد سال تعیین میکند و بنص تورات هر روزی یک سال است پس از تاریخ صدور فرمان ارتحششنا بتجدید بنای بیت المقدس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۶ سال است و از یوم ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلی ۱۸۴۴ سنه است و چون ۴۵۶ سال راضم برین کنی دو هزار و سیصد سال میشود یعنی تعبیر رویای انیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود و حضرت مسیح در اصلاح

۲۴ از انجیل متی آیه ۳ تصریح میفرماید که مقصود از یسن اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آیه این است و چون بکوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده و گفتند بما بگو که این امور کی واقع میشوند و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود پس چون مکروه ویرانی را که بربان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس برپا شده ببینید هر که خواند دریافت کند انتهی و جواب را حواله باصالح ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصالح را بخواند آن زمان را دریافت خواهد نمود .

و در خطایی از انحضرت است قوله المتین در خصوص ۲۶ از اصالح تاسع سؤال نموده بودند که هر چند آیه ۲۴ معنی ظاهر شد اما آیه ۲۶ هنوز حقیقتش مجهول ای یار مهربان بدانکه چهار امر نامه از ملوک در تجدید و بنای اورشلیم صادر اول امر کورش است که در ۵۳۶ قبل میلاد صادر کتاب عزرا فصل اول ثانی از داریوش است که در تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد واقع عزرا فصل ششم امر ثالث از ارتخشستا در سده سابع از حکومتش ۴۵۷ قبل از میلاد عزرا فصل هفتم امر رابع از ارتخشستا ۴۴۴ قبل از میلاد و نحمیا فصل ۲ و مراد دانیال امر ثالث است حضرت مسیح سی و سه

سال زندگی نمودند چون این عدد سی و سه را بر ۴۵۷ بیفزائیم ۴۹۰ میشود این هفتاد هفته است تمام ایضا در آیه

۲۵ نیز هفت هفته و شصت و دو هفته بیان میفرماید و بعد هفته اخیر است که تمام سبعین است که در وسط آن ذبیحه یشهادت حضرت مسیح منتهی شد و تفصیلش این است که دو تاریخ بیان میفرماید یک تاریخ بدایتش صدور امر از ارتحشستا برای بنای اورشلیم و نهایتش صعود حضرت مسیح و آن هفتاد هفته است (۱) و تاریخ ثانی بدایتش از اتمام و اکمال بنای اورشلیم است تا صعود مسیح شصت و دو هفته و در هفته شصت و سیم که متصل بآن است و در عقب آن صعود مسیح است این هفت هفته مدت بنای تجدید اورشلیم است پس مدت بدایت و تاریخ صدور امر از ارتحشستا نمائی هفتاد و هفته میشود (۲) و چون بدایت تاریخ را صدور امر ارتاکریر اورشلیم گیری شصت و دو هفته شود و در هفته شصت و سه در وسط آن ذبیحه یشهادت منتهی شد.

(۱) در خطابی چنین مسطور بدایتش صد و در ارتاکریر بتجدید بنای اورشلیم (۲) و در خطابی است پس چون بدایت تاریخ را صدور امر ارتاکریر هفتاد هفته میشود.

از طریق و کتب مقدسه

مسیحیان

و از حضرت بهاء الله در سورة الهيكل قوله الاعز
الاجل قد ارسلنا من ايدناه بروح القدس ليخبركم بهذا
النور الذي اشرق من افق مشية ربكم العلي الاعلى
و ظهرت في الغرب آثاره لتوجهوا اليه في هذا اليوم
الذي جعله الله غرة الايام و فيها تجلى الرحمن على
من في السموات والارضين .

و در لوح خطاب بشيخ نجفي اصفهائي است قوله الاعلى
ياشيخ تفطت انجيل را باذن انصاف بشنو قوله عز بيا ناسه
كه از بعد اخبار ميفرايد و اما ذلك اليوم و تلك الساعة فلا
يعلم بهما احد و لا الملائكة الذين في السماء و لا الابن
الا الاب .

و در لوح خطاب بهر قاضا غ ادم اينكه در باره —
مكاشفات يوحنا عليه بهاء الله مرقم داشتند صحيح است
ايشان يكمال تصريح ذكر فرموده اند چنانچه ميفرايد مدينه
جديده از آسمان نازل يعنى اورشليم جديده در اورشليم
نازل ميشود چنانچه نازل شد يارى اشارات بسيار است و لكن
فرصت مساعد نه آنچه آنمحبوب مرقم داشتند صحيح و لكن

القم هم لا یفقهون

و از حضرت عبدالمهدی در مقاضات تفسیر باب ۱۲
مکاشفات یوحنا و تفسیر اصحاب ۱۱ اشعیاء و تفسیر باب
۱۱ مکاشفات یوحنا و آیه ۱۳ فصل ۸ کتاب دانیال

مشرح است .

از
وقوله العزيز سؤال از آیه ۳۰ در فصل ۱۴ کتاب
یوحنا نموده بودید که حضرت مسیح فرمود دیگر باشما —
بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا میاید
و هیچ چیز در من ندارد مالک دنیا جمال مبارک است
و هیچ چیز در من ندارد معنیش این است که بعد از من
کل از من مستفیض اند اما او مستقل است و از من
فیض نگیرد یعنی مستغنی از فیض من است .

وقوله الجلیل و اما زنی که بیابان خواهد رفت در
مکاشفات یوحنا در اصحاب ثانی عشر مذکور و علامتی عظیم
در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب در بردارد و ماه زیر
پاهایش مراد ازین زن شریعة الله است زیرا باصطلاح
کتب مقدسه کنایه از شریعة الله است که در اینجسما
تعبیر برین شده است و دو کوکب شمس و قمر یعنی دو سلطنت
فرد و فرس در ظل شریعة الله هستند شمس علامت

دولت فرماست و قمر که هلال باشد علامت دولت ترک و دوازده
اکلیل دوازده امام اند که مانند حواریین تأیید دین الله است
نمودند و ولد مولود جمال معبود که از شریعت الله تولد
یافته بعد میفرماید که آنرا فرار یجریه کرد یعنی شریعت
الله از فلسطین بصرای حجاز انتقال نمود و در آنجا
هزار و دویست و شصت سال اقامت کرد یعنی تا یوم ظهور
ولد مولود و این معلوم است که در کتاب مقدس هر روز عبارت
از یک سالی است و در خصوص ساعیر مرقوم نموده بودید
ساعیر محلی است در جهت ناصره در جلیل واقع
و قوله المتین و اما در مکاشفات پر حقا مقصد از وحش
که عدد اسب شصت و شصت و شش است مقصود از عدد
تاریخ سنه است زیرا آن وحش که پادشاه اموی است در سنه
شصت و شصت و شش میلادی ظهور یافت و این خبر را جمیع
بارض مقدس بود

و قوله اللطیف نزول اورشلیم تازه شریعتی است آسمانی
و کافل سعادت عالم انسانی و جلوه نورانیت عالم الهی
همانوئیل فی الحقیقه مبشر بر جوع ثانی حضرت مسیح یهود و منادی
طریق ملکوت

و قوله العظیم بشارت نبوت اول دانیال حسابش ازیدایت
بعثت حضرت رسول است که تقریبا بحساب هجرت هزارو

دویست و هشتاد میشود و نبوت ثانی بحساب سنه هجری —
 است یعنی از بدایت هجرت پس هزار و سیصد و سی و پنج
 هنوز نیامده است .

وقوله المین واما الالف والعاتین والتسعون یوما
 الذی فی الایة السابقة المیشرة بالظهور الکلّی هی بحساب
 قصیری کما هو مصرح فی المفروضات

از طریق آثار مقدسه

اسلام

و از حضرت بها^۱ الله در کتاب ایقان است قولها لا علی
 منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان
 او است که کل بیان وعده داده شده اند و یا اینکه چقدر از
 آیات منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است
 معذک انکار نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند
 چنانچه میفرماید والذین کفروا بآیات الله و لقاء اولئک
 یئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین
 میفرماید الذین یظنون انهم ملاخوار بهم و انهم راجعون
 و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملاخو الله کم من
 فئة قليلة غلبت فئة کثیره و در مقامی دیگر فمن کان یرجو
 لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و در مقامی دیگر یدبر الامر

یفصل الایات لعالم بلقاء ربکم توثقون جمیع این آیات مدله
 بر لقاء را که حکمی محکمتر از آن در کتب سماوی ملحوظ —
 نگشته انکار نموده اند و ازین رتبه بلند اعلی و مرتبسه
 ارجمند ابهی خود را محرم ساخته اند و این لقاء
 میسر نشود برای احشی الا در قیامت که قیام نفس الله است
 بعظهر کلیة خود و این است معنی قیامت که در کل کتب
 مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شدنت بآن یوم
 خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری
 اعظم از لقاء و اصح از آن در فرقان ذکر نیافته فہنیئسا
 لمن فاز بہ فی یوم اعرض عنہ اکثر الناس کما انتم تشهدون
 و معدلک بحکم اول از امر ثانی معرض گشته اند باینکه
 حکم لقاء در یوم قیام منصوب است در کتاب آیاروایت
 مشہور را شنیده اند کہ میفرماید اذا قام القائم قامت القیامہ
 و همچنین ائمة ہدی و انوار لا تطفی هل یظرون الا ان یاتہم
 اللہ فی ظلال من الغمام را کہ مسلما* از امورات محدثہ در
 قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند
 و این رتبه ہم از علائم ظهور است چنانچہ میفرماید یجعل
 اعلامکم اسفلکم و اسفلکم اعلامکم و همچنین در فرقان میفرماید
 و توبید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلہم
 ائمة و نجعلہم السوارثین و این مشاہدہ شدکہ الیم چه مقدار

از علماء نظر باعراض و راسفل اراضی جهل ساکن شده اند
 و اسامیشان از دفتر عالین و علماء محو شده و چه مقدار از
 جهال نظریا قیال باعلی افق علم ارتقا جستند و اسعشان در
 الراح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک یمحو الله ما یشاء و ثبت
 و عنده ام الكتاب از جمله احادیث این است که
 میفرماید: **ذا ظهرت رایة الحق لعنہا اهل الشرق والغرب**
. و صدق و مثبت این حدیث شریف قوله تعالى یم
یدع الداع الی شیئی نکر فقرات دعای ندبه است
که میفرماید این المدخر لتجدید الفرائض و السنن و این
المتخیر لاعادة العلة و الشریعة و در زیارت میفرماید السلام
علی الحق الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرة المهدي کیف
سیرته قال یصنع ما صنع رسول الله و یمهد ما کان قبله
كما هدم رسول الله امر الجاهلیة در عوالم که از
کتب مشهوره معتبره است میفرماید یظهر من بنی هاشم
صبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه
العلماء و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر مینماید
که فرموده و لقد یظهر صبی من بنی هاشم و یامر الناس
ببیعتهم و هو ذو کتاب جدید یمایع الناس بکتاب جدید علی
العرب شدیث فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه
و در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم صبی ذو احکام

جديد فيدعو الناس ولم يحبه احد واكثر ائمة العلماء فاذا
حكم بشيئ لم يطعموه فيقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة
الدين الى اخر الحديث د ربحارا لانوار وعوالم
ودرينبوع از صادق بن محمد وارث شده كه فرمود العلم سبعة
وعشرون حرفا فجميع ما جاء ت به الرسل حرفان ولم يعرف
الناس حتى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة
والعشرين حرفا د ر كافي د ر حديث جا بر د ر لوح
فاطمه د ر وصف قائم مي فرمايد عليه كمال موسى و بهاء عيسى
و صبر ايوب فيذل اولياؤه في زمانه و تنهاده في رؤوسهم
كما تنهاده رؤوس الترك والديلم فيقتلون و يحرقون يكونون
خائفين مرعوبين و جلين تصبغ الارض بدمائهم و يفسد
الويل و الرنه في نسائهم اولئك اوليائي حقا
و في روضة الكافي عن معوية بن وهب عن ابي عبد الله قال
اتعرف الزورا قلت جعلت فداك يقولون انها بغداد
قال لائم قال دخلت الري قلت نعم قال اتيت سوق الدواب
قلت نعم قال رايت جبل الاسود عن يمين الطريق تلك الزورا
يقتل فيها ثمانون رجلا من وك فلان كلهم يصلح الخلافة
قلت مسن يقتلهم قال قتلهم اولاد المعجم صادق بن محمد
مي فرمايد نقها ذلك الزمان شرفها تحت ظل السماء منهم
خرجت الفتنة و اليهم تعود في حديث المفضل

سئل عن الصادق فكيف يامولای فی ظهوره فقال علیه السلام
 فی سنة الستین يظهر امره ويعلمو ذكره فسی
 المبحران فی قائمتنا اربع علامات من اربعة نبی موسى و
 عيسى و يوسف و محمد اما العلامة من موسى الخسوف
 والا انتظار واما العلامة من عيسى ما قالوا فی حقه واما
 العلامة من يوسف السجن والتقیه و العلامة من محمد
 ليظهر آثار مثل القرآن لكل علم سبعون وجها
 وليس بين الناس الا واحد و اذا قام القائم يبيث باقسی
 الوجوه بين الناس و ايضا قال نحن نتكلم بكلمة ونريد منها
 احدي و سبعين وجها و لنا لكل منها المخرج . . . ابن
 است كه صادق بن محمد ميفرايد والله ليمحصن و اللسبه
 ليغربلن اين است ميزان الهی و محك صدائي كه عباد
 خود را بآن امتحان ميفرايد^۱ و اختم القول بقوله تعالى و من
 يعيش عن ذكر الرحمن تفيض له شيطاننا فهو له قرين^۲ من
 اعرض عن ذكری فان^۳ معيشة ضنكا .
 و از حضرت عبدالیه در خطابي است قوله العزيز واما
 شعر سيد حسين اخلاطی عديا عليه محمد است و سنه
 ظهور را تصريح كه بعد الرأ و غين است .

اشارات و بشارات شیخ احسائی

ورمز سرالتنکيس

و از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله الابهی
قد ظهر سرالتنکيس لرمز الرئيس طوبی لمن ايده الله على
الاقرار بالستة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه
من المخلصين کم من ناسک اعرض و کم من تارك اقبل و قال
لك الحمد يا مقصود العالمين ان الامر بيد الله يعطى من
يشاء ما يشاء و يمنع عن يشاء ما اراد يعلم خافية القلوب و
ما يتحرك به اعين اللا مزين کم من غافل اقبل بالخلوص —
افعد ناه على سرير القبول و کم من عاقل رجعتاء الى النار
عد لا من عندنا انا كنا حاكمين

و از آنحضرت لوحی است قوله الاعلى هو الدائم بلا زوال
کتاب آنجناب لدى العرش حاضر و بانوار ملکوت مشاهد
و بیان فائز حمد کن محبوب عالم را که باشراقات صبح قدم منور
و از اهتزازات نفحة کلمة اولية مهتز گشته و بستمه ثانیه بعد
از الالف قائمه که مشعر برانطواء ستة اولية بود عارف شد عايت
اين است مقامی که جناب احمد احسائی عليه بهاء الله از آن
انجهار فرموده قوله الوا و ثلاثة احرف ستة و الالف ستة و قد
مضت ستة الايام و الالف هو التمام ولا کلام فكيف ستة الايام

الاخر والا لما حصل العود فانه سر التنكيس لرمز الرئيس —
 فان حصل من الغير الاقرار بالسته الباقية ثم الامر بالحجة
 وظهر السرا لا عظم الى اخره ستة اولية اشارة بسموات كور
 قبل است که در ستة ايام خلق شده و قد مضت ای طویست
 بالالف القائمة التي هي النقطة ثم ارتفعت ستة اخرى —
 بظهور اسمی الابهی كذلك ينبئك المعلم الخبير وبه ظهر
 سر التنكيس لان علم الرئيس قد نصب على كل علم بانح رفیع
 كذلك جعلنا اعلاهم اسفلهم واسفلهم اعلاهم طویس
 للعارفين ای ناظر الى الله بیانی که در این مقام فرمودند —
 احدی تاحین ادراك تغموده و ازائیم کرمانی مخصوصا سئوال
 شد که تفسیر نماید و عند عجز نفس خود از مطلع علم سئوال —
 کند قد اخذه الغرور والاستكبار على شان منع عن عرفانه الى
 ان رجع الى فقره ان ربك لهو العادل الحكيم ومقصود
 از آن همین فقره بوده به ظهر کل امر برز کل سر ولاح کل
 مکتم و انتهی کل ظهور و ختم کل لح میین نسائل اللبه
 ان یوفق الكل على ما ینبغی لهذا الظهور الذی به تشتت
 الترتیب و تفرقت الاوهام المجتمعة فی الرؤوس ووزلت
 ارجل المستقیمین.

و در لوحی دیگر قوله الاعلی اما در فقره عباراتی که
 منسوب یجناب شیخ احمد احسائی علیه بها الله بوده

اصل آن عبارات را یکی از شیخیه نوشته و در عراق سؤال نموده چند محل آن مغلوط مشاهده شد و لکن التفاتی بتصحیح آن نشد بعینه همان عبارات کاتب نقل شد چنانچه در لوح میرکریم خان هم اشاره باین بیان هست يك از فقرات آن ذکر میشود لتسوقن ان ربك لهو العلم الحليم الواو ثلاثة احرف ستة والف و ستة و قد مضت ستة الايام این اشاره بخلق سموات و ارض است فی ستة ايام میفرماید که انخلق منتهی شد والف بین و اوین دلیل است بر تمامیت ستة اولی و آن الف مقام قیام قائم است چنانچه ظاهر شد و و ا و آخری اشاره بخلق سموات بدیعه است بظهور قیوم فی ستة ايام اخر و بعد از ظهور این مقام سرتکیس مشاهده میشود لرمز الرئيس كما سمعت يجعل اعلامهم اسفلهم مقصود آنکه مضت ما خلق فی ستة ايام و انتهت بالالف القائم بین الحرفین و ارتفعت فیس ستة ايام اخرى ما ارتفع من قبل اذا يتبدل الامور كلها كما رايت و عرفت كذلك ثم الامر بالحجة و ظهر اسم الاعظم بین المبرية له الحمد على ذلك درین ايام قلم اعلى بتفسیر متوجه نه يجب ان ينطق فی كل الاحيان انه لا اله الا انا المقدر العزيز المنان ایند و کلمه هم لاجل آنجناب من غیر سؤال نازل شد و فی الحقیقه بهمین دو کلمه جمیع عبارات

شیخ تفسیر شد و مقصود از ذکر او در لاج میر کریم آن بوده که شاید عجز خود را مشاهده کند و از حق سؤال نماید و لکن از کبر و غرور مع عجز نفس استفسار ننمود توجه نکسره الا انه من الخاسرين جميع شیخیه بقول خود که در عراق ذکر نمودند عاجز شدند از معنی آن حتی مذکور نمودند که خدمت سید مرحوم هم عرض نمودند و ایشان هم مستسر فرموده جوابی اظهار نداشتند کذلک تصصنا لك مآرئنا ان ربك لسهو العليم الحكيم .

و در لوحی دیگر قوله الاعز و اینکه سؤال نمودی از سرتنکیس لرمز الرئيس در اول ظهور ملاحظه نمائید شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجفی و ارض طف و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کل محجوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر بیان رحمن محروم و از افتاب دانش بیخبر بلکه بر منابر بسب و لعن — مشغول جوهر و جودی را که در قرون و اعصار لغایش را سائل و آمل بودند عند ذکر اسمش عجل الله میگویند در ش نمودند و یا لا خره برسفك دم اظهارش فتوی دادند و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و بافق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریح قلم اعلی بکلمه لبیک فائز گشتند کذلک جعلنا اعلاهم اسفلهم

و اسفلهم اعلا هم این است سر تنگیس لرمر الرئيس .
 و از حضرت عبدالبهادر خطایی است قوله العزيز هو البهي
 الابهی الحمد لمن تعالی بجوهر ذاته عن وصف الممکات و
 تقدس بساذج حقیقتہ عن نعت الکائنات الذی اقام الواحد
 بین المستتین و اظهر الایام الاخر بعد انقضاء الطاء من
 ظهور النقطة .

و در خطایی بمعاون التجار نراتی قوله المجید قد ظهر
 سر التنگیس لرمر الرئيس این اشارت بعبارت حضرت شیخ
 احساسی است که در اخبار بظهور میفرماید سر التنگیس لرمر
 الرئيس این دو معنی دارند یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم
 حاصل میشود اعلا کم ادنا کم میشود و معنی ثانی مقصد -
 تغییر شدیدا است یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب
 و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید
 دوباره عود مینماید طایق النعل بالنعل .

و در خطایی دیگر سؤال از کلمه مبارکه قد ظهر سر التنگیس
 نموده بودند از عبارات شیخ احمد مرحوم است و در تفسیر
 این رساله مرقوم شده و هنوز سواد نگردیده انشاء الله سواد
 میشود و انتشار مییابد .

در وصف عکا

و از حضرت بها^۱ الله در خاتمه لوح معروف خطاب
 بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی در این مقام لازم شده
 احادیثی که در شأن این مدینه مبارکه مشرفه یعنی عکا
 وارد شده ذکر شود بسم الله الرحمن الرحیم
 ماورد فی فضل عکا و البحر و عین البقراتی بعکا حدیثا
 عبدالعزیز بن عبدالسلام عن النبی صلی الله علیه و سلم انه
 قال ان عکا^۲ مدینة بالشام قد اختصها الله برحمته و قال
 ابن مسعود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
 قال الا ان افضل السواحل عسقلان و ان عکا افضل من
 عسقلان و فضل عکا^۳ علی عسقلان و علی جمیع السواحل کفضل محمد
 علی جمیع الانبیاء الا اخبرکم بمدینة بین جبلین فی الشام
 فی وسط العرج یقال لها عکا^۴ الا وان من دخلها راغبا^۵
 فیها و فی زارتها غفر الله له^۶ ما تقدم من ذنبه و ما تأخر
 و من خرج منها غیر زائر الا لم یبارک الله^۷ فی خروجه الا وان
 فیها عین یقال لها عین البقر من شرب منها شربة ملا الله
 قلبه نورا و امنه من العذاب الا کبریم القیامه و عن انس
 بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله^۸ صلی الله علیه و سلم
 ان فی السواحل مدینة معلقة تحت ساق العرش یقال

لها عكا* من بات فيها مرابطا* احتسابا لله تعالى كتب له ثواب
 الصابرين والقائمين والراكعين والساجدين الى يوم —
 القيامة وقال صلى الله عليه وسلم الا اخبركم بمدينة على
 شاطئ البحر بيها* حسن بياضها عند الله تعالى يقال لها
 عكا وان من فرصة برغوث من براغيثها كان عند الله افضل من
 طعنة نافذة في سبيل الله الا وان من اذن فيها كان له
 مدصوته في الجنة ومن قعد ^{فيها} سبعة ايام مقابل العبد و
 حشره الله مع الخضر عليه السلام وامنه الله من الفرع الاكبر
 يوم القيامة وقال صلى الله تعالى عليه وسلم الا وان في
 الجنة ملوكا و سادات و فقراء عكا ملوك الجنة و ساداتها
 وان شهرا* في عكا افضل من الف سنة في غيرها وعن
 رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال طوبى لمن زار عكا
 و طوبى لمن زار زائر عكا* طوبى لمن شرب من عين البقر و
 اغتسل من مائها فان الحور العين يشربن الكافور الذي
 في الجنة من عين البقر وعين سلوان و يئرز مزم طوبى
 لمن شرب من هو* الا* العيون و اغتسل من مائهن فقد
 حرم الله عليه وعلى جسده تار جهنم يوم القيامة وعن النبي
 صلى الله عليه وسلم انه قال في عكا توافل و قضائل
 يختص الله بها من يشاء من قال في عكا سبحان الله
 والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا

يا الله العلي العظيم كتب الله له الف حسنة ومحاته الف
 سيئة ورفع له الف درجة في الجنة وغفر له ذنوبه
 ومن قال في عكا استغفر الله غفر الله له ذنوبه كلها ومن ذكر
 الله في عكا بالغدو والإصال والعشى والإيكار كان -
 عند الله أفضل من ثقل السيوف والرماح والسلاح في سبيل
 الله تعالى وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نظر
 بالبحر عند الزوال وكبر الله عند الغروب غفر الله له
 ذنوبه ولو كانت مثل رمل عالج ومن عدا ربعين موجه
 وهو يكبر الله تعالى غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نظر إلى البحر
 ليلة كاملة كان أفضل من شهرين كاملين بين الركن والمقام
 ومن تربى في السواحل خير من تربى في غيرها والنائم
 في السواحل كالقائم في غيرها .

فصل پنجم

در بعضی از واقعات این امر مذکور در آثار

بسم الله الرحمن الرحیم * * * بسم الله الرحمن الرحیم

از حضرت بهاء الله در لوح دنیا است قوله الاعلی
در سینه ستین حضرت مبشر روح ما سواه فداه بروج جدید
بشارت داد و در سینه ثمانین عالم بنور جدید و روح بشیر
فائز گشت و در لوح اشراقات قوله الایهی از آن ارض کلمه
بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا
ساعتدالدوله غرها میرزا در باره مدجون فرموده آنچه
ذکرش محبوب نه اینمظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم
ملاقات نموده آنچه در نظر است دوبار در مرغ محله شمران
که محل مظلوم بود تشریف آوردند گره اول طرف عصر یومی
کرة ثانی جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت
فرمودند ایشان عالم و آگاه اند نباید بغیر حق تکلم نمایند
و درایقان است قوله الاحلی رب اعلی روح ما سوا فداه
بخصوص بجمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرمودند
و مراتب اعراض و اغاض هر کدام در توقیع بتفصیل ذکر

فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار.

و از حضرت عبدالبها در سفرنامه امریکا است نوشته
العزيز بخاطر دایم وقتی که طفل بودم در بیرونی پهلوی جناب
آقای یحیی وحید نشسته بودم دیدم میرزا علی سیاح با
تاج و عصای درویشی و پاهای برهنه پراز گل وارد شد
یکی پرسید از کجا میائی گفت از قلعه کوه حضور حضرت —
اعلی قورا حضرت وحید خود را بروی قدم سیاح انداخت
و گریه کتان محاسن خویش را بگلهای پای ایشان میمالید
که از کوی محبوب رسیده بآنکه حضرت وحید شهیر و شخص
جلیل بود آنقسم نزد بندگان الهی خضوع مینمود .

کیفیت حبس حضرت بها^۱ الله

در انبار طهران و انبعاث آنحضرت

و صدور السواح

و از حضرت بها^۱ الله در لوح خطاب بشیخ نجفی
اصفهانی است قوله الاعلی فی الجملة از امور گذشته ذکر
شود شاید سبب ظهور عدل و انصاف گردد اینمظلوم را یامی
که حضرت سلطان ایده الله ربه الرحمن عنم توجه باصفهان
نموده اذن حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدسه منوره
ائم صلوات الله علیهم نموده و بعد از رجوع نظر بگرمی هوا^۲

دارالخلافت و شدت آن بلوا سان رفتیم و بعد از توجه
 حکایت حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی واقع و در
 آن ایام امور منقلب و نار غضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند
 از جمله این مظلوم العصر اللایدا داخل آن امر متکر نبودیم
 و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت معذک ما را اخذ
 نمودند و از نیاوران که در آن ایام مقر سلطنت بوده سربرهنه
 پای برهنه پیاده بازنجیر بسجن طهران بردند چه که
 یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با
 جمعی از میر غضبان و قرائبان ما را بردند و چهار شهر در
 مقامی که شبه و مثل نداشت مقر معین نمودند اما مجس
 که مقر مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمه تنگ و تاریک
 از آن افضل بوده و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را
 داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پله سراسب
 گذشتیم و بمقری که معین نموده بودند رسیدیم اما محل تاریک
 و معاصر ضد و بمجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و
 قاطعین طرق بوده مع این جمعیت محل متغذ نداشت جز
 طریق که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائح متفنه اش
 خارج از سان و انجم اکثری بی لیا و فراش الله بعلم
 ما ورد علینا فی ذاک المقام الانتن الاظم و در ایام ولیالی
 در سجن مذکور در اعمال و احوال و حو کات حزب بایی تفکر

مینمودیم که مع علو و سمو و ادراك انحزب آیا چه شده
 که ازیشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت انحزب
 نسبت بذات شاهانه و بعد این مظلوم اراده نمود که بعد
 از خروج از سجن بشام همت در تهنییب آن نفوس قیام
 نماید و در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات
 این کلمه علیا اصفا شد انا ننصرک یک و یقلمک لاتحزن
 عما ورد علیک و لاتخف انک من الامین سوف یبعث الله
 کوز الارض و هم رجال یتصرونک یک و باسمک الذی ی—
 احیی الله افئدة العارفين و چون مظلوم از سجن خارج —
 حسب الامر حضرت پادشاه حرمه الله تعالی مع غلام دولت
 علیه ایران و دولت بهیسه روس بعراق عرب توجه نمودیم
 و بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات
 یمثل غیث هاطل نازل و باطراف ارض ارسال شد و جمیع
 عباد مخصوص اینحزب را بمواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه
 تصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم
 تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی بیرون آید بدل
 گشت و سلاح باصلاح و درایام توقف در سجن ارض طاء اگر
 چه نم از رحمت سلاسل و روائع منتنه قلیل بود و لکن—
 بعضی از اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلای
 را من چیزی بر صدر میریخت بمشابه رو و خانه عظیمی

که از قله جبل باذخ رفیمی برارض بریژ و بآنجهت از جمیع
اعضاء آثار نار ظاهر و در آنحین لسان قراءت مینمود
آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه
كان في كل الاحيان بين ايامي اهل الطغيان مرة
حبسه و طورا اخرجوه و تارة ادا روا به البلاه كذا لك حكموا
علينا والله بما اقول عليم و درایمی که در سجن
ارض میم (آمل مازندران) بودیم ما را يك یم بدست علماء
دادند دیگر معلوم است چه وارد شد و اگر وقتی آنجناب
در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نائب و رئیس آنمحل
بطلبند که آن دوزنجیر را که یکی بقره کهر و یکی بسلاسل
معروف است بنمایند قسم بنیر عدل که چهار شهر اینمظلوم
در یکی ازین دو معذب و مغلول .

نشر خبر حضرت بهاء الله

در کردستان بشهادت اقا

ابو القاسم همدانی

و در سفرنامه امریکا بیان حضرت عبدالبهادر خصوص
غیبت جمال مبارک و پریشانی احباء و تفصیل حال اقا
ابو القاسم همدانی که چون در راه سوار هائی که برای حفاظت
همراه ایشان بودند او را زخمی کرده اموالش را میبردند

این شهرت و خیر و وصیت او که باید اموال و هستی اقا
ابو القاسم را بدرویش محمد برسانید بپنداند میرسد و بگویند
احیاب میخورند فرمودند از قرائن ما فهمیدیم که چون آقا
ابو القاسم همدانی سابق در ساحت اقدس بودند در
غیوبت جمال ابهی او هم مسافر شد لهذا یقین است
که مراد از درویش محمد جمال مبارک است و باید در
حدود سلیمانیه تشریف داشته باشند این بود که احباب را
یا عرائض تضرع و ایتهال فرستادیم و رجاء و مسألت در
مراجعت جمال قدم بپنداند نمودیم .

بلا یای وارده بحضرت بهاء الله
از بایان در عراق و کیفیت مهاجرت
یکردستان و مراجعت

و از حضرت بهاء الله در ایقان است قوله الاعلی درین
ایام رائحه حسدی وزیده که قسم بمری وجود از غیب
و شهود که از اول بنای وجود عالم با آنکه آنرا اولی نسه
تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و
نخواهد شد چنانچه جمعی که رائحه انصاف را نشنیده اند
رایات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت اینصفت اتفاق
نموده اند و از هر جهت رحمتی آشکار و از هر سمت

تیری طیار با اینکه ما حدی در امری افتخار ننمودم و بنفسی
 برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان
 و رفیقی بنهایت بردبار و رایگان با فقراء مثل فقراء بودم و با
 علماء و عظاما در کمال تسلیم و رضا معذک قوالله الذی
 لا اله الا هو یا آنهمه ایتلا و یا ما و ضرا که از اعدا
 و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احباء وارد شد معذور
 صرفاً است و مفقود بحث و ایتعید در اول ورود این ارض
 (ورود ببغداد سنه ۱۲۶۹ ق) چون فی الجملة بر
 امورات محدثه بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت اختیار
 نمودم و در سر دریا با نهایی فراق نهانم و دو سال و حده
 در صحراهای هجر بسر بردم (گردستان عثمانی بدون
 عائله رفتند) و از عیون عیون جاری بود و از تلیم بحوردم
 ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت
 نیافت و با این بلاهای نازله و رزایای متواتره قوالله الذی
 نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود
 قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت
 نبود و مسافرت را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود
 که محل اختلاف تشوم* و سبب ضراحدی نشم و علت حزن
 قلبی نگردم اگرچه هر نفسی محملی بست ...
 تا آنکه از صدر امر حکم رجوع صادر شد لا یتأ تسلیم

تعمود و راجع شدم حال دوسنه میگذرد که اعدا
 در اهلاک اینعبث فانسی بنهایت سعی و اهتمام دارند...
 معذلك نفسی از احباب نصرت ^{قولاً و فعلاً} تنموده بلکه
 از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر ^{و فعلاً} مثل غیث هاطسل
 وارد میشود این حرف مذکور مشهور در سبیل
 نقطه اولی و کلمه علیافدا شود و جان بازده .

و در لوح خطاب بحاج محبت کریمخان قوله الاعلی
 وازده سته در بغداد توقف شد و آنچه خواستیم که در -
 مجلسی جمعی از علماء و محققین عباد جمع شوند تا بحق
 از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام ننمود .

حبسهای حضرت بهاء الله

در ایران

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی
 الذی قبل البلاء یا کلها لاظهار امره و اعلاء کلمته قد حبس
 مرة فی الطاء و اخری فی المیم ثم فی الطامرة اخری
 (حبس اول در طهران مر بوط بواقعه قتل حاجی ملا تقی
 برغانی حبس دوم در ما زندران مر بوط بواقعه قلعہ شیخ
 طبرسی حبس سوم در طهران مر بوط بواقعه رمی ناصر
 الدینشاه) .

اتمام حجت حضرت بهاء الله بعلما شيعه درعراق

واضح حضرت بهاء الله در لوح امر است قوله الاعلى
يا قلم القدم اذكر للام ما ظهر في العراق اذ جاء رسول من
معشر العلما و حضرت تلقا الوجه و ما ل عن العلم اجبنا
بعلم من لدنا ان ريك لعلام الغيوب قال تشهد عندك
من العلوم ما لا احاط به احد انه لا يكفي المقام الذي ينسبه
الناس اليك فاتنا بما يصجز عن الاتيان بمثله من على الارض
كلها كذلك قضى الامر في محضر ربك العزيز الودود فانظر
ما ذاترى اذا انصعق فلما افاق قال آمنت بالله العزيز
المحمود اذهب الى القوم قل اسألوا ما شئتم انه هو
المقتدر على ما يشاء لا يحجزه ما كان وما يكون قل يا
معشر العلما اجتمعوا على امرتم اسألوا ربكم الرحمن
ان اظهر لكم سلطان من عنده آمنوا ولا تكونن ممن
الذين هم يكفرون قال الان طلع فجر العرفان و تمت حجة
الرحمن قام و رجع الى القوم بامر من لدى الله العزيز المحبوب
قضت آيام معدودات و ما رجع اليها الى ان ارسل رسولا
آخر اخبر بان القوم اعرضوا عما اراك و اوهم ما غشرون
كذلك قضى الامر في العراق انى شهيد على ما اقول و انتشر

هذا الاصر في الاقطار وما انتبه احد كذلك قضينا ان
كنتم تعلمون .

و از حضرت عبداللہا درمفاوضات است قولہ المبین
علمای ایران کہ در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را
انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملاحسن
عمو بود آمد بحضور مبارک بعض سئوالات از طرف علماء
کرد جواب فرمودند و بعد عرض کرد کہ علماء در علم و
فضل حضرت مقرر و معترف اند و مسلم عموم است کہ در جمیع
علم نظیر و مثیلی ندارد و این ہم مسلم است کہ تدریس و
تحصیل نکرده اند و لکن علماء میگویند کہ ما باین قناعت
تنمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف بحقیقت شما نکیم
لہذا خواہش داریم کہ یک معجزہ بجهت قناعت و اطمینان
قلب ظاہر فرمایند جمال مبارک فرمودند ہر چہ حق
ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نہ خلق حق
را ولی حال این قول مرغوب و مقبول اما امر اللہ دستگاہ
تیاثر و نیست کہ ہر ساعت یک بازی دریاورند و ہر روز
یکی چیزی بطلبند درین صورت امر اللہ باز چہ صبیحان
شود ولی علماء بنشینند و بالاتفاق یک معجزہ را انتخاب
کنند و بنویسند کہ بظہور این معجزہ از برای ما شبہہ
نمیمانند و کل اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم

و آنورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند
 اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد
 بطلان ما ثابت گردد آن شخص عالم بر خاست و زانوی مبارک
 را بوسید و حال آنکه مومن نبود و رفت و حضرات علماء را
 جمع کرد و پیغام مبارک را تبلیغ نمود حضرات مشورت کردند
 و گفتند این شخص سحار است شاید سحری بنمایند
 الوقت از برای ما حرفی نماند و جسارت نکردند و کسی
 آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت بکرمانشاه
 و طهران و تفصیل را بجمیع گفت و خوف و عدم اقدام علماء را
 ذکر نمود .

انحراف ملا حسن یجستانی

از حروف حی بیان

از حضرت بهاء الله در یکی از اثا ر توله الاعز در
 حسن یجستانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یسدی
 حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداء شهباتی بر او
 وارد چنانچه تلقاً وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه
 از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله اعتراضاتی
 که بر نقطه اولی نموده آنکه انحضرت در جمیع کتب منزله —
 حروف حی را باوصاف لا تحصى وصف نموده اند و من یکی

از آن نفوس محسوب و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم
 که ایداً قابل این اوصاف نبوده و نیست نفس اوصاف سبب
 ریب و شبیه اوشده و غافل از آنکه زارع منصودش سقایه
 گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه میشود جمیع اوصاف
 نقطه بیان راجع است باول من امن وعده معدود است حسن
 و امثال او بالتبع یما بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند
 و اینمقام بانی تا اقبال بانی و الا باسفل مقر راجع این است
 که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور تبر اعظم
 از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الا مرید الله انسه
 لهم الحکیم العلیم .

علل و حکم واقعات

ستین عراق

از حضرت ^{حسب} بهاء الله در لوح خطاب بنا صراحتین شاه
 است قوله الاعلی الاذن و اجازه سلطان زمان اینعبد از
 مقر سریر سلطانی بعراق عرب توجه نمود و دوازده سنه در
 آن ارض ساکن و در مدت توقف شرح احوال در پیشگاه
 سلطانی معروض نشد و همچنین بدول خارجه اظهار ی -
 نرفت متوکلا علی الله در آن ارض ساکن تا آنکه یکی از
 مامورین وارد عراق شد و بعد از ورود در صد داذیت جمعی

از فقراء افتاد هر روز با غوا' بعضی از علمای ظاهره و غیرهم
 متعرض اینعیان بودند مع آنکه ابد اخلاف دولت و ملت و مغایر
 اصول و آداب اهل مملکت ازین عیان ظاهر نشده و اینعبید
 بملاحظه آنکه مبادا از افعال معتدین امری منافی رای —
 جهان آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بیاب وزارت
 خارجه میرزا سعید خان اظهار رفت تا در پیشگاه حضور
 معروض دارد و بآنچه حکم سلطانی صدور یابد معمول گردد
 مدتها گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر بمقامی رسید
 که بیم آن بود بخت فساد ی برپا شود و خون جمعی
 ریخته گردد لایذا حفظا لعیباد الله معدودی بوالی عراق
 توجه نمودند اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه
 فرمایند بر مراتب قلب منیر روشن خواهد شد که آنچه واقع
 شده نظر بمصلحت بوده و چاره جز آن برحسب ظاهر
 نه قریب بانزده هفته میشود که کل ناظران
 الی الله و متوکلا علیه ساکن اند و آنچه بریشان وارد شده
 صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد این
 عید را با سلا مبول احضار نمودند با جمعی از فقراء و ارباب
 اندیشه شدیم و بعد از ورود ابتدا با احدی ملاقات نشد
 چه که مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود نظر بمراعات
 بعض مراتب توجه بجهتی صعب بود و لکن لحفظ نفوس

این امر واقع شده حال جمیع نفوس از جمیع
 امور چشم پوشیده اند و باذیت این طائفه متوجه اند چنانچه
 اگر از بعضی که بعد از فضل باری در ظل مرحمت سلطانی
 آریده اند و بنصرت غیر متناهی هیه متنع اند سؤال شود
 که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت اظهار نموده اند
 بحسن تدبیر مملکتی بر ممالک افزودید و یا بامری که سبب
 آسایش رعیت و آبادی مملکت و ابقای ذکر خیر دولت شود
 توجه نموده اند جوابی ندارند جز آنکه جمعی را صدقاً
 یا کذب بایی در حضور سلطانی معروض دارند و بعد بقتل
 و تاراج مشغول شوند چنانچه در تیریز و منصوره مصر
 بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ نمودند و اینها
 در پیشگاه حضور سلطانی عرض نشد یا سلطان قد
 خبت مصایح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فی کل
 الاطراف الی ان جعلوا اهلی اساری من الزوراء الی الموصل
 الحدیث (حرم کاشیه حضرت بها الله را با جمعی از
 مومنین یا سیری از بغداد بموصل بردند)

خطایای حاجی میرزا حسینخان
سفیر کبیر ایران در اسلا مبول
و قونسولش میرزا بزرگخان
در بغداد

از حضرت پناه الله در سورة العلوك قوله الابهي ان يا
حفير (حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سفیر کبیر
ایران در اسلا مبول) فاجعل محضرك بين يدي الله
انك ان لن تراه انه يراك ثم انصف في امرنا بای جرم قعت
علینا و افتريتنا بین الناس ان تكون من النصفین قد خرجت
من الطهران بامر الملك و توجهنا الى العراق باذنه الى
ان ورد ناقيه و كنا من الواردين ان كنت مقصرا لم اطلقنا و
ان لك ان مقصرا لم اوردتم علينا مالا اورد ^{احد} الى احدا
من المسلمين و بعد ورودی فی العراق هل ظهر منی ما یفسد
به امر الدولة و هل شهد احد منا مغایرا فاسال اهلها
لتكون من المستبصرین و كنا فيه احدی عشر سنین الى ان جاء
سفیرکم (میرزا بزرگخان قزوینی قونسول ایران در بغداد)
الذی لن یحب القلم ان یجری علی اسمه و کان ان یشرب
الخمر و یرتکب البغی و الفحشاء و لقد العراق و یشهد
بذلك اهل الزوراء لو تسال عنهم و تكون من السائلین

وكان ان ياخذ اموال الناس بالباطل وترك كل ما امر به
وارتكب كل ما نهاه عنه الى ان قام علينا بما اتبع نفسه و
هواه و سلك منهج الظالمين وكتب اليك ما كتب قس
حقنا و انت قبلت منه و اتبعت هواه من دون بينة
ولا برهان مبين و ما تبينت و ما تفحصت و ما تجسسيت
ليظهر لك الصدق من الكذب و الحق من الباطل و تكون
على يصيره متير فاسا ل عنه عن السفراء الذين كانوا
في العراق و عن ورائهم عن دالي البلدة و مشيرها
ليحصى لك الحق و تكون من المظلمين فوالله ما
خالفناه في شئ ولا غيره و اتبعنا احكام الله في كل
شأن و ما كنا من المفسدين و هو بنفسه يشهد بذلك
ولكن يريد ان ياخذنا و يرجعنا الى العجم لارتفاع اسمه
كما انت ارتكبت هذا الذنب لاجل ذلك و انت هو قس
حد سواء عند الله الملك العليم و لسم يكن هذا الذكر
منى اليك لتكشف عني ضري او توسط لي عند احد لا فريب
العالمين ولكن فصلنا لك الامور لعل تنبه في فعلك
ولا ترد على احد مثل ما وردت علينا و تكون من القائمين
الى الله الذي خلقك و كلشئ و تكون على بصيرة من
بعد و هذا خير لك عما عندك و عن سفارتك في هذه
الايام القليل اياك ان لا تغض عينك في مواقع الانصاف

..... وانت یا سفیر تفکر فی نفسك افضل من آن نسم
انصف فی ذاتک بای جرم افتريت علينا عند هولاء السو کلاء
واتبعمت هواک واعرضت عن المصدق وکتبت من المفترين
بعد الذی ما عاشرتنی وما عاشرتک وماراً یتنی الافی بیت
ایک ایام التي فیها یذكر مصائب الحسین وفي تلك المجالس
لم یجد الفرصه احد لیفتح اللسان ویشتغل بالبيان حتی
یعرف مطالبه او عقائده وانت تصدقنی فی ذلك لو تكون
من الصادقین وفي غیرتک المجالس ما دخلت لترا بی
اویرانی غیرک معذک کیف افتريت علی ما سمعت منی
الی ان جعلتمونی مسجوناً فی هذه الارض البعید (ادرنه)
..... قتلتم الذی ما تحرق وجهه عن وجه الله العلی
العظیم (حضرت نقطه) فلما قتلتموه قام احد من احبائه
علی القصاص ولن یصرفه احد واختفی امره من کل ذی روح
وقضى منه ومضى اذاً یشیخی بان لا تلوموا احداً فی
ذلك بل لوموا انفسکم .

اوضاع اقامت حضرت بهاء الله

در اسلا میسول

و در لوح خطاب شیخ نجفی اصفهانی نوله الا عزاین
مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیر الدوله میرزا حسین خان

غفر الله شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل و روش
 این مظلوم را در آستانه (اسلامبول) و اقوال و اعمالش
 را ذکر فرموده ایم و روش مهماندار دولت حاضر و مارا به مجلسی
 که مامور بود برده فی الحقیقه کمال محبت و عنایت از جانب
 دولت نسبت باین مظلومان ظاهر و مشهودیم دیگر شاهزاده
 شجاع الدوله و میرزا صفا بنیابت مرحوم مغفور مشیر الدوله
 وزیر مختار تشریف آوردند و همچنین بعضی از وزرای دولت
 علیه از جمله مرحوم کمال پاشا و بعضی دیگر و این مظلوم
 متوکلا علی الله من غیر ذکر حاجت و مطلبی چهار شهر
 در آن ارض بوده و اعمالش نزد کل معلوم و مشهود لاینکرها
 الاکل مبغض کذاب من عرف الله لم یعرف دونه دوست
 نداشته و نداریم امثال این امور را ذکر نمائیم بعضی
 از بزرگان ایران هر هنگام وارد آن مدینه شدند در بخت
 ها لاجل شهریه و انعام کمال جد و جهد را مبذول
 داشتند و این مظلوم اگر سبب اعزاز نبوده علت ذلت
 هم نشده و این عمل حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه
 نظر بدوستی این مظلوم نبوده بلکه نظر بمقتضیات حکمت
 و خدمتی که مرا در نظر داشته اند بوده .

نا موافقتها ی دولت عبدالعزیز
عثمانی و شدائد تبعید حضرت
بہاء اللہ از اسلا مبول یاد رتہ

واضح حضرت بہاء اللہ در حورۃ الملوك قوله الاعلى
ان یا سفیر ملک الباريس انسیت حکم الکلمۃ ومظاهرها
التي سطر فی الانجیل الذی ینسب بیوحنا وغفلت عما
وصاک بہ الروح فی مظاهر الکلمۃ وکتبت من الغافلين وان
لم یکن كذلك کیف اتفقت مع سفیر العجم فی امرنا الی
ان ورد علینا ما احترقت عنه اکباد العارفين وجرت —
الدموع علی خدود اهل البقاء وضجت افئدہ المقربين
..... ان یا ایہا الملوك قد قضت عشرين
وکنا فی کل يوم منها فی بلا جدید وورد علینا مالا ورد علی
احد قبلنا ان انتم من السامعین بحیث قتلونا وسفکوا
دما ثنا واخذوا اموالنا وھتکوا حرمتنا قل ای
ورہی لا اعلم حرفا الا ما علنی اللہ بجودہ وانا نقرب ذلک
ونکون من المقربين قل یا ایہا الوکلاء ونساء لون
عما فعلتم فی ایامکم وفرطتم فی امر اللہ واستکبرتم علی
اولیائہ بعد الذی ورد واعلیکم بصدق مبین وانتم شاورتم
فی امرہم واخذتم حکم انفسکم وترکتم حکم اللہ المہیمن

القديس اكان من اصولكم بان —
 تعذبوا الذى جاءكم بامركم وتخذلوه وتؤذوه فسى
 كل يوم بعد الذى ما عصاكم فى اقل من آن ويشهد بذلك
 كل من سكن فى العراق ومن ورائه كل ذى علم عليم فائصفوا
 فى انفسكم يا ايها الوكلاء باى ذنب اطردتمونا وبساى
 جرم اخرجتمونا بعد الذى استاجرناكم وما آجرتهمونا
 قوالله هذا لظلم عظيم الذى لن يقاس بظلم فى الارض
 وكان الله على ما اتول شهيد هل خالفتم فى امركم
 او يا لوزراء الذين كانوا يحكموا فى العراق فاسا لبرا
 عنهم لتكوتن على بصيرة فينا فلما وردنا المدينة (اسلامبول)
 وجدنا رؤساءها كالاطفال الذين يجتمعون على
 الطين ليلعبوا به وما وجدنا منهم من بالغ لتعلمه ما علمنى
 الله ونلقى عليه من كلمات حكمة متبع ولذا يكتا عليهم
 بعيون السرلارتكايهم بما نهوا عنه واغفالهم عما خلقوا له
 وهذا ما شهدناه فى المدينة واشتتاه فى الكسباب
 ليكون تذكرة لهم وذكرى للاخرين فاعلم
 يا ناجتنا بامركم ودخلنا مدينتك بعزميين واخرجونا
 عنها بذلة التى لن تقاس بها ذلة فى الارض ان انت
 من المظلمين وان هبوتنا الى ان اء خلونا فى مدينته
 (ادرسه) التى لن يدخل فيها احد الا الذين هم

عصوا امرک وکاتوا من العاصین بعه الذی —
 عصیناک فی اقل من آن فلما سمعنا امرک اطعناه وکنا
 من المطیعین ومارعوا فینا حق الله و حکمه ولا فیما نزل علی
 الانبیاء والمرسلین وما رحموا علینا و فعلوا بنا ما لا فصل
 مسلم ولا مومن علی کافر وکان الله علی ما اقول شهید
 وحين اخراجنا عن مدینتک حملونا علی خدور التي تحصل
 علیها العباد اثقالهم واوزارهم (گاری های بارکشی) کذلک
 فعلوا بنا ان کان حضرتک من المستخیرین واذ هیوننا
 الی ان اوردونا فی بلدة العصاة علی زعمهم فلما وردنا
 ما وجدنا فیها من بیت لنسکن فیها لذا نزلنا فی محل
 الذی لن یدخل فیها الاکل ذی اضطراب غریب (رباط
 وکا روانسرا) وکنا فیها ایاما معدودة واشتد علینا
 الامر لضیق المكان لذا استاجرنا بیوت الذی ترکوها
 اهلها من شدة بردها وکانوا من التارکین ولن یسکن
 فیها احد الا فی الصیف وانا فی الشتاء کنا فیها لن النازلین
 ولم یکن لاهلی ولذینهم کاتوا معی من کسوة لتقیهم عن
 البرلونی هذا الزمهریر.

و در لوحی فوله الاعلی یالیت کت حاضران لکذی العرهر
 اذا شرقنا من افق الله بسلطان مبین وحين اخراجنا
 عن المدینة التي کنا فیها بظلم عظیم ورايت قدرة الله

بمینهک و سمعت آیاته باذنک و فی تلك الايام نزلت —
 آلیات جهره بین ملا الانشاء وان ریک لهوالمقتدرالقدر
 الی ان وردناشاطی البحر حضر بین یدینا
 احد من رؤسا العسکره اذا نطق لسان القدم و اخبره
 بما یظهر من بعد من لدن علیم خبیر تدانقلب حاله
 کاد ان یبکی تلقاء الوجه کذلک قضی الامر من لسن
 علیم خبیر .

تبعیت از ادرنه برای عکا و شدائد
 در سفر دریای و سجن عکا

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بصدراعظم دولت
 عثمانی است توله الاعلی بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن
 مفسد و مقصر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات
 چه تفصیر نموده اند جمعی که اید در مالک
 شما مخالفتی ننموده اند چنین نفوس را تاراج
 نموده اید و آنچه داشتند بظلم از دست رفت بعسد
 که امر بخروج اینغلام شد بجزع آمدند و نفوسی که مباشر
 نفس اینغلام بودند مذکور دالجت که باین نفوس حرفی
 نیست و حرجی نه و دولت ایشانرا تفی ننمود اگر خود
 بخواهند یا شما بیایند کسیرا با ایشان سخنی نه این

این فقراء خود مصارف نمودند و متوکلین علی الله مرة اخرى باحق هجرت کردند تا آنکه مقر حبس به احصن عکا شد و بعد از ورود ضباط عسکریه کل را احاطه نموده اناثا و ذکورا صغیرا و کبیرا جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی بفکر این فقراء نیفتاد و حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود چند یست که میگذرد و کل در قشله محبوس و حال آنکه پنج سینه در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه اینعباد در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبای الهی بدست خود خود را فدا نمود نتوانست اینمظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند معلم است بر جمعی از اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه چه مقدار مشقت وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبا را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام یکی از انچهار نفر که موسم عبید الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلم نیست که حال او چه شد این ریحی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و معذک اکثرا

تنموده اید هر یوم مامورین حکمی اجرا میدارند و هنوز
منتهی نشده در کل لیالی و ایام در مکر جدید مشغول
اند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان با سراه
میدهند و احدی قادر بر اکل آن نیست .

و در لوحی دیگر قوله الاعز بسم الله الاقدس الاعلى
قد غدر شیاطین البیان فی امر ربهم الرحمن و احنا لوالی
ان اشتعلت نار الافتنان و اراک و ابذلک اطفا نور الله
فی مملکتہ و اخمد نار الله بین بریتہ و قد رجع مکرهم
علیهم اول مرة و قد وجدوا انفسهم من الخاسرین و ذلک
هو الخسران المبین .

و در لوح رئیس قوله الاعلى اعلم یا عبدنا اصبحنا ذات
یوم وجدنا احباء الله بین ایدی المعاندين اخذ
النظام کل الابواب و منعوا العباد عن الدخول و الخروج
و کانوا من الظالمین و ترک احباء الله و اله من غیر
قوت فی اللیلہ الاولى کذلک قضی علی الذین خلقت
الدنیا و ما فیها لانفسهم اف لهم للذین امر و هم بالسوء

سوف یحرق الله اکبادهم انه اشد المنتقمین و رحف الناس
حول البیت و یکی علینا الاسلام و النصری و ارتفع نحیب
الهکاء بین الارض و السماء بما ارتکبت ایدی الظالمین
انا وجدنا ملائکة ابن اشد بکاء من ملل اخری و فی ذلک

لآيات للمتفكرين وفدى احد من الاحياء بنفسه وقطع
حنجره بيده حيا لله .

و در لوحى ديگر قوله الاعلى فاعلم قد اخرجونسا
المشركون من ارض السرو فدى احد نفسه فى سبيلى
بحيث قطع حنجره بيده واذا استوى يحرالا عظم عيسى
الفلك تبذ احد نفسه فى اليم خوفا لفراقى وفدى العنبر
روحى حين الذى كان مكبا على رجلى الى ان ادخلونسا
اخرى البلاد فى هذا السجن البعيد .

وقوله الكاشف للرموز والا سراريسم الله الاقدس
العلى الاعلى فاعلموا يا اهل البيان بان الشيطان (سيد
محمد اصفهانى) اتحد مع شيطان العجم وغدروا فسى
امر ربهم الرحمن وكتبوا رسائل باسم احد من احبائى وفيها
كتبوا ما اراء وافيعا يضطرب منه الملل والدول ثم احتالوا
الى ان بلغت الرسائل الى الامم واشتغلت نار الفتنة

والبلاد وهاجت ارياح السطوة والقضاء واخذوا
الشيطان والذين معه من قبلنا وبعد ابتلائه كتب الى
شيطان العجم انى كنت معك فاحفظنى من هذه الفتنة
الدهماء انه قال لا مهرب لك انى برئى منك اذا —

ظهرت شمس كلمة التى اشرقت عن افق قم صحت رسول الله
قال وقوله الحق اذ قال الشيطان للانسان اكفر

فلما كفر قال انى برئى منك .

وقوله الاعلى اذا دخلونا هذا المقام اشتد علينا الامر
على شىء ان لا يذكر بالبيان ان ربك لهو العليم الخبير
يزداد اربابا ليلاءنى يوم
فى كل يوم ينعمون الناس عن الحضور فى هذا المنظر الكرم
وفى يوم ينادون مع احباء الله و ينعمونهم بالظلم عن
الترجى الى حوائجهم الا اتهم من اصحاب الجحيم وفى يوم
يتمسكون بامر اخر الا انهم من الذين ظلموا فى الاعصار . .
. واذكروا ان دخل نبيل مع اخويه مقبلا الى رب
العالمين اخذوا الى الباب بما اوحى الدجال (سيد
محمد اصفهانى) فى صدور الظالمين لما دخلوا مقر الحكم
فقبل نجد منكم نفحة الرضوان ومن وجوهكم نضرة الرحمن
ليس لكم مقر عندنا ان اخرجوا فى الحين قال اما سمعتم
اكرموا الضيف فبهت الذى ظلم قال اخرجوه عن المدينة
كذلك امرنا من رئيس الفاسقين ورد على النبيل نبيل
على (آنا محمد على قائمى) ومن معه كما ورد عليه
ان ربك لهو العليم البصير .

وقوله الاعلى ان الشيطان (سيد محمد اصفهانى)
قعد على المراصد (مراقب دروازه عكا) اذ دخل احد
قاصدا مقر المقصود (سجن عكا) يخبر باب الحكومة فا سال
الله بان يبعث من يكفى شره انه على كل شئ خير .

و قوله الاعلى قدممت ثلاثة اشهر متواليات و ما دخلنا
الحمام كذلك ورك على الفلام من الذين كفروا بنعمة الله
بعد انزالها .

و قوله الاعلى در بعضی از لیالی و ایام اسرای عالم
و مظلومهای امم یی قوت شب را بروز آورده اند و روز را
بشب .

و قوله الاعلى طوبى لك بما فزت و فزت ربك الرحمن اذ
اشرق من افق السجن سلطان مبين و دخلت باب الذى
من اراده اخذ بالظلم بما اوحى الشيطان فى صدور القافلين
و قد طمسنا عين الذين ارادوا المنع و ادخلناكم بقوة من
لدا نا ان ربك لهو المقتدر القدير .

ارسال شكوى بنا بلأون

مسموم

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ محمد تنفی
نجفی اصفهانی است قوله الاعلى بلا یائی براین مظلوم وارد
که شبه آنرا عیون مشاهده نموده و در اظهار امر بهیج وجه
توقف ننمود و بحضرات ملوک و سلاطین ایدهم الله تعالی
القا نمود آنچه راکب سبب آسایش و اتحاد و اتفاق و
عمار عالم و راحت امم است از جمله دو کلمه از ناپلین -

ثالث اصفاشد و آن سبب شد که در آورده لوحی با و ارسال نمودیم جواب فرمودند و بعد از ورود در سجن اعظم از وزیر ایشان نامه و دستخطی رسید اول آن بخط عجمی و آخر آنرا بخط خودشان مرقم داشته بودند و اظهار عنایت فرموده بودند و مذکور داشتند که نامه را حسب الخواهش رساندم و الی حین جوابی فرموده اند و لکن وزیر مختار خودمان در علیه و فو تسولوس آن اراضی سفارش نمودیم هر مطلبی باشد اظهار فرمائید اجرا میگرد و ازین بیان ایشان معلوم شد مقصود ایتعمد را اصلاح امور دانسته اند لذا آیتی باسم ایشان در سوره هیکل نازل بعضی از آن ذکر میشود تا - آنجناب بدانند که ما را اینمظلم لله و من عند الله بوده یا ملک یارس نبئی الفیسر ان لایدق التوافیس تالله الحق قد ظهر النا قوس الافخم علی هیکل الاسم الاعظم تدقه اصابع مشیه ریک العلی الاعلی فی جبروت البقاء بسمه الابهی - (الی آخره) و امر نمودیم یکی از ملا حضرت روح این لوح را ارسال دارد و او ذکر نمود لوح و ترجمه آنرا ارسال داشتیم العلم عند الله العزیز العلم .

الواح مکتوبه و لوح سلطان

از حضرت بها الله قوله الاعلی قل ان المشرکین نقضوا

عهد الله وميثاقه وان دخلونا في السجن بظلم مبين فلما وردنا
اردنا ان نبليح الملوك وسالات الله المقدر العزيز العظيم و
منهم ملك المعجم كشفنا له جمال الامر وعرفناه نفسنا
بعد الذي اخترنا احداً من الاخيار ونفخنا في قلبه
روح القدرة والاقدار وارسلناه اليه ككرة النار بلوح من -
لكن ريك العزيز القدير وفيه بينا ما اكتسبت يداه
وما ارتكبه ملك الروم ليعلم ان البلاء لم يمنع البها عما اراد
مالك الاسماء ولم يخوفنا سطوة الذين كفروا بالله العزيز
الحميد وبه نفخنا في صور القدرة مرة اخرى واضطرب منه
كل جبار عنيد وفيه نزل من التصايح والمواظ ما تستيقظ به
افئدة الراعدين قد نزلنا فيه من كل شان بياناً شافياً طوي
لمن يقروءه ويتفكر في اشاراته لعمري انه يكفي العالمين لو
نزلت كلمة منه على الجبال لتطير من الشوق الى الله العزيز
الجميل انا ما اردنا منه الا اظهار سلطنة الله وعظمته و
انتشار امره وظهور استقلاله بين عباد المرييين وما
تركنا فيه لاحد من عذر ان اقره وكن من الشاكرين قل يا ملا
الارض تفكروا انا نزلنا في اللوح لرئيسكم بان يجمعنا وعلما
العصر ليظهر امر الله وحجته لكم انه ارتكب ما ناح به سكان
الملوك انتم بعد ذلك يا امر تتمسكون والى من تذهبون
ان انصفوا ولا تكونن من الظالمين وكذلك اردنا في العراق

ان نجتمع مع علماء العجم لما سمعوا فروا وقالوا ان هو الا ساحر
مبین .

وقوله الاعلى اين ايام بعد از ورود سجن اعظم
ارادة الهیه بان تعلق یافت که جمیع بریه را بشا طی
احدیه مجدداً باعلی النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر
نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سما مشیت -
نازل و هر کدام با سعی موسم الاول بالصیحه والثانی -
بالقارعه و الثالث بالحاقة و الرابع بالساهرة و الخامس
بالطامة و كذلك بالصاخة والازفة والفرع الاکبر و الصور و
الناقور و امثالها از اول ابداع تا حاجنین تبلیغی
جهرة واقع نشده ظهور قبل و مبشر جمال و لوح فرستاده
بودند نظر بمصلحت اصل امر را ستر فرمودند
و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهرة نشده بود لذا از مشرق
مشیت اشراق شد آنچه لم یزل مراد الله بوده تعالی
هذه القدرة التي اشرقت واحاطت العالمین .

اوضاع و احوال میسر یحیی

ازل

از حضرت یها الله در کتاب هدیه است قوله الاحلی

حسب الامر دولت ایران بعراق تشریف آوردند و میرزا

یحیی بعد از مقدمه ارض طار فرار نمود به عراق آمد قسـ
 یا ایها المشرك ان الذی انفق روحي فی سبیل الله وکان
 بین یدی الناس وورد علیه فی کل حین سهام القضاء و ما
 لم یحصها احد الا الله الملك العليم الخیر و قام علیه اکثر
 الناس حتی انام التی کان فی العراق و فی کل یوم ینادی
 منهم بان یاخذوه ویرسلوه الی ارض الطاء و منهم من
 قال سوف یغرقونه فی الشط و منهم من قال ینقیه الدولة
 و کان علی ذلک شهید و علیهم و بکت علیه عیون کل الاشیاء
 بما مسته البلاء و الضراء و انک کتبت ما کتبت الالعة
 الله علی الکاذبین کل اشیاء شاهد و گواه اند که در سنین
 توقف در عراق ابداً امید جان نبود و در کل حین بیلایای
 جدید مبتلا فوالله برین ظهور مع وصایای نقطه
 بیان جل اعزازه بلا یائی وارد شده که بر احدی از مظاهر
 قبل وارد نشده بلا یائی برین ظهور وارد گـ
 احادی محضی آن نه الا الله چنانچه در توقیع جناب
 جود علیه بها الله یك آیه نازل که والله کبدا هبیل آفاق
 را گداخته فوله جل کبریا و انه انک رأیتنی و عاشرتنی و عرفت
 بحر سگونی و جبل اصطباری فکر ما اقامنی علی الصیحه
 بین السموات و الارضین در دوازده سنه توقف در عراق
 جمیع میدانند که چقدر جد و جهد فرمودند تا آنکه بعضی

فواحش را از مابین این طائفه برداشتند و اگر هم نمودن بالله
 بعضی مرتکب شده اند در ستر بوده فوالله یا غافل مطلع
 نیستی که برچه مفری این اعتراضات نموده لو تعرف لتهلك
 نفسك فی الحین علت و سبب اعظم کدورت جمال ابهتی
 از میرزا یحیی و الله الذی لا اله الا هو این بوده که در
 حرم نقطه اولی روح ما سواء فدا تصرف نموده باینکه در
 کل کتب سماوی حرام و بیشری او بمقامی رسیده که مخصوص
 زرجات خود را در مکتوبات خود حرام نموده معذلك دست
 تعدی بحرم مظهر ملک عالم گشود ه فاف له و لو فائه
 و کاش بنفس خود قناعت مینمود بلکه او را بعد از ارتکاب خود
 وقف مشرکین نموده بعد از ورود این ارض
 جمال مبارك و حضرت کلیم و میرزا یحیی هریک در بیت -
 علیحدہ مقر داشتند و این ارض محلی نیست که نفسی بنفسی
 ظلم نماید و ظلمی را که مشرک بالله ارتکاب نمود در وقتی
 بود که تفریق واقع نشده بود و بعد از ظهور مانی صد ره
 تفصیل و تفریق واقع چنانچه ذکر شد و ابداً دیگر ملاقات
 نشده و گفتگوی لسانی بعیان نیامده فاسئل من اهل تلك
 الارض لتبینه الى الصديق سیل .
 و در کتاب اقدیر است قوله جل و عز قل یا مطلع الاعراض
 دع الاعراض ثم انطق بالحق بین المخلق تالله قد جرت

دموعی علی خدودی بما اراك مقبلا الی هواك ومعرضا
عما خلقتك و سواك اذكر فضل مولاك اذ ربیناك فی اللیالی
والایام لخدمة الامر اتق الله وكن من التائبین انسی
اشتبه علی الناس امرك هل يشتبه علی نفسك خذ عن الله
ثم اذكر اذ كت قاتلا لک العرش وکتبت ما القیناک من
آیات الله المهیمن المقتدر القدير ایاک ان یضعک الحمیة
عن شطر الاحدیة توجه الیه ولا تخف من اعمالک انه یغفر
من یشاء بفضل من عنده لا اله الا هو الغفور الکریم انسا
ننصحک لوجه الله ان اقبلت فلتنفسک وان اعرضت ان ربک
غنی عنک وعن الذین اتبعوک یوهم مبین قد اخذ الله من
افواک (واقعہ) سید محمد اصفہانی در عکایا فارجم الیہ
خاضعا خاشعا متذللا انه یکفر عنک میثاتک ان ربک لہو
التواب العزیز الرحیم .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفہانی قوله الاعلی
بعد از ورود در عراق بامر حضرت پادشاه ایران ایدہ الله
دوماہ او ازید فاصله میرزا یحیی وارث شد ذکر نمودیم ما را
حسب الامر باینجا فرستادند تو خوب است در ایران باشی
و میرزا موسی اخوی را میفرستم بطرف دیگر چه کہ اسم شما
در دیوان نیامده میتوانید بخند^{بخت} متی قیام نمائید بعد این
مظلوم دوسنه منقطعاً عن العالم هجرت کرد از بغداد بعد

از رجوع مشاهده شد توقف گردش و سفوف و عهد و تاخیر مانده اینمظلوم بسیار محزون شد مخصوص
چند نفر معین نمودیم بر جمع آثار نقطه و بعد از جمع میرزا یحیی و میرزا وهاب خراسانی که میرزا جواد معروف بود این در را در محلی جمع نمودیم و دود و کتب حضرت نقطه را حسب الامر نوشته و تمام نموده اند اینمظلوم از کثرت مراد با ناس کتب را ندیده و از آثار نقطه بصر ظاهر مشاهده ننموده و این آثار نزد اینک و بود که هجرت واقع شد و فرار شد میرزا یحیی این نوشتجات را برداشته بشطر ایران توجه نماید و در آن ارض انتشار دهد و این مظلوم حسب الاستدعا وزاری دولت علیه بآن شطر توجه نمود و بعد از ورود در موصل مشاهده شد میرزا یحیی پیش از حرکت مظلوم رفته و منتظر است باری کتب و آثار در بغداد ماند و او خود بشطر علیه توجه نمود و جز اینعبان شد حال حق شاهد است بر این مظلوم چه گذشت چه که بعد از زحمتهای زیاد آثار را گذاشت و خود بمهاجرین پیوست مدتها این مظلوم باحزان نا منتنا هیه مبتلا تا انکس بقدری که غیر حسیق کسی آگاه نیست آثار را بمقام دیگر و ارض دیگر فرستادیم چه که در عراق عرب باید اوراق را در هر شهر ملا حظک نمود والا از هم میریخت و ضایع

میشد و لکن الله حفظها وارسالها الى مقام قدره الله من قبل انه هو الحافظ المعين هرجا این مظلوم رفت میرزا یحیی از عقب آمد و لکن در سر سید اصفهانی او را اغوانمود و عمل نمودند آنچه را که سبب فزع اکبر شد .

وقوله الابین سید محمد یگی از خدام بوده در ایامی که - حسب الخواهد دولت علیه عثمانی بآن شطرتوجه نمودیم همراه بوده بعد از وظاهر شد آنچه که لعمرا لله قلم اعلی گریست و لوح نوحه نمود لذا طردش نمودیم و بعیرزا یحیی پیوست و عمل نمود آنچه را که هیچ ظالمی ننمود ترکناه و قلنا اخرج یا غافل بعد از ظهور این کلمه بمولوی خائنه رفته با آنها بوده الی ان جاء - امر الخروج .

و در لوح خطاب بشیخ سلمان قوله الاعلی ضرب مقام رسید مقام عزّی را که اگر جمیع ماکان بوخوان نعمتشر حاضر شوند و السیسی آخر لا آخر از آنچه موجود است متفهم گردند ابدای کسی را - حرفی نه نسبت بخل دادند و باطراف نوشتند که شهر - عارا قطع کردند .

و در عناجاتی است قوله الاعلی فلما علت کلمته و ظهرت عظمته و لاح امرک و سلطانک خرجوا عن خلف السّتر بغیا علی نفسک و اعراضا عنک الی ان ارادوا قتلی .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است خطاب بحاجبی

میرزاها دی دولت آبادی در حق میرزایحیی قوله الاعلی
 نفسی که يك لطمه درد نیا نخورد و همیشه پنج نفس از
 اماء الله نزدش بود ما و را مظلوم میگوئی و حق که از اول عمرتسا
 بحال دست اعداء بود و وبیدترین عذابهای عالم معذب گشته
 باونسبت داده آنچه را که یهود در حق مسیح نگفتند اسمع
 نداء المظلوم ولا تکن من الاخسرین حضرت دیان که
 بقول نقطه روح ماسواه فداء مخزن امانت حق جل جلاله و
 مکن لالی علم اوست او را بظلمی شهید نمودند که ملا اعلی
 گریست و نوحه نمود و اوست تفسیکه علم مکنون و مخزون را
 باو تعلیم فرموده و در اوودیمه گذاشته بقولان یا اسم الدیان
 هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و آتیفاک عزّا من عند الله
 اذعین فوادک لطیف تعرف قدره و تعزّیهاه و قد منّ الله
 علی نقطه البیان بعلم مکنون مخزون ما نزل الله قبل ذلك
 الظهور و هو اعزّ من کل علم عند الله سبحانه و قد جعله حجة
 من عنده بمثل ما قد جعل الایات حجة من عنده انتهی
 آن مظلوم که دارای خزینه علم الهی بود مع جناب میرزا
 علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته و جناب
 آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر بفتوای میرزا کل را شهید
 نمودند باها دی کتابش نزد توحّا ضراست آنکه اسمش را —
 مستی قظ گذارده بخوان اگر چه دیده و لکن مکرم مشاهدۀ نا

لعلك تتخذ لنفسك فيهما الصدق مقاماً رفيعاً وهمجئین آقا
 سید ابراهیم که درباره اثر از قلم نقطه^۱ اولی این کلمات جاری
 قوله تعالی : (ان یا خلیلی فی الصحف وان یا ذکری فی —
 الكتب من بعد الصحف وان یا اسی فی البیان) انتهى او —
 و بیان را ابوالشرور و ابوالدواهی نامیده حال انصاف ده که
 بر این مظلومها چه وارد شده مع آنکه یکی در خدمت مشغول
 و دیگری بر او وارد باری لعمر الله با عملی عامل بوده که قلم حیا
 میکند از ذکرش قدری در عصمت نقطه^۲ اولی تفکر کن ملاحظه نما
 چه ظاهر گشته و قتی که این مظلوم از هجرت دو ساله که در صحرا
 و جبال سالک بود و بسبب بعضی از نفوس که مدتها در بیابانها^۳
 دیدند رجوع بدار اسلام نمود میرزا محمد علی نامی رشتی
 بحضور آمد و امام جمعی بکلمه^۴ نطق نمود درباره^۵ عصمت
 آنحضرت که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود سبحان الله
 چگونه راضی شدند که باین خیانت اعظم تمسک جستند باری
 از حق من طلیم که عامل را توفیق بخشد بر توبه و انابه انسه
 هوالموید الحکیم و جناب دیان علیه بها^۶ اللعور حمته بحضور
 فائز مطابق آنچه از قلم حضرت نقطه^۷ اولی ظاهر شد .
 وقوله الاعلی یفتخرون بخاتمک و ضربه علی الالواح لاثبات
 ریاساتهم بعد الذی اتی ارسلنا لیهم لعل یتشعرون .

شهادات و بیانات

و نیز قولها لا علی لوارد تم قدرت الله اثها قد اشرقت عن افسق
 مشیه ربکم العلی العظیم وان ارد تم ما یعجز عنها العباد
 فانظروا فی کل ماضی من عنده ثم اسئلوا العراق والمدینة
 التي جعلها للعصر ثالا سمه الاعظم ان انصفوا ولا تکسوتم
 من الخافلین وان ارد تم الایات ملئت شرق الارض وغربها .

و نیز در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است در مازندران
 ورشت جمع کثیری را بیدترین عذاب معذب نمودند از جمله
 حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افسق
 سماء تسلیم بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را —
 بردند . . . در اشران و تجلی نیر انقطاع که از شطرا علی
 قلب ملا علی جان اشراق نمود نظر نمائید تفحات کلمه علیا
 و اقتدار قلم علی بشاءنی جذ بش کرد که میدان شهادت و ایوان
 عشرت نزدش یکسان بل الاولى اولی .

وقوله الاعز و در ارض صاد نار ظلم مشتعل بشاءنی که هر
 منصفی نوحه نمود لعمرک از مدائن علم و معرفت تحیب و بکساء
 مرتفع بقسمی که اکباد اهل بر و تقوی محترق نورین نیست
 حسنین در آن ارض را یگان جان عدا نمودند . دولت و ثروت و
 عزت ایشانرا منع ننمود الله یعلم ماورد علیهما والقوم اکثرهم
 لا یعلمون و قبل از ایشان جناب کاظم و من معه و در آخر

حضرت اشرف و همچنین در عهد سردار عزیزخان جناب
عارف بالله میرزا مصطفی و من معه در حضرت بدیع
که حامل لوح حضرت سلطان بود تفکر نما که چگونه جان داد
..... حضرت نجفعلی را اخذ نمودند و با کمال جذب و
شوق قصد مقام شهادت نمود در جناب ابا بصیر
سید اشرف زنجانی تفکر نمائید ام اشرف را حاضر نمودند که
ابنش را نصیحت نماید ترفیب نمود الی ان فازا بالشهادة الكبرى
..... در ابا بدیع تفکر نمائید آن مظلوم را اخذ نمودند و
بسبب و لعن این مظلوم امر کردند و لکن بعنايت الهی و رحمت
ربانی شهادت اختیار نمود در حضرت سید اسمعیل
علیه سلام الله و غایتی نظر نمائید که قبل از فجر باب بیت رابا
عمامه خود جاروب نمود و بعد در کار شط مقیلا الی البيت
بدست خود جان نثار نمود .

و در مناجاتی برای ایام صیام است و بلغوا فی الشقوة الی مقام
کتبوا بانه نسخ البیان بعد الذی بنفسی ظهر حکم البیان .
و قوله الاعلی درمازندران جمع گیری از عباد الله را تمام نمودند
حاکم بمفتریات جمع را تاراج کرد از جمله ذکر نمود حضرات
اسلحه جمع کردند و بعد از تفحص ملاحظه شد يك لوله تفنگ
من غیر اسباب بود . (راجع به ملا علی جان ماه فرو زکسمی
مازندرانی و اهل آن قریه است) و قوله الاعلی یا شیخ زمام

امور بقوت الهی و قدرت ربانی اخذ شده بود اخذ عزیز مقتدر
 احدی قادر بر فساد و فتنه نبوده حال چون قدر عنایت و
 الطاف راندا ناستند بجزای اعمال خود مبتلی شده و میشوند
 و مأمورین نظر بحرکت سری حبل معدود در جمیع جهات حزب
 مخالف را تحریک و تائید نموده اند و در مدینه کیره —
 (اسلامبول) جمعی را بر مخالفت این مظلوم برانگیختند و امر
 بمقامی رسیده که نفوس مأموره در آن ارض تمسک نمودند
 بآنچه سبب ذلت دولت و ملت است یکی از سادات بزرگوار
 که نزد اگری از منصفین معروف و عملش مقبول و —
 تجارتش مشهور بیروت توجه نمود نظر بدوستی آنجناب باین
 مظلوم از سیالیه برقیه بمترجم خبر دادند سید مذکور با آدم
 خود وجهی از نقد و غیره سرقت کرده اند و بعدا توجه
 نموده اند و مقصود از این حرکت ذلت این مظلوم بود
 جناب حاجی شیخ محمدعلی علیه بهاء الله الابدی از تجار
 معروف بوده اگری از اهل مدینه کیره او را میشناسند در —
 ایام اخیر که سفارت ایران در آستانه در سر بر تحریک
 مشغول آن مقبل صادق را پریشان دیده اند تا آنکه —
 شبی از شبها خود را در بحر انداخت و از قضا جمعی از
 عباد حاضر و او را اخذ نموده اند و این عمل را هر حزبی
 تعبیری نمود و ذکری کرد تا آنکه مره آخری شبی از شبها

در جامعی رفته و خادم آن محل ذکر نمود این شخص شب را —
 احیا داشت و تا صبح بمناجات و دعا و عجز و ابتهال مشغول
 و بعد ذکرش قطع شد و این عبد توجه و مشاهده شد روح را —
 تسلیم نموده و شیشه خالی نزدش دیده شد مشعر بر اینکه
 سم خورده باری بکمال تحیر قم را اطلاع داد و دو وصیت نامه
 از او ظاهر شد اما اول مشعر بر اقرار و اعتراف بروحدانیت حق و
 تقدیس ذاته تعالی عن الاشباه و الامثال و تنزه کینونته عن —
 الاوصاف و الاذکار و الاقوال و الاقرار بظهور الانبیاء و الاولیاء و
 الاعتراف بباکان بر قوما فی کتب الله علی الوری و در ورقه دیگر
 مناجاتی عرض کرده .

و قوله الاعلی و همچنین در شهادت حاجی محمد رضا در مدینه
 عشق تفکر نمائید ظالمهای عالم برین مظلوم وارد آوردند آنچه
 را که بعضی از ملل خارجه گریستند و نوحه نمودند چه که از
 قرار مذکور و معلوم سی و دو زخم برجسد مبارکش وارد بعدلک
 احدی از امر تجاوز ننمود و دست در نیاورد در هر حال حکم
 کتاب را بر اراده خود مقدم دانستند مع آنکه در آن مدینه
 جمعی ازین حزب بوده و هستند استعدا آنکه حضرت سلطان
 ایدۀ الله تبارک و تعالی درین امور بنفسه تفکر فرمایند و بعدل
 و انصاف حکم نمایند مع آنکه در اکثری از بلاد ایران درین
 سنین اخیره ابن حزب گشته شدند و نگشتند مشاهده میشود

بعضای افتده بعضی زیاده از قبل ظاهر و از سید اعمال
شفاعت مظلّم ها از اعداء نزد امراء بوده البته بسمع بعضی
رسیده که حزب مظلّم در آن مدینه نزد حاکم از قاتلها
شفاعت نمودند و تخفیف طلب کردند فاعتبروا یا اولیای
الایصار.

و در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله الاحلی و این -
مظلّم در دیار غربت جمیع عالم اند که کلّ ملوک معرض و جمیع
ادیان مخالف حال معلّم است چه بلایائی وارد شده و
میشود مثلاً اگر به نفسی گفته شود لا تشرب الخمر و لا تقبل
مالاً اذن به الله فوراً قیام می نماید به مفترباتی که شبه آن
در ارض تصور نشده چنانچه دو نفس خبیثه را بعد از ارتکاب
منهیات لا تحصی طرد نمودیم قسم بافتاب عز تقدیس بطغیان
ظاهر شدند که شبه آن در ابداع ظاهر نشده جمیع افعال
مذمومه منهبیه خود را در نزد جمیع اهل بلد بحق نسبت
داده اند علیهم ما علیهم .

و در آثار حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز جمال مبارک
روحی لاحبائه الفداء در هر ساعتی جام بلا نوشید از -
ایوان بزدان افتاد و سرگردان بکلّ جهات گشت و ادیت
شدید در طبرستان بیای مبارک رسید و سَمّ نقیع داده شد
گاهی بعراق نفی شد و گاهی بسقلاب و بلغار افتاد گاهی در

سجن حکام سجون شد .

و قوله العزيز آثار زهر همیشه در د و پهلوی مبارک ظاهر بود
(مستوصیت حضرت بهاء الله در انبار طهران و در ادره)
و از آن حضرت در خطاب بمحفل روحانی طهران است قوله العزيز
شخصی در اینجا است مستنطق یاسین نام مدت ده پانزده سال
است که در اینجا مستنطق است این شخص را نهایت احترام
و رعایت می نمودم و انعامات گنیزه مخفی گم باو میکردم حتی
وقتی شکایت از تأخیر معاش و موجب نمود سه ماه متعاقباً
اعانت معاشیه باو شد بعد روزی در نزد این عبد آمد و گفت -
شما چند نفر از هواداران خویش را بقصر بفرستید تا با -
هواداران اخوی میرزا محمد علی منازعه نمایند و مضاربه کنند بعد
من هواداران میرزا محمد علی را در تحت استنطاق مجرم و متهم
مینمایم و حبس می گم من ملاحظه نمودم با وجود نهایت رعایت
جنین دسیسه و وسوسه می نماید که در میان طرفین مضاربه و
مقاتله حاصل گردد بعد طرفین را در تحت استنطاق گرفته
انتفاع زیادی نماید با وجود این محبتها جنین خیانتی در خاطر
دارد لهذا من بالمره معاونت حتی معاشرت را باو قطع نمودم
این وسیله در دست اخوی میرزا محمد علی افتاد دید این شخص
از من مکر است فوراً با او ارتباط یافت و چون آن شخص -
مستنطق با جمیع درین بلد نهایت ارتباط و الفت دارد -

علی الخصوص علماء لهذا بامیرزا محمد علی شب و روز مجالس
و معاشر شدند و اساس فساد و فتنه گذاشتند جمیع بتعالیم
برادر و مجد الدین بود و مؤاره در میان مستنطق و بعضی
از علماء ایشان اینک اگر بر سر من وارد شود جانشین میسرزا
محمد علی خواهد بود آنوقت واردات محمد علی بی پایان گرد
و مستنطق و آن علماء ثروت بی پایان خواهند یافت جوهر
مقصود این است تا آنکه مستنطق و عونه خفیا کسانی چند را
بتقدیم لوائح فساد بعتبه علیا داشتند آن لوائح بعتبه -
علیا رفته از آنجا هیئت تفتیشیه باینجا ارسال شد ولی افسوس
که هیئت محترمه را با وجود عدالت و بیغرضی اطلاع از وقایع
سالفه نه که بین مستنطق و عونه او بامیرزا محمد علی باطنی
مرتبط و عداوت و بغضا هستند لهذا هیئت محترمه
نظر بعدم اطلاع مستنطق معهود را طلب فرموده و از او
استفسار کردند و استیضاح مسائل جستند او نیز در نهایت
مکر و خدعه تفصیلی ذکر نمود و نفوسی که عونه او هستند
آنها را بمقام شاهد گذراندند و چون هیئت تفتیشیه بکلی
حسب المأموریه این تحقیقات را مکتم داشتند لهذا شخص
صادق نبود که حقیقت واقع را بیان نماید الی الان قضیه
مکتم است ولی از قرائن چنین معلوم میشود که رفقای برادر
سرا تبلیغاتی مخالف واقع افترا زد ماند و گفته اند و بجهت

اثبات باز سرا نفوس را تحريك نموده اند كه آن نفوس نیز تصدیق نمایند و این آوارگان نیز سی و شش سال است درین زندان نه دوستی داریم و نه آشنائی قاطبه اهاالی و وجوه مملکت در - نهایت خلاف و شقاق اند دیگر معلوم است چه گفته اند و چه خواهند گفت سبحان الله شخصی صدی نام در باغ ما هشتاد و شش سال پیش شاگرد باغبان بود بعد گاوهارا دزدید و دست دزدان داده بردند در سایر جهات فروختند قضیه معلوم شد اقامه دعوی براو نمودیم و دزدی او ثابت شد و مدت مدیدی در حبس ماند و قیمت گاوهارا از او تحصیل نمودیم بالطبع این شخص در نهایت بغض و عداوت است مستنطق چند روز پیش اورا آورده خفیا تعلیماتی باو داده كه هیئت تفتیش تورا خواهند خواست و چنین و چنان از تو سؤال خواهند كرد باید تو چنین جواب گوئی از قرار مسموع از خود صدی مذکور هیئت تفتیشیه اورا نیز خواسته اند و از چنین دشمنی استفسار فرمودند .

و در سفرنامه آمریکا است قوله العزيز هنوز آن هیئت تفتیش و تعدی در مراجعت از عكا بین راه اسلامبول بودند كه سطوت عدالت - ملكوت جمیع امورها منقلب نمود و سلطان عبدالحمید معزول شد و مفتشین یکی مقتول و دیگری هلاك و دو نفر هم فراری گشتند و یکی از آنها در بر مصر بجهت مصارف یومیه از احباب سؤال كرد .

فصل ششم در حجج مذکوره در آثار بدیهه راجع بحقیقت
 این امور غیره و در شان معجزات نسب حضرت بها^۱ الله و بسا
 عدم تدبیر مدرسه بروز علم و قیام بر امور قبول انواع بلیات
 از حضرت عبدا لبها^۲ در مفاوضات است قوله العزیز:
 مظلما هر مقدسه مصدر معجزات اند و مظهر آثار عجیبه هرامسر
 مشکلی و غیر ممکن از برای آنان ممکن و جائز است زیرا بقوتی
 خارق العاده از ایشان خارق العاده صدور یابد و بقدرتی ماوراء
 طبیعت تا^۳ تیرد عالم طبیعت نمایند از کلمات امور عجیبه -
 صادر شده ولی در کتب مقدسه اصطلاح مخصوصی موجود
 و در نزد آنان این معجزات و آثار عجیبه اهمیتی ندارد -
 حتی ذکرش نخواهند زیرا اگر این معجزات را بر همان
 اعظم خوانیم دلیل و حجت از برای حاضرین است
 نه غائبین مثلا اگر از برای شخص طالب خیارج،
 از حضرت موسی و حضرت عیسی^۴ آثار عجیبه روایت شود انکار
 کند و گوید از بتها نیز بقواتر یعنی بشهادت خلق کثیر آثار
 عجیبه روایت شده است و در کتب ثبت گفته برهن از برهما
 يك كتاب آثار عجیبه نوشته پس طالب بگوید از کجا بدانیم
 یهود و نصاری راست گویند و برهن دورغ گوید هر دو روایت
 است و هر دو خبر و هر دو مدون در کتاب هر يك را احتمال
 وقوع و عدم وقوع توان داد پس معجزات اکبر از

برای حاضرین برهان است زیرا غائبین برهان نیست اما
دریم ظهور اهل بصیرت جمیع شئون مظهر ظهوراً معجزاً^ح
یابند زیرا ممتاز از مادیون است همیشه ممتاز از مادیون است
معجزه محض است و این معجزات ظاهره در نزد
اهل حقیقت اهمیت ندارد مثلاً اگر کوری بینا شود عاقبت
باز کور گردد یعنی بعید .

و از حضرت عبداللہ در مذاکرات است قول عالمین بعضی از
خانمانها و دودمانها بموهبتی مخصوص گردیدند مثلاً سلاله
ابراہیمی بموهبتی مخصوص بودہ کہ جمیع انبیای بنی اسرائیل
از سلاله ابراہیمی بودند این صوہبت را خدا با آن سلاله عنایت
فرمود حضرت موسی از طرف پدر و مادر و حضرت مسیح از طرف
مادر و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمیع انبیای بنی اسرائیل^{نیل}
و مظاهر مقدسہ از آن سلاله اند (جمال مبارک نیز از سلاله
ابراہیمی هستند چون حضرت ابراہیم غیر از اسمعیل و اسحاق
پسرهای دیگر داشت کہ در آن زمان صفحات ایران و -
افغانستان هجرت نمودند و جمال مبارک نیز از آن سلاله اند) و
نیز در شان از وزراء بود در مدرسه علمی نیاموختند
و با علما و فضلا معاشرت ننمودند و در دایات زندگانی در کمال
خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مؤانس و مجالسشان
از بزرگان ایران بودند نماز اهل معارف بمجرد اینکه باب

اظهار امر کردند فرمودند که این شخص بزرگوار سید ابرار است -
 و بر جمیع ایمان و ایقان لازم و بر نصرت حضرت باب قیام فرمودند
 واضحاً مشهوداً در بین اعداء مشهور بودند و با قامه
 آتیه و براهین مشغول و با باطن کلمه الله معروف و بکرات و -
 مراتب صدمات شدید و خوردند و در هر دقیقه در معرض فدا
 بودند و در زیر زنجیر افتادند و در زیر زمین مسجون -
 گشتند و اموال با هظه موروثه کل بتالان و تاراج رفت و از -
 مملکتی بمملکتی چهار مرتبه سرگون شدند و نهایت در سجن
 اعظم قرار یافتند با وجود این دائماً ندا بلند بود وصیت
 امر الله مشتهر و بفضل و علم و کمالاتی ظاهر شد که سبب
 حیرانی کل اهل ایران شد حتی علمای ایران که
 در کربلا و نجف بودند شخصاً عموماً انتخاب کردند و توکیل
 نمودند و اسم آن شخص ملا حسن عموماً آمد بحضور مبارك
 پس بر جمال مبارك سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج طلبند .

معجزات و کرامات

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ نجفی است
 استدعا آنکه دوستان این ذیل را بفبار اکاذیب نیالایند
 و بذکر خوارق عادات که نزد ایشان است از شأن و مقام و
 تقدیس و تنزیه نگاهند .

و در خطایی از حضرت عبدالبهاء است قوله المیزاعلی یا

امقاله آن جمیع المسائل المذكورة فی الانجیل انها كلها
 لها تفاسیر و تأویل لایعلمها الا کل سمیع و بصیر
 و قوله الجلیل معجزات جمال مبارک را ذکر نکردیم شاید سماع
 گوید این روایت است و محتمل الصدق و الکذب مثل اینکه در
 انجیل روایات معجزات مسیح از حواریین است تعدیگران اما
 یهود منکر آن ولی اگر من بخواهم که ذکر خوارق عادات از جمال
 مبارک کنم بسیار است و در شرق مسلم حتی در هند
 بعضی اغیار نیز مسلم است ولی این روایات حجت و برهان
 قاطع از برای کل نشود شاید سماع گوید بلکه این مطابق واقع
 نیست زیرا طوائف سائره نیز روایات معجزات از مقتدا هسای
 خود کنند مثلاً است براهمه از برای برهما روایت معجزات کنند
 از کجا انهمیم که آنها کذب است و اینها صدق است اگر روایت
 است آنهم روایت است اگر تواتر است آنهم تواتر است
 لهذا این روایات برهان مقنع نیست بلی برهان است از برای
 شخص حاضری که بود و آنهم نیز شاید که شبهه کند که آن
 معجزه نبود بلکه سحر بود از برای بعضی سحارها نیز
 وقوعات عجیبه روایت شده است . باری مقصود این است که
 بسیار امور عجیبه از جمال مبارک ظاهر شد اما ما روایت نمی کنیم
 زیرا بجهت کل من علی الارض حجت و برهان نمیشود
 بلکه از برای آنان که مشاهده نموده نیز برهان قاطع نشود

گمان نمایند که سحر است و همچنین اگر معجزات که از انبیاء ذکر شده است معانی دارد مثلاً در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل منشق گشت و اموات از قبور برخاستند اگر این بظواهر بود واقعه عظیمی است البته در تاریخ ایام درج میشد و سبب اضطراب قلوب میشد و اقلاً حضرت مسیح را سپاهیان از صلیب نزول میدادند و یا آنکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنی دارد و ما مقصد مان انکار کردن نیست فقط مراد این است این روایات برهان قاطع نمیشود و معنی دارد .

و قوله العزيز اين از اعظم معجزات جمال مبارك است که مسجون بودند ولی در نهایت حشمت و اقتدار حرکت میکردند زندان ایوان شد و نفس سجن باغ جنان گشت و این در قرون اولی ابداء وقوع ندارد که شخص اسیر زندان بقوت و اقتدار حرکت فرماید و در زیر زنجیر صیت امر الله بقلک اثیر رسد و در شرق و غرب فتوحات عظیمه کرده و بقوت اعلی کون را مستخر نموده هذا ما امتازیه هذا الظهور العظیم .

و از حضرت بهاء الله در سورة الملوك است قوله الاعلى و انتم يا معشر الحكماء ما حضرت عندنا التسمعون انعمات الروح

و تعرفوا ما اعطاني الله بفضلہ و ان هذا فات عنكم ان انتم تعلمون ولو حضرت بين يدينا لعلمناكم من حكمة التي تغنون بها عن دونها و ما حضرت وقضى الامور نهيت عن اظهارها من بعد لما نسبونا بالسحر ان انتم تسمعون .

و در لوحی خطاب بمیرزا باقر بصر رشتی قوله الاعلی یا باقر نامه ات رسید و از حق بصر خواستی شکی نیست که حق جل جلاله مقتدر است و با سمش اعلام یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید بر اعلی بقاع ارض مرتفع و منصوب از مقتضیات حکمت الهی احدی اطلاع نداشته و نخواهد داشت لذا محیوب آنکه شایان کثر معانی جمیع امور را بحق تفویض نمایند و باراده حق جل جلاله ناظر باشند نه باراده خود .

و در کتاب بدیع است قوله الاعلی لا زال اصل حجّت آیات الهی بوده و لکن ازین ظهور اعظم من دون آیات ظاهر شده آنچه از اتیان بمثلش کلّ محرز بوده و خواهند بود .

و در لوحی است قوله الاعلی اگر ناس بخلع انصاف مزین شوند جمیع اذعان نمایند که بیته الهی برهان عز صدائی بکینونته ظاهر شده چه مقدار عباد که بجشم خود خوارق عادتیه و ظهورات الهیه را مشاهده نمودند و لسانشان بمدح جمال رحمن ناطق بشائی که اشعار لاتحصى در مدحش انشاء نمودند و معد ذلك بحجباتی که ابداء عند الله حکم وجود بر آن نشده

چنان محتجب گشته اند که جمیع را انکار نموده و حال در
 بیدار ضلال سائرند و در تیه غفلت و جهل سالك بشائی که
 آنچه ببصر خود دیده اند و بقلب خود ادراک نموده اند
 از جمیع غافل شده اند لم یزل چنین بوده و لایزال چنین
 خواهد بود و اگر در کلّ حین حقّ بحجّت لائح مبین ظاهر
 شود هر آینه مشرکین را نفع حاصل نه چنانچه در کلّ اعصار
 از مظاهر نفس الله معجزات و خوارق عادات طلب نموده
 و هر وقت ظاهر شد اعراض معرضین و نار بغضاء بیشتر
 و مشتعلتر شد چنانچه شنیده اید .

و در لوحی است قوله الاعلی یم یومی است که جمیع نبیین و
 مرسلین از جانب ربّ العالمین کل را بشارت بآن داده اند
 و همچنین بظهور مگم طور برهان کلیم بعصا ظاهر و برهان
 این مظلّم بقلم باهر حضرتش با یک عصا براسیاف عالم
 زد و این ظهور با یک قلم بر جمیع ام و در مقام دیگر برهان
 کلیم توراۃ بوده و دلیلی که از حضرت مسیح باقی ماند
 اوراق انجیل بوده و هست و حجّت باقیه حضرت خاتم
 کتاب فرقان که فارق بین حق و باطل است سبحان الله
 حال معادل کتب سماوی از قبل و بعد نازل و مشهور ظاهر
 شد آنچه که هر صاحب بصری شهادت داده براینکه
 شبه و مثلی نداشته و ندارد و معذک قم از مراد الهی

محجوب و از ر حیق مختم محرم .
 و در لوحی است قوله الاعلی شق قمر گفته اند شمس ظاهر و آن —
 در وقتی پدید آمد که شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای
 ایران بود از صراط لغزید و بمقر خود راجع یا ایها السائل
 آفتاب اطمینان از جمیع جهات طالع و نیرایقان از افق الراح
 لائح و ساطع امروز خلیل قد اطمئن قلبی گفته و کلیم بلك الحمد
 یا اله العالمین ذا کریمك قلم براسیاف عالم زدیم آیاندیدی
 نشنیدی ارجع الی الالواح انتها تجذبك الی رب العالمین .
 و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی
 ای اهل ارض لعمری و عمرکم این مظلوم خیال ریاست نداشته
 و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلال احزاب عالم و تفریق
 ام است بوده و هست تا کل قسارغ و آزاد شوند و بخود
 پردازند استعدا آنکه دوستان این ذیل را بغبارا گازیب —
 نیالایند و بذکر خوارق عادات که نزد ایشان است از شأن
 و مقام و تقدیس و تنزیه نگاهند .

و در لوحی که نیز ذیل ریاضات مبتدعه بتفصیل ثبت است —
 قوله الایین کاش بدار السلام میرفتند در تکیه قادریه ملاحظه
 می نمودند و متنبه میشدند ای علی جمعی در آن محل موجود
 و مجتمع و نفسی الحق که مشاهده شد نفسی از آن نفوس —
 زیاده از اربع ساعات متصلا خود را بحجر و مدر و جدار میزد

که بیم هلاکت بود بعد منصفاً بر ارض میافتاد و مقدار دو-
ساعت ابتدا شعور نداشت و این امور را از کرامات می‌شمردند
آن الله بر شی منہم ونحن برآء ان ربك لهو العليم الخبير
يعلم خائنة الاعين وما فی صدور العالمين و همچنین جمعی
هستند بر فاعی معروف اند آن نفوس بقول خود در آتش
میروند و در احیان جذبه سیف بر یکدیگر میزنند بشأنی که
ناظر چنین گمان بیکدیگر که اعضای خود را قطع نموده اند کلّ -
ذلك حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا انهم من الاخصرين
جميع این امور برای العین مشاهده شده و اکثری از ناس
دیده اند بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس موهوم
بآن ارض توجه نماید و نگایای مذکوره و عایدات فیها را -
مشاهده کند که شاید بخطوات نفسانیه و توهمات انفس
خادعیه از شطرا حدّیه و مالک برّه ممنوع نشود ای علی جمعی
در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع
نموده اند و یا وحوش انس گرفته اند و لیالی و ایام بریاضات
شاقه مشغول اند و باز کار ناطق معدّلك احدی از آن نفوس
عند الله مذکور نه با اینکه خود را از اقطاب و اوتاد و افرا د
ارض می‌شمردند .

ابراهیم خلیل و خاندانش موسی کلیم و انبیاء

و نیز از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است قول العزیز

حضرت ابراهیم در بین نهرین از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولد یافت و مخالفت با ملت و دولت خوش حتی خاندان خود کرد جمیع الهه^۱ ایشان را رد نمود و فردا و حید را مقاومت یک قوم قوی فرمود فی الحقیقه حضرت ابراهیم را اخراج بلد نمودند حضرت ابراهیم قدم ثبوت بنمود و خارق العاده - استقامت فرمود و خدا این غریت را عزت ابدیه کرد تا قاتل سبیس و حد اثبت نمود زیرا جمیع بشر عید^۲ او شان بودند .

وقولها العزیز . حال شخصی که زیانش کال بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شهرت بقتل یافت و مدتی مدید از خوف متواری شد و چوبانی نمود چنین شخصی بیاید و چنین امر عظیم در عالم تاسیس فرماید که اعظم فیلسوف عالم بهزار یک آن موفق نشود . . . بظاهر شخصی بود که در خاندان ظلم پرورد شده بود و بین ناس مشهور بقتل گشته و چوبان شده و در نزد دولت و ملت فرعون بی نهایت مبعوض و مغضوب گشته همچنین شخصی یلملت عظیمه را از قید اسارت خلاص کرد و اقناع نمود و از مصر برون آورد و بارض مقدسه رسانید و آن ملت در نهایت ذلت بودند بندهایت عزت رسیدند و اسیر بودند آزاد گشتند جاهلترین اقوام بودند و عالمترین اقوام شدند . . .

و در خطابه^۳ در سفرنامه^۴ آمریکا است قولها العزیز از جمله انبیاء حضرت ابراهیم بود که بجهت آنکه منع عبادت اصنام کرد و دعوت

بوحداثیت الهیه نمودار اذیت نمودند و از بلد اخراج
کردند لکن ملاحظه کنید که چگونه دین سبب ترقی است که
آنحضرت عائلهئی تشکیل فرمود خدا آنرا برکت داد و مبارک —
نمود بسبب دینی که از برکت آن انبیاء از آن عائله پیدا شدند
اشخاصی مانند یعقوب مبعوث شد یوسفی مبعوث گردید —
موسائی ظهور نمود هارون، داود، سلیمان و انبیاء —
الهی از آنعائله ظاهر شدند ارض مقدسه در تصرف آنها آمد
مدنیت کبری ثناء سیم گشت بسبب دین الهی که ثناء سیم شده
بود ... الی الآن خاندانش در جمیع عالم منتشر است —
اعظم از آن اینکه حضرات بنی اسرائیل در مصر اسیر بودند در
تعدی قبطیان در نهایت ذلت بودند قوم قبطی چنان ضد
سبطی بود و غالب که در هر کار و زحمتی که داشتند سبطی را
میگذاشتند بنی اسرائیل در نهایت درجه فقر و ذلت توحش و
جهالت بودند که حضرت موسی مبعوث شد یا آنکه بظواهر چو یانسی
بود لکن بقوت دین عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود نبوتش در

ولقد آتینا بنی اسرائیل الكتاب والحکم والنبوة ورزقناهم
من الطیبات وفضلناهم علی العالمین و آتیناهم بینات
من الامر فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ان ربک
یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیهم یختلفون .

(سوره جاثیه آیه ۱۵ و ۱۶)

عالم شیوع یافت شریعتش مشهور آفاق گردید با آنکه فرید و وحید بود بقوت دین جمیع بنی اسرائیل را از اسیری نجات داد بارض مقدسه بود تا سیس مد نیت عالم انسانی نمود چنان بنی اسرائیل را تربیت کرد که بمنتهی درجه عزت رسیدند از حضیض اسارت باوج نجات رسیده در کمالات انسانی نهایت ترقی نمودند در مد نیت ترقی نمودند در علوم و فنون ترقی کردند در صنایع و حکم ترقی نمودند بالاخص در علوم و ترقی آنها بدرجه رسید که فلاسفه یونان بارض مقدس آمده از بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند و این بحسب تاریخ مسلم است که حتی سقراط حکیم بارض مقدسه آمده تحصیل حکمت از علما بنی اسرائیل کرد چنانکه چون مراجعت بیونان نمود تأسیس وحدانیت الهی فرمود و ترویج مسئله بقای روح بعد موت کرد جمیع این حقایق را از بنی اسرائیل تحصیل نمود و همچنین بقراط خلاصه اکثر فلاسفه در ارض — مقدسه از انبیای بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمود و چون بوطن مراجعت مینمودند انتشار میدادند حال از امریکه چنین ملت ضعیف ذلیل را چنان قوی نمود و از اسارت بسطانت رسانید و از جهالت بمقام علم و حکمت گشاید و فلاح و نجات داد تا در جمیع مراتب ترقی کردند معلوم میشود که دین امری است سبب ترقی و عزت عالم انسانی و آن اساس سعادت نابدی است.

حضرت مسیح و حواریان و مؤمنان

و نیز حضرت عبدالبهاء در مقاضات است قوله العزیز:

جميع انبياء بني اسرائيل مظاهر وحى بودند و حضرت مسيح نيز
 مهبط وحى لكن وحى كلمه الله كجا والهام اشعيا و ارميا و —
 ايليا كجا صفات كماليه و جلوه فيوضات الهيه و انوار
 وحى در جميع مظاهر مقدسه ظاهر و باهر ولى كلمه الله الكبرى
 حضرت مسيح واسم اعظم جمال مبارك را ظهور و بروزى مافوق
 تصور زيرا دارند؛ جميع كمالات مظاهر اوليه بودند و مافوق
 آن بكمالاتى متحقق كه مظاهر سائره حكم تبعيت داشتند
 فضائل و كمالات حضرت مسيح و اشراقات و تجليات جمال مبارك
 كجا و فضائل انبياء بني اسرائيل مثل حزقيل و اشعويل كجا
 كل مظاهر وحى بودند ولى فرق بين منتها درميان
 و مقصود از شجره حيات اعلى رتبه عالم وجود مقام كلمه الله
 است و ظهور كلى لهذا آن مقام محفوظ مانده تا در ظهور
 اشرف مظهر كلى آن مقام ظاهر و لائح گشت زيرا مقام آدم من
 حيث ظهور و بروز بكمالات الهيه مقام نطفه بود و مقام حضرت
 مسيح رتبه بلوغ و رشد و طلوع نير اعظم رتبه كمال ذاتى
 و صفاتى بود اين است كه در جنت اعلى شجره حيات عبادت
 از مركز تقدس محض و تنزه صرف يعنى مظهر كلى الهى است
 و از دور آدم تا زمان حضرت مسيح چندان ذكرى از حيات
 ابديه و كمالات كليّه ملكوتيه نبود اين شجره حيات مقام حقيقت
 مسيح بود كه در ظهور مسيحى غوس گشته و با ثمار ابديه مزين

شد . . . حضرت مسیح فرید و وحید من دون ظهیر و معین
و بدون سپاه و لشکر در نهایت مظلومیت در مقابل جمیع
من علی الارض علم الهی بلند نمود و مقاومت کرد و جمیع راعاقت
مغلوب نمود و لویطاً هر مصلوب گردید حال این قضیه معجزه
محض است ابدانکار نتوان نمود دیگر در حقیقت حضرت مسیح
احتیاج ببرهان دیگر نه .

وقوله العزيز: جالبینوس حکیم در کتاب خویش که شرح رساله
افلاطون در سیاست مدنیّه است می نویسد که عقاید دینیه دخل
عظیمی در مدنیّت صحیحّه دارد و برهان براین اینکه جمهر
ناس سباق اقوال برهانیّه را ادراک ننموده اند و از این جهت
محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در آخرت اند
و دلیل بر ثبوت این مطالب آنکه امروز مشاهده میکنیم که تومانی
را که مسمی بنصاری اند رشواب و عقاب معتقد و مؤمن از ایمان
طائفه افعال حسنه صد و رومی نماید، مثل افعال نفسی که
فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ماعیاناً مشاهده مینمائیم
که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعبود
و انصاف از متفلسفین حقیقی محسوب اند انتهی

حال شما دقت نمائید که صدق و جانفشانی و احساسات روحانیه
و نوایای صادقه و اعمال خیره نفوس مؤمن بمسیح به چه درجه
بود که جالبینوس حکیم فیلسوف با وجود آنکه از ملت مسیح نبود

شهادت بر اخلاق و کمالات آن نفوس داده که میگوید ایسن
نفوس فیلسوف حقیقی هستند .

وقوله العزيز: جقد رملوك جهانگیر آمدند و جقد ر وزیر و
امیر اولی التدییر آمدند جمیع محو شدند لکن نسائم مسیح
همین طور میوزد و انوارش هنوز سا طع است آهنگش هنوز
بلند است و علش هنوز مرتفع است جیشش در جنگ است
و هاتش خوش آهنگ ابرش گهر ریز است و برش شعاع انگیز
تجلیش واضح و لائح است و جد و ماش سا طع و لامع و بهمین
طور نفوسی که در ظل او هستند مستضی از انوار او .

وقوله العزيز: مثلاً حضرت مسیح فرداً و حیداً علم صلح و —
صلاح را بلند فرمود جقد ر از دول و ملل مختلفه بودند
مثل روم و فرانسه و آلمان و روس و انگلیز و سائرین گل در
زیرك خیمه درآمدند مقصد این است که ظهور حضرت مسیح
سبب الفت فیما بین این اقوام مختلفه گردد حتی بعضی از آن
اقوام مختلفه که مؤمن به حضرت مسیح شدند چنان الفتی
حاصل نمودند که جهان و مالشان را فدای یکدیگر کردند
. . . حضرت مسیح باموری موفق شد که جمیع ملوک ارض عاجز
بودند بجهت اینکه ملل مختلفه را متحد کرد و عبادت
قدیمه را تغییر داد ملاحظه کنید میان رومان و یونان و سریان
و مصریان و خنیکیان و اسرائیلیان و سائر ملل اروپا جقد ر

اختلاف بود حضرت مسیح این اختلافات را زایل کرد .
 وقوله العزيز در عهد حضرت مسیح اخلاق عمومیّه و احوال
 بنی اسرائیل بکلی مختل و فاسد شده بود و اسرائیل در کمال
 ذلت و اسارت افتاده بود یکرزاسیر ایران و گلدان شدند
 و روزی دیگر محکم دولت آشوریان روزی رعیت و تابع یونان
 گشتند و روزی دیگر مطیع و ذلیل رومان این شخص جوان یعنی
 حضرت مسیح بقوه خارق العاده شریعت عتیقه موسیّه را نسخ
 فرمود و تربیت اخلاق عمومیّه پرداخت و بارها برای اسرائیل
 تا سیس عزّت ابدیه فرمود و تعلیماتی منتشر کرد که اختصاصی
 با اسرائیل نداشت بلکه تا سیس سعادت کلیّه از برای هیئت
 اجتماعیّه بشریه نمود اول حزقی که بر محویش قیام نمودند
 اسرائیل قوم و قبیله خود مسیح بود و این شخص
 در وقتی که بظاهر در نهایت ذلت بود اعلان کرد که ایمن
 آفتاب اشراق نماید و این نور بتابد و همین طور که
 گفت شد جمیع ملوک عالم مقاومت او نتوانستند و علم
 آن مظلوم باوچ اعظم مرتفع گشت .

و در خطابه در سانفرانسیسکو است قوله العزيز وقتی که ملکت
 یهود اسیر بود و آنرا دولت رومان محو کرده بود و اساس
 دین الله و شریعت از میان رفته بود در همچو وقتی حضرت
 مسیح ظاهر شد علم انبیای بنی اسرائیل را بلند نمود که

اکثر ملل عالم مؤمن شدند با اینکه بنی اسرائیل شعب الهی و مقدس و برکت یافته بودند بقدرتی فائق و نفوذ کلمه الله اکثر ملل شرق و غرب را جمع فرمود آن ملل با وجود آنکه در نهایت جدال و نزاع بودند جمیع را در ظل خیمه وحدت عالم انسانی جمع کرد و تربیت فرمود تا ملت روم و ملت یونان و ملت سریان و ملت کلدان و ملت آشوریان و ملت — احبیبان کل اتحاد و اتفاق نمودند تأسیس مدنیت آسمانی گشت . حال این نفوذ و قوت آسمانی که خارق العاده است البته برهان کافی وافی بر حقیقت حضرت مسیح است .

و در سفرنامه آمریکا است قوله العزیز ببینید یازده تفسیر حواری چه کردند چگونه جانفشانی نمودند بشما میگویم که بر اثر قدم آنها مشی کنید چون انسان منقطع باشد عالمی را منقلب بینماید حواریان مسیح بالای کوه اجتماع نمودند و با یکدیگر معاهده کردند که تحمل هرگونه مشقتی بنمایند و هر مصیبتی را موهبت و هر مشکلی را آسان دانند هر کس عیال دارد او را آسوده نماید هر کس ندارد مجرد بماند و — راحت و حیات خود را فدا کند آن بود که چون از کوه پائین آمدند هریک بطرفی رفت و دیگر برنگشت این است کسه اینگونه آثار را یا دگار گذاردند بعد از حضرت مسیح واقعاً حواریین جدا از خود گذشتند نه لفظاً .

وقوله العزيز طرس از تربیت ظاهری مقدس و مجربا بود بد رجاء که
ایام هفته را نمیتوانست نگاه دارد هفت بسته نان می بست و
هر روزی یکی از آن بسته ها را می خورد و چون بیسته هفتم
میرسید می فهمید که روز هفتم است و باید بکیسه برود اما تربیت
روحانی او در ظل حضرت ^{مسیح} چنان بود که سبب روشنائی عالم
گردید .

وقوله المبين سبحانه الله با اینکه به چشم خود مردم دیدند که
در ظهور مسیح یازده نفر جواری نفوس عادی بودند و بسبب
ایمان بآنحضرت چگونه حیات ابدی جستند و از افق عزت ابدیه
درخشیدند اما ملت یهود با آن عزت ذلیل شدند قیافا که اعظم
مخالف حضرت مسیح بود با خاندانش محو گردید و لکن ماهیگیری
بسبب ایمان بطرس اکبر شد با اینکه این امور را می بینند باز
متنبه نمیشوند .

و در مفاوضات است قوله العزيز در کتاب دانیال از تجسد یسوع
عمارت بیت المقدس تا به شهادت حضرت مسیح را به هفتصد
هفته معین کرده که بشهادت حضرت مسیح قربانی منتهی شود
و مذبح خراب گردد این خبر از ظهور حضرت مسیح است و —
بدایت تاریخ این هفتاد هفته تجدید و تعمیر بیت المقدس است
و در این خصوص چهار فرمان از سه پادشاه بتعمیر بیت المقدس
صادر شد اول از کوروش است که در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد صادر

شد و این در کتاب عزرا در فصل اول مذکور است فرمان —
 ثانی تجدید بنای بیت المقدس از داریوش فارس است که در
 تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد صادر شده و این در فصل ششم
 عزرا مذکور است فرمان ثالث از ارتخشستا در سنه سابع از
 حکومتش در تاریخ ۴۵۷ قبل از میلاد صادر شده و این در
 فصل هفتم عزرا مذکور است فرمان رابع از ارتخشستا در سنه
 ۴۴۴ قبل از میلاد صادر این در فصل دهم نحمیا است اما
 مقصد حضرت دانیال امر ثالث است که ۴۵۷ قبل از میلاد
 بوده هفتاد هفته ۴۹۰ روز میشود هر روزی بتصریح کتاب
 متدس یکسال است در تورات مینویسد یوم ربك سسال
 است پس ۴۹۰ روز ۴۹۰ سال شد فرمان ثالث که از ارتخشستا
 است ۴۵۷ سال قبل از تولد مسیح بود و حضرت مسیح وقت
 شهادت و صعود سی و سه سال داشتند سی و سه را چون بر
 پنجاه و هفت ضم کنی ۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور
 حضرت مسیح خبر داده، اما در آیه ۲۵ از اصحاح تاسع
 دانیال نوع دیگری هفت هفته و شصت و دو هفته بیان
 میکند و این بظاهر اختلاف دارد با قول اول بسیاری در
 تطبیق این دو قول حیران مانده اند که چطور در جائی
 هفتاد هفته و در جائی شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر
 نموده و این قول با آن قول مطابقت ندارد و حال آنکه

دانیال دوتاریخ بیان میفرماید يك تاريخ بدايتش صد و راسمسر
ارتحشستاست كه برای عزرا^۱ بینای اورشلیم صد و ریافت این
هفتاد هفته است كه منتهی بصعود مسیح میشود و ذبیحه و
قربانی بشهادت حضرت مسیح منتهی شد تاریخ ثانی در
آیه بیست و ششم است كه بعد از اتمام تعمیری بیت المقدس است كه
تا صعود مسیح این شصت و دو هفته است هفت هفته عمارت —
بیت المقدس طول کشید كه عبارت از چهل و نه سال باشد این
هفت هفته را چون بر شصت و دو هفته ضم كنی شصت و نه هفته
میشود و در هفته^۲ اخیر صعود حضرت مسیح واقع گشت ایمن
هفتاد هفته تمام شد .

حضرت رسول و ائمه^۳ هدی

و نیز از حضرت عبدا لبهاء^۴ در مفاد و ضات استقولا لجلیل از ام شرقیه
هزار و سیصد سال در ظل شریعت محمدیه تربیت و در قرون وسطی
که اروپا در نهایت درجه^۵ توحش بودند قوم عرب در علم و صنایع
و ریاضیات و مدنیّت و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم
تفوق داشتند محرك و مربی یادیة العرب و مؤسس مدنیّت
كمالات انسانیه در میان آنطوائف مختلفه يك شخص امی یعنی
حضرت محمد بود .

خویش

غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بود . . . اینها دختران
رازند هزند هزیر خاك میگردند و میگفتند كه این عمل منبعث از حیث است

و بآن افتخار مینمودند ۰۰۰ يك شخص هزار زن می برد اکثرش
 بیش از دهن در خانه داشتند ۰۰۰ هر قبیله که غلبه میکرد اهل
 و اطفال قبیله مغلوبه را اسیر مینمود و آنها را کیز و غلام
 دانسته خرید و فروخت مینمودند و چون شخصی فوت مینمود
 و دهن داشت اولاد این زنان بر سر مادران یکدیگر
 میآختند و چون یکی از این اولاد عباى خوش را بر سر زن
 پدر خود میآنداخت و فریاد مینمود که این حلال من است فوراً
 بعد این زن بیچاره اسیر و کیز پسر شوهر خویش میشد
 و آنجسی خواست بزنی پدر خود مینمود میگشت و یا آنکه در
 چاهی حبس میکرد و یا آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر میکرد
 تا بتدریج آتزن هلاک میشد بحسب ظاهر و قانون عرب
 مختار بود ۰۰۰ معیشت قبایل عرب از تهب و غارت یکدیگر بود
 ۰۰۰ اگر ملاحظه میکرد (حضرت مسیح) که ظالم قاتل خونخوار
 جمعی از مظلومان را قتل و غارت و اذیت خواهد کرد
 و نساء و اطفال را اسیر خواهد نمود البته آن مظلومان را
 حمایت و ظالمان را ممانعت می فرمود پس اعتراض بر
 حضرت محمد چیست؟ این است که چرا با اصحاب و نساء و اطفال
 تسلیم این قبائل طاغی نگشت؟ و ازین گذشته این قبائل را از
 خلق و خوی خونخواری خلاص کردن عین موهبت است و زجر
 و منع این نفوس محض عنایت است (۱)

و در خطابه^۱ در کیسه^۲ یهود در سانفرانسیسکو است قوله
 العزيز. جميع اقوام وقبائل عرب ضد امر خاستند عاقبت
 خدا او را غالب کرد زیرا حق بر باطل غالب است ملاحظه نمائید
 که حضرت محمد در بین اقوام وحشی عرب تولد یافت و -
 زندگانی فرمود بظاهراتی و بی خبری و اقوام اعراب در -
 نهایت جهالت و همجی بقسمی که دختران خود را زنند و
 زنده زیر خاک می نمودند و این را نهایت فخر و حمیت و علو
 فطرت می شمردند و در تحت حکومت ایران و رومان در نهایت
 ذلت و اسارت زندگانی می نمودند در یادیه^۳ عرب پراکنده -
 بودند و یا یکدیگر حوب و قتال میکردند چون نور محمدی طالع
 شد ظلمت جهالت از یادیه^۳ عرب زائل گشت آن اقوام متوحشه
 در اندک زمانی بمنتهی درجه^۴ مدنیّت رسیدند چنانکه از
 مدنیّت ایشان در اسپانیا و بغداد اهلای اروپا استفاده -
 کردند حال چه برهانی اعظم از این است. (۱)
 و نیز در مفارقات است قوله العزيز و بعضی مواضع از کتب
 مقدسه ذکر روح میشود و مقصد شخص است مثل آنکه در -
 مخاطبات و مکالمات مصطلح است که فلان شخص روح مجسم
 است و حمیت و مروت مشخصه درین مقام نظریزجاج نیست بلکه
 نظریسراج است چنانکه در انجیل یوحنا در کوموعود بعد -
 حضرت مسیح در فصل ۱۶ آیه ۱۲ میفرماید^۵ و بسیار چیزهای
 (۱) - خطابه در معبد بزرگ یهودیان سانفرانسیسکو ۱۱ اکتبر

دیگر نیز دارم بشما بگویم لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید
و لکن چون او یعنی روح راستی آید شمارا بجمیع راستی
هدایت خواهد کرد زیرا که از نفس خود تکلم ننماید بلکه
با آنچه شنیده است سخن خواهد گفت کمال بدقت ملاحظه
نمائید که ازین عبارت «زیرا از نفس خود تکلم ننماید بلکه
با آنچه شنیده است سخن خواهد گفت» معلوم میشود که این
روح راستی انسانی مجسم است که نفس دارد و گوش دارد
که استماع می نماید و لسان دارد که نطق میکند و همچنین
بحضرت مسیح روح الله اطلاق میشود مثل اینکه سراج گوئی
و مراد سراج بازجاج است و در اثری از خادم در جواب
سئوال های حکیم حزقیل حیم قوله سئوال ثانی از آیه مبارکه
فرقان بوده که میفرماید قوله تعالى شانه و تعالی سلطان و
اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم
مصدقاً لما بین یدی من التوراة و مبشراً برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین انتهی
و مقصودشان از این سئوال آنکه این فقره در انجیل نبوده و
نیست معذ لك رسول الله علیه در فرقان ذکر فرموده اند بلی
هذا حق نعترف به و لکن حضرت نفرموده است که در انجیل نازل
شده انا نشهد بانه قال قد تکلم عیسی بن مریم بما انزل
الرحمن فی الفرقان و البته آنچه فرموده و در فرقان من —

لدي الرحمن نازل شده صدق محض بوده و خواهد بود چه
که اطلاع بر علم مستوره و احاطه بها حدث و یحدث فی الابداع
غیر حق نداشته و نخواهد داشت و حق تعالی شانه با صغیا
و انبیا خود آنچه را بخواهد وحی میفرماید و تعلیم میدهد
انه له والعلم الحکیم و این آیه مبارکه از اموراتی است که حق
تعالی شانه بر رسول خود اخبار فرموده و اینکه در انجیسل
نیست این دلیل بر عدم تکلم حضرت مسیح بعباد آیه مذکوره
نبوده و نیست.

حضرت نقطه و آیات عربیه

و نیز از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قولها لعلی
بدانکه امر خداوندی در هر شان اظهار مناسبت واحدی
را بر خداوند عالم جل عزما لمتعالی حاجتی نیست بعد از آنکه در
ایام غیبت اختلاف بمنتهای رتبه رسید و قوایل بصفای شمس
توحید نزد یک گشته فرض است بر مقام رحمت خداوند عالم که از
جانب خود عبدی را با حجت و افیه منتخب و اظهار فرماید
تا آنکه سبیل اختلافات را بنقطه وحدت برساند و همین قسم
که اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده به همین قسم
آیات خداوندی هم از مقام حد بلانها به ترقی نموده فروع
است که حجت آن عباد ز فوق عالم عقول که مقامات معرفت و
تجربداست بود باشد و از آنجائی که تصدیق این امر بر

اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را بمقام جسد پیسه
 کلمات آورد هبشائی که احدی قادر بر مثل آن نباشد و حدی از
 برای آن قرار نداده تا آنکه بر کل موجودات حجت مثل شمس
 در وسط السماء باشد چه بسیار عجیب است صنع حضرت -
 رب العزّه و چه بسیار تام است قدرت او که در بحبوحه
 اختلاف دین عبدی را از اعجمیین منتخب فرموده و لسان او
 را بآیات مفتوح فرموده بشائی که احدی قبل از آن سبقت
 بمنزل آن نگرفته و در هر چه بنخواهد و هر وقت تکلم می نماید
 بلا تأمل و مسطور میگردد اند بلا سكون قلم از شدت تشابه آن
 بآیات الله احدی فرق نمی نماید و تا حال آنچه
 که در کتاب عدل مشاهده شده چهارده هزار آیه متقنسه
 است و یک آیه آن در حجیت کفایت میکند اهل ارض را
 لاجل آنکه بفطرت محض من فضل الله از خزائن غیب جاری
 شده چنانچه ازیم طلوع این امر الی الان بحق -
 خداوندی که عالم است بکل شیئی يك آیه از احدی ندیدم و از
 جسدی که جحد کل آیات را نموده يك حدیث نتوانست بیاورد
 و مستمع و محال است و اگر کسی هم کلماتی ترکیب نماید
 کلمات سروده است نه آنکه از فطره الله توانسته تکلم
 نماید و آنچه آورده از صور سجین است کسی میتواند
 مقابله با این امر نماید که مثل صاحب این کتاب قدرتی در

او باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواهد غیر از آیات تکلم ننماید
 الا ان آیه مّا نزلنا الیک فی ذلک الکتاب
 تعدل فی کتاب اللہ آیات النبیین وما من بعد ذلک کل
 الخلق من حجج اللہ لیستلّون و اگر جمیع علمای
 بخواهند که در کتاب عدل و صحیفه حرمین یک حرف لحن و دو
 حرف بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد کتاب اللہ و قوم هر آیت
 قادر خواهند بود و بدانکه خداوند عالم کسی را
 منتخب از برای حجّت خود فرموده و حجتهای واقعیست
 و براهین قاطعه برید او جاری فرموده که در اعجیبین نشو و
 نمانموده و در این آثار حقّه نزد احدی تعلیم نگرفته بل امتی
 صرف بوده در مثل این آثار در عرض دوازده ساعت یک
 صحیفه محکمه بالاتامل از قلم آن جاری میگردد و کدام حجّت
 ازین اعظم تر است که انسان بمقام روح مناجات که انس بسا
 محبوب است رسید باشد. هرگاه ذیعلی نظر بواقع کند
 میداند که قدر امر صعب است مقامی که از فوق عالم
 عقول است اقرب از لمح بصر بمعالم الفاظ که جسد است آوردن
 باملاحظه ترتیب آن در ظاهر و باطن میداند که قدر امر
 عظیم است بحق خداوند یکقرآن را بر حضرت رسول (صلی) نازل
 فرموده که یک مناجات با خداوند با فصاحت ظاهر و ترتیب
 واقعی اعظم از کل علوم و اکرم از کل طاعات است لاسیما وقتی

که مقاماتعالیه را بکلمات بدیعہ ظاہر نماید و هر که تتبع در
صحفهای صاحب این کتاب نمود میداند که معانی و الفاظی
از ملاء غیب بعالم ظهور آورد که در هیچ یکناز ادعیه
مأثورہ نیست . . . امروز بعد از طلوع قمر لائح از طرف
مشرق که در حدیث حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام امر
باتباع آن شده بر کل فرصت طاعت و محبت او و اطاعت
احکام آن .

و از حضرت بہاء اللہ در اثریست قوله تبارک و تعالی یا عبید
حاصرینوس با بین با ابا الحسن نیر بطحا و سید انبیاء
روح با سوا فدا من عند اللہ بر تمام من علی الارض بمبعوث شد و احزاب
مختلفہ ہر یک بلسانی ناطق و اختلافات در السن عالم واضح و
مشہود و کل بر آن آگاہ حق جلّ جلالہ فرقان کہ فاروق بین حق
و باطل بود بلفت عربی فصیح نازل و حجت بود بر عرب و عجم
و ترک و احزاب مختلفہ عالم و این لغت و ترویج جامع است لذا از قلم اعلی
اگر احیان این لغت جاری و نازل و گاہی بلسان یارسی اصلی
محدود بحدی نہ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ہوا المقدرا لقد یر
و از حضرت بہاء اللہ در کتاب ایقان است قوله جلّ و عتّٰ
قدری تفکر در اصحاب عہد نقطہ فرقان نما کہ چگونہ
از جمیع جہات بشریہ و مستہیات نفسیہ بنفحات قدسیہ
آنحضرت پاک و مقدس و منقطع گشتند و قبل از ہمہ اہل

ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که در مقام بل آن مظهر ذوالجلال چگونه جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از دایع جود رب — الاریاب علم انقطاع برافراشتند باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجر روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کل ذلك من فضل الله یو تیس — من یشاء من خلقه اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید — و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت لا اول هر آینه صدق اول بر آخر میشود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود .

دلیل قدرت بر رفع قدیم و وضع جدید

و قوله الاعز الا منع دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع در — ظل آن نشوونما نموده باشند و با حکام مشرقه آن مدتها — تربیت یافته و نزد آباء واجداد جز ذکر آنرا نشنیده بقسمی که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را — استماع ننموده بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکرنما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان

غل و حسد و ظلم برد فحشان بستند و چه نفوس قدسیه را که
 جواهر عدل بودند بنسبت ظلم گشتند و چه هیاکل روح را
 که صرف علم و عمل ازیشان ظاهر بود ببدترین عذاب هلاک
 نمودند مع کذلک هر يك ازین وجودات تادم مرگ بذکر الله
 مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائرو بقسمی این -
 وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش -
 برادری نجستند و بجز امری نگریختند رضا برضایش دادند
 و دل بخیاالش بستند حال قدری تفکر فرمائید آیا چنین تصرف
 و احاطه از احدی در امکان ظاهر شد و جمیع این قلوب منزّه
 و نفوس مقدّسه بکمال رضا در موارد قضائیت یافتند و در مواقع شکا
 جز شکرا از ایشان ظاهر نه و در سواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود
 نه و این رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض
 و عداوت باین اصحاب داشتند چنانچه ایداء و اذیت آن -
 طلعات قدس معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات
 ابدی میدانستند آیا هرگز رهبر تاریخی از عهد آدم تا حال
 چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان
 عباد ظاهر گشت و باین هم ایداء و اذیت محلّ لعن جمیع -
 ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد و گویا صبر در عالم از -
 اصطبارشان ظاهر شد و وفادار ارکان عالم از فعلشان -
 موجود گشت.

قبل چگونه در زمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان با سرائی
مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم و امر بدیعه جدیدترین یافت

دلیل فصل و وصل افراد

وقولها لاجل الاعلی از جمله سلطنت آن است که از آن شمس
احدی ظاهر شد آیاتشندی که بیک آیه چگونه میان نور و
ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و
دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره
کل بتنزیل همان یک آیه هویدا شد و بعرضه شهود آمد و —
همچنین آن آیه منزل رحمت بود برای ابرار یعنی انفسی که در
حین استماع گفتند ربنا اننا سمعنا و اطعنا و نقت بود برای فجّار
یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا و سیف اللهبود
برای فصل مؤمن از کافر و راز سرچنانچهدید عاید آنهایی که
اقرار نمودند با آنها نیکه‌انکار نمودند و رعد و جان و مال هم برآمدند
چه پدرها که از سرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از
معشوقها احتراز جستند و چنان حاد و برنده بود این سیف بدیع
که هم نسبتها را از هم قطع نمود و از یک جهت ملاحظه فرمائید چگونه
وصل نمود مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان
نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود بسبب ایمان باین
امر بدیع عنیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب
ظاهر شده‌اند و كذلك یوالف الله بین قلوب الذین هم

انقطعوا الیه آمنوا بآیاتہ وکانوا من کوثر الفضل بایادی العز
من الشارین و دیگر آنکه چقدر از مردم مختلف العقاید و
مختلف المذہب و مختلف المزاج کہ ازین نسیم رضوان الہی
و بہارستان قدس معنوی قمیص جدید پوشیدند
و قولہ لا تمنع الابدع سبحان اللہ کمال تحیر حاصل است از عباد
کہ بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل مینمایند و بعد
از ظہور شمس معلوم با اشارات علم تمسک جستہاند مثل آن
است کہ آفتاب در اثبات نور اوجہت طلبند و یا از بشاران
نیسان در اثبات فیض برہان جویند حجت آفتاب نسور
اوست کہ اشراق نمودہ و عالم را فرا گرفته و برہان نیسان
جود اوست کہ عالم را بردای جدید تازہ فرسود .

دلیل کتاب و آیات

و قولہ عظیم برہانہ : چہ مبان حجج و دلائل آیات بمنزلہ
شمس است و سوای آن بمنزلہ نجوم و آن است حجّت باقیہ و
برہان ثابت و نور مضمیۃ از جانب سلطان حقیقی در میان سہ
عبادہ هیچ فضلی بآن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد
کنز لای الہیہ است و مخزن اسرار حدیثہ و آن است خیط محکم
و حبل مستحکم و عروہ و وثقی و نور لایطفی شریعہ
معارف الہیہ از آن در جریان است و نار حکمت بالغیبہ
صمدانیہ از آن در فوران . . . ہرگز مظهری اکبر از انیساء

نبوده و حاجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم ازین حجّت حاجّتی ممکن نه مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمان عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله قرآن و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله کتاب او .
و قوله عزّ و علا چنانچه الیم مشاهده می کنید چه سخنهای لغوی که بآن جوهر بقا گفته اند وجه نسبتها و خطایا که بآن عنبر و معدّ عصمت داده اند با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده مکذبین و ممرضین آیات منزله را بشارت فرموده مقبلین آنرا با وجود این چقدر اعتراضات که بر آیات منزله از سماوات قدسیّه بدّعیه نموده اند و حال آنکه چشم امکان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمشابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست است
و ازین غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که احدی احصاء ننموده چنانچه بیست مجلد الان بدست میآید وجه مقدار که هنوز بدست نیامده وجه مقدار هم که تاراج شده

وود قرآن کریم است بسم الله الرحمن الرحيم تنزیل الكتاب من الله
العزیز العلیم

و معلّم نیست که چه کرده اند آیا نشنیده اید که
از جمله علت اینکه بعضی انبیاء ^{علوالمزم} بودند نزول کتاب
بود بر آنها .

و قوله الاعلی از همه اینها گذشته آیا ازین نفس قدس و نفس
رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند نمیدانم بلکه تمسک جویند
و بکدام وجه اقبال کنند .

دلیل اقبال و ایمان گیری از علما دینی

و قوله جل و علا و نیز از جمله ادّله بر اثبات این امر آنکه در هر
عهد و عصر که غیب هویه در هیکل بشری قضا می شد
علمای عصر و اغنیای عهد استهزا می نمودند و اما
در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین
و فضیله کاملین و فقهای بالغین از کائنات قرب و وصال مرزوق
شدند و عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و مکان در سبیل
جانان گذشتند از آن جمله جناب ملا حسین است که
محل اشراق شمس ظهور شدند و جناب آقا سید

یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی
زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بافروشی و ملا نعمت الله
مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید
حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقرو
و ملا عبد الخالق یزدی و ملا علی برغانی و امثال آنها که قریب

چهارصد نفر بودند دلیل رضا، بیلا، و فدا

..... اکبری از مال و عیال گذشتند ارضی نماند
مگر آنکه از دم این ارواح مجرّد، آشامید و سیفی نماند مگر آنکه
بگردنهایشان مسح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان

دوست دادند نه همه عالم اربابان دل و جانیشان متحیر
گشتند کفایت نمیکند برای این عبادیکه هستند حال
انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قول
و فعلشان موافق و ظاهر و باطنشان بنحویکه ناهت العقول
فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اضطبارهم و بما حملت —
اجسادهم و یا شهادت این معروضین که بجز هوای نفس نفسی
برنیارند و از نفس ظنونات باطله نجاتی نیافته اند و در یوم
سراز فراش برندارند مگر چون خفاش در طلب دنیای فانیسه
کوشند روز بجان در تلاش اند و شب در —
تزیین اسباب فراش آیا نبود که از قبل امر میکرد
الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیقت آنحضرت —
میشمردند و میگفتند در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و لکن
این انوار مقدسه هیچده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات
مثل باران بر آنها بارید و بجه عشق و حب و محبت و ذوق که
جان رایگان در سبیل سبحان اتفاق نمودند چنانچه برهمه

واضح و میرهن است و اگر اینهمه اصحاب با ایمن
آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است
که دعوی حق نماید و از همه گذشته علامت صدق و
کذب معلوم و مقرر شده باید ادعا و معاوی کل عباد با ایمن
محک الهی زده شود تا صادق از کاذب تمیز دهد این است
که میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین .
دلیل استقامت

وقوله الرفع الاسبی دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین
دلائل مشرق است استقامت آنجمال ازلی است بر امر الهی
که با اینده در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل
ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و لیل و سلطان و
رعیت بود با وجود این قیام بر آن ا مرفرود چنانکه کل استقامت
نمودند و از هیچ کس و هیچ نفسی خوف ننمودند و اعتنا
نفرمودند آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبتة ربانی
قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید
فی الفی هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهد
باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی باشد
و قلبش متصل بفیوضات رحمانی و نفیض مطمئن بعنایات ربانی
آیا این را بچه حمل کند آیا بجنون نسبت میدهد همت
چنانچه بانبیای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست

ظاهر و جمیع زخارف دنیای فانیها این امور را متعرض شد و اندک
 سبحان الله در اول یکی از کتب خود که آنرا قیم الاسماء نامید و در
 اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود میدهند و
 در مقامی این آیه را ذکر فرمود مانند یا بقیة الله قد فدیت بکلی لك
 ورضیت السبب فی سبیلک و ماتعتیت الا القتل فی محبتک و کفی
 بالله العلی معتصما قد یمّا و هم چنین . . . گان می سمعتمنا دیا
 یناد فی سرّی فد احبّ الاشیاء الیک فی سبیل الله کما فد یالحسین
 علیه السلام فی سبیلی . . . لیعلم الکل مقام هبیری و رضائی و . . .
 فدائی فی سبیل الله . . . آنچه ایند بر آن سدره طویس وارد میاور
 شوقش بیسترونار حبش مشتعلتر میشد چنانچه این فقرات واضح
 است واحدی انکار ندارد تا اینکه بالاخره جان را در ریخت و بر رفیق
 اعلی شتافت .

(دلیل تسلط بر قلوب و تصرف و تقلیب .)

و قولها لا منیع الا بهی . و از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و
 احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود را کما فی اقطار عالم
 ظاهر شد چنانچه آن جمال ازلی در شیراز رسنهستین ظاهر
 شد و کشف غطا فرمودند معذ لك باندك زمانی آثار غلبه و سلطنت
 و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر لبخورد جمیع بلاد ظاهر شد
 بقسمی که از هر بلد ی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس
 لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب هافیه رقیقه ها از آن شمس
 ازلیه حکایت نمودند و چه در رشحات علمی از آن بحر
 علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با آنکه در هر بلد
 و مدینه جمیع علماء و اعزّه بر منع و رد ایشان برخاستند و کسر

غل و حسد و ظلم برد فحشان بستند و چه نفوس قدسیه را که
 جواهر عدل بودند بنسبت ظلم گشتند و چه هیاکل روح را
 که صرف علم و عمل ازیشان ظاهر بود ببدترین عذاب هلاک
 نمودند مع کذلک هر يك ازین وجودات تادم مرگ بذکر الله
 مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائرو بقسمی این -
 وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش -
 برادری نجستند و بجز امری نگریختند رضا برضایش دادند
 و دل بخیاالش بستند حال قدری تفکر فرمائید آیا چنین تصرف
 و احاطه از احدی در امکان ظاهر شد و جمیع این قلوب منزّه
 و نفوس مقدّسه بکمال رضا در موارد قضائیت یافتند و در مواقع شکا
 جز شکرا از ایشان ظاهر نه و در سواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود
 نه و این رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض
 و عداوت باین اصحاب داشتند چنانچه ایداء و اذیت آن -
 طلعات قدس معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات
 ابدی میدانستند آیا هرگز رهبر تاریخی از عهد آدم تا حال
 چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان
 عباد ظاهر گشت و باین هم ایداء و اذیت محلّ لعن جمیع -
 ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد و گویا صبر در عالم از -
 اصطبارشان ظاهر شد و وفادار ارکان عالم از فعلشان -
 موجود گشت.

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزيز در آیه ۱۳ فصل ۸ از کتاب دانیال میفرماید و مقدّس متکلمی را شنیدم و هم مقدّس دیگر را که از آن متکلم میپرسید که روّیای قربانی دائمی و عصیان خراب کننده تا یکی میرسد و مقام مقدّس و لشکر پایمالی تسلیم کرده خواهد شد و بمن گفت که تا بدو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام مقدّس مصفی خواهد گردید تا آنکه میفرماید این روّیا نسبت بزمان آخر دارد یعنی این فلاکت و این خوابیت و این حقارت تا کی میگذرد یعنی صبح ظهور کی است پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام مقدّس مصفی خواهد شد خلاصه مقصد اینجا است که دو هزار و سیصد سال تعیین میگردد و بنصّ توراۃ هر روز یک سال است پس از تاریخ صدور فرمان — ارتحشستا بتجدید بنای بیت المقدّس تا یم ولادت حضرت مسیح ۴۵۶ سال است و از یم ولادت حضرت مسیح تا یم ظهور حضرت اعلی ۱۸۴۴ سنه است و چون ۴۵۶ سال را ضمّ برین کنی دو هزار و سیصد سال میشود یعنی تعبیر روّیای دانیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع شد و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود ۰۰۰۰۰۰ و حضرت مسیح در اصحاب ۱۲ از انجیل متّی آیه ۳ تصریح میفرماید که مقصود ازین اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آیه این است * و چون بکوه زیتون — نشسته بود شاگردانش هر خلوت نزد وی آمده گفتند بما بگو

که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟ از حمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود "پس چون مکروه و برائی را که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس پریاشده بینید هر که خواست در یافت کند" انتهى و جواب را حواله باصحاب ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاب را بخواند آنزمان را در یافت خواهد نمود .

اوضاع و دلایل نظر باهل فرقان و غیرهم

و در لوح خطاب بناصرالدین شاه قوله الابلیغ یا ملک الارض اسمع نداء هذا المملوک ائنی عبد آمنت بالله و آیاتیه و قدیت بنفسی فی سبیلہ و یشهد بذلك ما انا فیہ من البلاء یا الی ما حملها احد من العباد و کان رب العلیم علی ما اقول شهید اما دعوت الناس الا الی الله رب العالمین و ورد علی فی حبه ما لارات عین الابداع شبهه بصد قلبی فی ذلك عباد ما منعتهم سبحات البشر من التوجه الی الله المنظر الا کبر من عنده علم کل شیئی فی لوح حفیظ کلما مطر سحابا بالقضاء سهام البلاء فی سبیل الله ما لیک الا سماء اقبلت الیها و یشهد بذلك کل منصف خیر کم من لیل فیها استراحت الوحوش فی کنائسها و الطیور فی ارجاءها و کان الغلام فی السلاسل و الاغلال ولم یجد لنفسه

ناصرًا ولا معينًا اذ كرم فضل الله عليك اذ كنت في السجن مسرع
 انفس معدودات (در سخن طهران بسال ۱۲۶۸ هـ ۰ ق)
 واخرجك منه ونصرك بجنود الغيب والشهادة الى ان ارسلك
 السلطان الى العراق بعد اذ كشفنا له انك ما كنت من المفسدين
 (در تحقیقات برای موجبین رمی شاه مكشوف شد كه آن حضرت
 دخالت نداشتند) قل انه اوقد سراج البيان و
 يمدّه بدهن المعاني والتبيان تعالى ربك الرحمن من ان يقوم
 مع امره خلق الاكوان انه يظهر ما يشاء بسلطانه ويحفظه بقبيل
 من العلائكة المقربين هو القاهر فوق خلقه والغالب على بريته
 انه هو العليم الحكيم يا سلطان اني كنت كاحد من العباد
 وراقداً على المهاد مرت على نسائم السبحان وعلقي علم ما كان —
 ليس هذا من عندي بل من لدن عزيز عليم و امرني بالانسياق
 بين الارض والسما بذلك ورد على ما ذرفت به عيون العارفين
 ما قرأت ما عند الناس من العلوم وما دخلت المدارس فاسأل
 المدينة التي كنت فيها لتوقن بانني لست من الكاذبين هذه
 ورقة حرّكتها ارياح مشية ربك العزيز الحميد هل لها
 استقرار عند هبوب ارياح عاصفات لا و مالك الاسماء —
 والصفات بل تحركها كيف تريد ليس للعدم وجود تلقاء القدم
 قد جاء امره المبرم وانطقني بذكره بين العالمين اني لم
 اكن الا كالمت تلقاء امره قلبتني بد ارادة ربك الرحمن الرحيم

هل يقدر احد ان يتكلم من تلقاء نفسه بما يعترض به عليا لعبا
من كل وضع و شريف لا والذى علم القلم اسرار القدم الآمن
كان عويذا من لدن مقتدر قد ير من الناس من قال
ان الغلام ما اراد الا ابقا اسمه ومنهم من قال انما اراد الدنيا
لنفسه بعد انى ما وجدت فى اياى سقرا من على قدر اضع
رجلى عليه كت فى كل الاحبان فى غمرات البلايا التى ما اطلع
عليها احد الا الله انه قد كان بما اقول عليا كم عن ايام
اضطربت فيها حتى لضرى وكم من ليال ارتفع فيها نحيب
البكاء من اهلى خوفا لنفسى ولا ينكر ذلك الآمن كان عن الصدق
محروبا والذى لا يرى لنفسه الحياة فى اقل من ان هل يريد الدنيا
فيا عجبيا من الذين يتكلمون باهوائهم وهاموا فى برية النفس
والهوى سوف يساء لون عما قالوا يومئذ لا يجدون لانفسهم
حييا ولا نصيرا ومنهم من قال انه كهر بالله بعد ان شهدت
جوارحى بانه لا اله الا هو والذين بعثهم بالحق وارسلهم
بالهدى اولئك بظاهرا سمائا الحسنى ومطالع صفاته العلىا .
. . . ذات شاهاته شاهد وگواه اتد که در هر يك که محدودى
ازين طائفه بود هاند نظرتعدى بعضى از حکام نارحرب وجودال
مشتعل ميشد ولكن اين فانى بعد از ورود عراق كل را از فساد
ونزاع منع نموده وگواه اين عبد عمل اوست چه که كسل
مطلعت و شهادت ميد دهند که جمعيت اين حزب در عراق

اگر از جمیع بلدان بوده معذلك احدی از حد خود تجاوز —
 ننموده و بنفسی متعرض نشده این بسی واضح است که
 صواب یا خطا علی زعم القوم اینطائفه امری که بآن معروف اند
 آنرا حق دانسته و اخذ کرده اند لذا از ما عندهم ابتغاء لما
 عند الله گذشته اند و همین گذشتن از جان در سبیل محبت
 رحمن گواهی است صادق و شاهدی است ناطق علی ما هسسم
 یدعون آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان
 بگذرد و اگر گفته شود این قسم مجنون اند این بسی بعید
 است چه که منحصر بیک نفس و د و نفس نبوده بلکه جمعی گیر
 از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده بمشهد فدادرره
 دوست بجان و دل شنافته اند اگر این نفوس که لله از ما سوی
 گذشته اند و جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب
 شوند بکدام حجت و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه
 در محضر سلطان ثابت میشود مرحوم حاجی سید محمد اعلی
 الله مقامه و غسه فی لجة بحر رحمته و غفرانه با آنکه از اعلم
 علمای عصر بودند و اتقی و از هدا اهل زمان خود و جلالست
 قدرشان بمرتبه بود که السن بتریه کلّ بدکر و ثنائش ناطق و بزه
 و ورعش موقن در غزای با روس با آنکه خود فتوای جهاسا د
 فرمودند و از وطن معروف بنصرت دین با علم مبین توجه نمودند
 معذلك بیطش یسیر از خیر گیر گذشتند و مراجعت فرمودند

یالیت کشف الغطاء و ظهر ماستر عن الابصار و این طایفه
 بیست سنه متجاوز است که در ایام و لیالی بسطوت غضب
 خاقانی معذب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هر يك بدیا^{ری}
 افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدرمانده اند و چه
 مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار از امهات که
 از بیم و خوف جرئت آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند
 نداشته اند و سی از عباد که در عین باکال غنا و ثروت —
 بوده اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهد
 شده اند ما من ارض الا و قد صبغت من دمائهم و ما من هوا
 الا و قد ارتفعت الیه زفراتهم و درین سنین معدودات من غیر
 تعطیل از سحاب ^{قضا} سهام بلا باریده و مع جمیع این تضایا و
 بلایا نارحب الهی در قلوبشان بنوعی مشتمل که اگر کل را
 قطعه قطعه نمایند از حب محبوب عالیشان نگذرند بلکه بجان
 مشتاق و آمل اند آنچه را در سبیل الهی وارد شود ای —
 سلطان نسمات رحمت رحمن این عباد را تقلیب نموده و بشطر
 احدیه کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد و لکن بعضی
 از علمای ظاهره قلب انور ملک زمان را نسبت بمحرمان حرم
 رحمن و قاصدان کعبه عرفان مکدر نموده اند ایکاش رأی —
 جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با علمای
 عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و —

برهان مینمود این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی
فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و--
لائع گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر تلقاً سریر سلطنتک
فا حکم لی اوعلی خداوند رحمن در فرقان که حجّت باقیه
است مابین ملا' اکوان میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادّین
تعتّای موت را برهان صدق فرموده و بر مرآت ضمیر منیر
معلوم است که الیم کدام حزب اند که از جان در سپیسل
معبود عالیمان گذشته اند و اگر کتب استدلالیه این قسم
در اثبات ماهم علیه بدعائ مسفوه فی سبیلہ تعالی مرقم
میشد هر آینه کتب لاتحصی مابین برّیه ظاهر و مشهور بود
حال چگونه این قم را که قول و فعلشان مطابق است--
میتوان افکار نمود و نفوسی را که از یک ذره اعتبار در
سبیل مختار نگذشته و نمیگذرند تصدیق نمود .

و در لوحی است قوله الاحلی این عبد از اهل علم نبوده
و بلاد بعید نرفته و بحسب ظاهر در بیت یکی از رجال دولت
متولد شد و یا و منسوب .

و در لوحی است قوله الاعلی اینکه از حجّیت کتاب سئوال
نموده بودید حجّیت ما نزل فی هذا المظهر اظهر از آن--
است که بدلیل محتاج باشد دلیل نفس و برهانه ذاتی
هر ذی شمس منصفی عرفش را استنطاق نموده و می نماید

ملاحظه نمائید در این ظهور کل عالم اند که بعد از من نرفتند
و تحصیل علم ننمودند و ازیت اهل علم هم ظاهر نشدند و اکثر
ایام عمرش مبتلا و در سجنهای متعدده مسجون بودند
بعد از آن قلمش معین فرات علوم نامتناهی ربانی گشته و اگر
بدیده منوره از رمد هوی مشاهده شود در هر قطره آن —
بحر علم و حکمت را موج بیند و همین قسم که علم حق محیط
بوده همین قسم در سائر صفات و اسماء حق ملاحظه
نمائید و این آیات یک ظهور از ظهورات حق است اگر تفصیل
این مقامات ذکر شود این الواح کفایت نمایند اگر جمیع
علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند یقین بدانند
که کل تصدیق مینمایند چه که مقرر و مقررین مشاهده
نمی نمایند الا الله المتکلم الناطق العالم السميع البصیر
زود است که نفوذ کلمه الهیه و احاطه قدرتش را ملاحظه
مینمائید اگر چه حال هم مشهود و واضح است مع آنکه
در سجن بین ایدی غافلین بوده ظاهرا و باهرا تصریحاً
من غیرتاء و بل از ملوک و سلوک کل را بکمال اقتدار بشطرنج
مختار دعوت فرموده و نظر بضعف عبادشان این ظهور ذکر
نشده الا علی قدر مقدور و قادر اللعالم قدره و بعضی از
ضعفاء چون بمقام بلند عرفان بتمامه فائز نشده اند و بر
عظمت آیات الهیه مطلع نگشته اند این است که بعضی

کلمات ترکیب نمود مو ادعاهای باطله نمود مانند و شایان حسق
را منحصر بآن دانستند چنانچه نازل شده و منهم من ظن
ان آلاية تطلق على کلمات تنتهى بالعلیم او بالحکیم -
او باتصال الف فی آخرها او بزيادة نون علی امثالها و ظن
انها کلمات انزلها الرحمن فی صدره لا والله بل اوحى
الشيطان فی قلبه قد خسر الذین کفروا بالبرهان و تجاهروا
بالعصیان .

و در لوح خطاب بشیخ نحفی اصفهانی قوله جل بیانه .
آیا سبب آنکه این بلا یای عظیمه را قبول نمود مانند و در دفع آن
دست نیارده مانند چه بوده و علت تسلیم و سکون چه سبب منع
قلم اعلی در صبح و مساء و اخذ زمام بقدرت و قوت مولی الوری .
و در لوح عدل است قولعا لا رفع الاسنی قل یا قوم ما انادی بینکم
بنفسی لنفسی بل انّه ینادی کیف یشاء بنفسه لعبداده
و شهد بذلك ضجیجی و صریخی ثم حنین قلبی لو انتقم
من المنصفین ان ورقة التي اخذتها ارباح مشیة الله هل
تقدرا ان تستقر فی نفسها لا قوالذی انطقتی بالحق بل تحرکها
کیف تشاء انه لهما الحاکم لما یرید وان حرکهما ثم
اهتزازها فی نفسها لیكون شاهدا علی صدقها لو انتقم
من العارفين فانظر و ایا قوم کیف حال عباد الذی وقّع
تحت انا مل ارادة ربك الرحمن ینفع فی نفس الرحمن هل

يقدر ان يصت في ذاته لا فوركم العزيز المنان بل يظهر
منه فنون الالمان كيف يشاء وانه لهو العزيز المنان كسم
القديرو هل تقدر الشمس ان تطلع عن افق الامر من غير
ضياء او تستطيع ان تمنع الاشياء من انوارها لا فونفس البهاء
ويشهد بذلك كل منصف بصير قل يا قوم ان اصابك قدرة -
ريكم الملى الابهى تحرك هذا القلم الاعلى وهذا السهم
يكن من عندى بل من لى الله ريكم ورب آبائكم
الاولين .

و در لوحى ديگر است قوله الاعلى بسم ربنا الرحمن تلك
آيات الله نزل بالحق من جبروت الله المهيمن القيوم
و فيها قدر كل ذكر خير و لكن اكثر الناس هم لا يفقهون
قل ان مثل الآيات كمثل الماء كما ان من الماء يحيى
الاجساد كما انتم تشهدون كذلك من الآيات يحيى الارواح
وتنبت من ارض العرفان اشجار عزم رفوع قل انها مرة -
تظهر على حكم النار و بها تشتعل افئدة الذين هم
توجهوا الى الله العزيز المحبوب و مرة تجدها على حكم
الماء لان منها حى كل ما تان و يحيى كل ما يكون و انها
لسدرة المنتهى و ما خلق منها هى اثمارها لراى انتهم
تعرفون و انها لمسجد الاقصى يطوفون فى حولها عباد
مكرمون و انها لشمس المعانى و يتربى منها حقايق كل شئ

لو انتم تعلمون وانها لحبل الله من برئته من تمسك بها
فقد نجى ومن تخلف انهم هم المغرقون وانها لقص الله
بين السموات والارض ومنها يجدن الممكات رائحة الله
المهيمن القيم وانها هي ورد هذا الرضوان طوبى لمن ترشده
الى هذا المقام العزيز المحمود كل ذلك لتسببها الى اسمى
المنزل والله قد كان مقدسا عن كل ما يذكر ويعرف بما خلق
بين الكاف والنون قل يا قوم انها لسبيل الذى جرى عن
يمين العرش فضلا عن عنده اذا انتم فاشربون .

و در كتاب اقدس است قوله الابهى انا ما دخلنا المدارس
وما طالعنا المباحث اسمعوا بما يدعوكم به هذا الامى الى الله
الابدياته خير لكم عما كنز فى الارض لو انتم تفقهون .

و در لوح خطاب بشيخ نجفى اصفهانى است قوله الاعلى
ايد مظلوم مدارس نرفته مباحث نديده و از حضرت عبدالسها
در مفاوضات است قوله المبين در مدرسه علمى
نياموختند و با علماء و فضلا معاشرت نمودند در بدايت -
زندگاني در كمال خوشى و شادمانى ايامى بسر بردند
و مؤانس و محاسنان از بزرگان ايران بودند نه از اهل
معارف .

و قوله الاعلى يا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستن
معنى فى ميدان المكاشفة والعرفان او يحول فى مضمار

الحكمة والبيان لا ورثي الرحمن كل من عليها فان وهذا
وجه ربكم العزيز المحبوب .

و در مناجاتی از آن حضرت است قوله الا جذب الاحلى
يا محبوب البهاء و مقصود البهاء كلما سترت نفسی اظهرتها
بامرك و كلما فررت منهم ارجعتنی اليهم بقدرتك و سلطانك
و كلما سكنت فی البيت صامتا عن ذكرك انطقتنی بمشيتك
واشتملتنی فی حبك على شأن اخذ زمام الاصطبار
عن كفى و خرجت عن البيت منجذبا اليك و ناديت باعلى
النداء بين ملائكة الانشاء يا قوم اظهروا
نفسی بآيات بينات و اما جئتكم عن مطلع الاسماء و الصفات
و اما تلوت عليكم آيات الله الكبرى و اما زيننا سماء البيان
بزينة المعاني و التبيان و اما دعوناكم بالله ربكم الرحمن
و اما بيننا لكم اسرار العرفان و اما اظهرت امر الله
بين عباده و اما اظهرت اثار الله بين برّيته فلم اعرضتكم
عنّى و كهرتم بآياتى و انت تعلم باننى لما رايت
ذلة امرك بين خلقك قمت على ارتفاعه بين مملكتك —
و ما كان فى ذلك الايام احدى ان يذكر بين عبادك بسلطنتك
و اقتدارك و الذين اعترضوا على انبياءهم سترت وجوههم
خوفاً من انفسهم و انت لما اردت اظهار كلمتك و اعزاز امرك
اقتنى و انطقتنى و اظهرتنى .

و در لوح خطاب بقصیر است قوله الاعلی عجب است از این
عباد غافل نابالغ که درین مدت که شمس جمال ذوالجلال در
وسط زوال مشرق و لائح بوده احدی ببصر خود ناظر نشده
و بتفس خود مستشعر نگشته و این غفلت نبوده مگر آنکه جمیع
خود را بحجبات غلیظ اوهاام از عرفان ملک علام منع نمود مانند
و باو هن البیوت از مدینه طیبه محکم صدائیه محسوس —
مانده اند.

و در لوح خطاب بسلیمان قوله الاعلی ای سلمان ابتلایم بین
مثل و دول دلیلی است قوی و حجتی است محکم در مدت
بیست سنه شریعت آبی براحث ننوشیده ام و شبیهی
نیاسوده ام گاهی در غل و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر اگر
ناظر بدنیاسا علیها بودم هرگز باین بلا گرفتار نمیشدم.
و در لوحی دیگر قوله الاعلی چنانچه درین کور ملاحظه شد
که این همه رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبای
الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربانی را بیفروزند و شمس
صدائی را از نور یازد آرند غافل از اینکه جمیع این بلا ^{لله} _{بمنزله}
دهن است برای اشتعال این مصباح کذلک یبدل
ماشاء و انه علی کلشیئی قذیر.

فهرست مطالب

باب چهارم

راجع بمظاهر الهیه و ادیان و امور و شئون مرتبط بآن
و مشتمل است بر شش فصل

فصل اول - در بیان مظاهر مقدسه الهیه

۱ ضرورت و حکمت ظهور مظاهر الهیه در این عالم

۲ مظاهر الهیه جامع عبودیت و الوهیت هر دو اند

بقام انسان کامل و مظهر کلی الهی که مقام نفس حق

در تکوین و تشریع است و عرفان الله بعرفان آن

۱۶ حصول باید

۲۱ معنی حقیقی توحید و وحدت ظاهر و مظهر

۲۲ الوهیت

۲۴ عبودیت

چه عین ظهور الله بدانند و چه مرآت الله بدانند

۳۱ ولی جدال نکند

عقل کلی الهی در مظاهر مقدسه پرتوی از آن در

۳۲ قلوب اولیاء میباشد

۳۲ وحی و الهام و کلام الهی

هر يك از مظاهر الهیه آفتاب خوشتاب مرکز حیات
عالم اند .

۳۴

مظاهر مقدسه قبل از آغاز دعوت همان شمس حقیقت
اند

۳۶

بدعت ماصدر و تجدید وجودات در ظهورات الهیه

۳۷

ترقی برتبه مظاهر مقدسه معتنع میباشد

۳۸

مقام جسدی مظاهر مقدسه الهیه عجز و غیره از عوارض

۳۹

میشود

۴۰

احسان مظاهر مقدسه بقاء ندارد

۴۰

نفوس نیز محدث اند

بشر و انبیاء و ادیان و کتب مقدسه همیشه بوده و

۴۱

خواهند بود

۴۶

مقام وحدت و کثرت مظاهر مقدسه و تفاوت مراتب

عصمت انبیاء و اولیاء چه ذاتیه و موهوبه و مقام یفعل

۴۷

مایشاء

۵۴

بجز مظاهر عصمت همه مورد تغییر اند

برای حضرت رسول در مقام عصمت شریک و نظیر نبود

۵۵

و جهال شیعه از طریق منحرف شدند

۶۲

مقام علم مظاهر الهیه

۶۳

انبیاء طبق ظواهر احوال حکم مینمودند

۶۴

همچنین مظاهر مقدسه مورد ستم آنان خصوصاً ملاحاشدند

۶۵

انبیاء دو قسم اند مستقل و غیر مستقل

- ۶۶ انبیاء مستقل دیگر
- ۷۲ ادوار و احوال
- ۷۳ ظهور اعظم و آئین اکرم در آیتدور فقط حضرت
بهائالله و تعالیمش میباشد که موعود کل امم اند
- ۷۶ مقام اصحاب و مؤمنین
- ۷۷ حضرت بهائالله خود امر خود را اکمال فرمود
- ۷۷ اتساع و تعمیم فضل و علم یوم ظهور
- ۸۰ فضل و تسهیل امور
- ۸۰ بهائی و اهل بهائی
- ۸۱ ظهور بهائی عمومی و جهانی و برای اصلاح عالم و
حیات و آزادی و اتحاد امم میباشد
- اعراض بعد از اقبال بعثت انحراف حاصل و
- ۸۲ موجب حبیط اعمال سابقه میگردد

فصل دوم — در ادیان

- ۸۴ اصل دین و ضرورت تجدید آن و نیز مضار بیدینی
و هم فرضیت حفظ دین بر دول و علماء و رؤسا
- ۹۷ مقام عظیم کلمه الله و کتب الهیه
- قصص تورات از مورخین یهود و عاری از اعتماد
- ۱۰۰ میباشد

- ۱۰۱ حجیت آیات کتابیه
- ۱۰۲ کثرت آیات نازلہ در اینظہور
- ۱۰۲ توضیحاتی در قواعد لفظیہ
- ۱۰۷ ترجمہ آثار مقدسہ برای اہل غرب
- آثار مقدسہ بقواعد موجودہ نزد ملایان سفجیدہ
- ۱۰۸ نشود
- ۱۰۹ آیات و الواح مختوم ولا یلتبس
- کیفیت تحریف کتب مقدسہ بدست ملاہا و حقیقت
- ۱۱۰ حال نورات و تاجیل
- ۱۱۲ راجع بکتاب بیان
- ۱۱۲ راجع بکتاب اقدس
- ۱۱۳ منع اکید از تکلم بخارج از فہم الواح
- ۱۱۳ حجیت نصوص و ذم اتباع روایات
- ۱۱۴ منع اکید از تاویل در آثار
- عرفان ظہور نفس اوست و آیات نیز در مقام دہم
- ۱۱۶ میباشد
- ۱۱۶ تغییر و تجدید و ترقیات لدین و د و نوع از تعالیم آن
- مخالفتها و مخالفین خود موجب کمال و بلوغ دین
- ۱۲۳ و انام اند
- ۱۲۴ نوع دین و خصائص و فرائض و قوی و مؤسسش
- جلالت مقام فلسفیات و علوم و صنایع و روابط دین

- ۱۲۷ و علم و فرق بین فیلسوف عاقل و متفلسف جاهل
 دین حقیقت و موجب محبت است و با علم و عقل یکی
 است و ظنون و اوهام و تقلید و تعصبات از
 ملاها و پیروان می باشد که موجب اختلاف و
 ۱۳۰ عداوت و نامعنولی شده و باید زائل گردد
 ۱۴۰ عدم تعرض و توهین بعقاید

فصل سوم - در طریق حل رموز آثار مقدسه دینی و توفیق

عقاید با عقل و علم زمان معاصر

- محکّمات و تشابهات و علت و حکمت رموزات
 کتب مقدسه خصوصاً در باره شیون و احوال
 ۱۴۱ عالم بعد
 فاسدین در عقیده و بی حجتان استفاده از
 ۱۵۰ متشابهات میکنند
 قدم و عدم تناهی خلقت و فضا و معنی ستم
 ۱۵۰ ایام مذکور در تورات و قرآن
 ۱۵۲ مقصود از خلقت آدم
 آدم و حوا و شجره و ارواحیات جاودان و معنی
 ۱۵۳ تا شیرخون صبیح در حیات جهان
 ۱۵۶ معنی روح خدا بر آب و معنی آدم بصورت خدا

- ۱۵۷ الرحمن علی العرش استوی و مراد از عرش
- ۱۵۹ ملك و جبرئیل و جن و غول و آل
- ۱۶۵ معنی شیطان
- ۱۶۵ سجود ملائکه و استكبار ابلیس
- ۱۶۶ معنی لقاء الله
- ۱۶۷ عالم ذر
- ۱۶۷ ملكوت و آسمان و معراج انبیاء و مقریان
- ۱۷۱ زلالت جدید تولد از خدا
- ۱۷۲ معنی نبوت و الوهیت مسیح آن
- ۱۷۳ معنی کلمه و نزد خدا بود و خدا بود و اقالم ثلاثه و اتحاد
- معنی آمدن مسیح از آسمان و از مکان نامعلوم و معنی
- ۱۷۶ جبال و زلزله و نان حیات
- معنی غیبت مسیح سه روز و زمین و معنی پیام و
- ۱۷۹ صعود خدا و احیاء
- ۱۸۱ مائده سماوی و نان حیات جاود و فداء
- ۱۸۳ تبدیل آب به شراب
- معنی آب حیات
- ۱۸۳ معنی احیاء ابوات و بینائی و شنوائی
- ۱۸۳ روح القدس و رسل کبرتر
- ۱۸۴ تفسیر کلام مسیح انت الصخره و علیک ابنی کبستی
- ۱۸۵ رجعت مسیح
- ۱۸۶ پی پد ری حضرت مسیح
- ۱۸۶

- ۱۸۷ زمین و آسمان و اورشلیم جدید
- ۱۸۹ معانی ارض و سما و شمس و قمر و نجوم و لیل و نهار
- ۱۹۱ شجره و نار و ید و بیضا و عصا و اژدهای موسی
- ۱۹۲ پرد و سلام ابراهیم
- ۱۹۲ معنی طول عمر قدما
- ۱۹۳ تینا و زیتا
- ۱۹۴ والفجر و لیال عشر
- ۱۹۶ اسحق و اسمعیل ذبیح الله
- ۲۰۱ خضر
- ۲۰۵ صالح و ناقة
- ۲۰۷ یونس و ماهی
- ۲۰۸ هدهد سلیمان
- ۲۰۸ اصحاب کهف
- ۲۱۲ رموز کتب زردشتیان
- ۲۱۷ رمز آتش
- ۲۱۷ انشاق قمر
- ائه اثنی عشر و تیز بیست و چهار نفس مسطور در
- ۲۱۹ مکاشفات یوحنا
- یوم القیامه و جحیم و صراط و جنت و ملکوت و حیات
- ۲۲۵ ابدیه و صور

نیز معنی موتوحیات و بعث و حشر و نفع و ضرر

- ۲۳۱ اسرائیل
 ۲۳۵ الفت گرگ و میش
 ۲۳۶ ضیق و کفر و ظلمت
 ۲۳۷ دخان آسمان
 ۲۳۷ انشقاق سماء بغمام
 ۲۳۸ سلطنت معنویه
 ۲۳۹ یوم یغنی الله کلامن سعته
 ۲۳۹ قیامت خمسين الف سه

فصل چهارم - در بعضی بشارات ادیان راجع باین امر و غیره

که عسطور در آثار می باشد

- ۲۴۱ کیفیت بشارات در ادیان سابقه نسبت باین امر
 ۲۴۲ در کتب مقدسه بتی اسرائیل
 ۲۵۰ از طریق کتب مقدسه مسیحیان
 ۲۵۳ از طریق آثار مقدسه اسلام
 ۲۵۶ اشارات و بشارات شیخ احسائی و رموز سرائفکیس
 ۲۶۳ در وصف عکا

فصل پنجم - در بعضی از واقعات این امر مذکور در آثار

کیفیت حبس حضرت بهاء الله در انبار طهران و

۲۶۷ اثباعات آنحضرت و صد و رالواح

تشریح حضرت بهاء الله در کردستان بشهادت

۲۷۰ آغا ابوالقاسم همدانی

بلایای وارد به حضرت بهاء الله از بابیان در عراق

۲۷۱ و کیفیت مهاجرت بکردستان و مراجعت

۲۷۳ حبسهای حضرت بهاء الله در ایران

۲۷۴ اتمام حجّت حضرت بهاء الله به علما شیعه در عراق

۲۷۶ انحراف ملاحسن بجهتانی از حروف حی بیان

۲۷۷ علل و حکم وائعات متین عراق

خطایای حاجی میرزا حسینخان سفیر کبیر ایران

۲۸۰ در اسلامبول و قونسولش میرزا بزرگخان در بغداد

۲۸۲ اوضاع اقامت حضرت بهاء الله در اسلامبول

ناموافقتها^ی دولت عهدا العزیز عثمانی و شدائد تبعید

۲۸۴ حضرت بهاء الله از اسلامبول با درته

تبعید از درنه برای عکا و شدائد در سفر دریا و سجن

۲۸۷ عکا

۲۹۲ ارسال شکوی بنایلوون سقم

۲۹۳ الواح ملوک و لبح سلطان

۲۹۵ اوضاع و احوال میرزا یحیی ازل

CIP-Kurztitelaufnahme der Deutschen Bibliothek

Mázandarání, Fáḡil:

Amr va Khalq: vol. 1—2 / Fáḡil-i-Mázindarání.
- Reprint [d. Ausg.] Tihrán, 1954/55 — 1974/75. -
Hofheim-Langenhain: Bahá'í-Verlag, 1985.

Einheitssacht.: Amr wa-ḡalq

Paralleltitel in arab. Schr.: Amr wa-ḡalq

ISBN 3-87037-924-3

Originally published in 4 volumes, Tihrán

111 B.E. = 1954/55 (vol. 1 and 2),

128 B.E. = 1971/72 (vol. 3) and 131 B.E. = 1974/75 (vol. 4).

Reprint in 2 volumes

© Bahá'í-Verlag GmbH, D-6238 Hofheim-Langenhain 1985 - 142

ISBN 3-87037-924-3

Fáḍil-i-Mázindarání

Amr va Khalq

volume 2

www.tabarestan.info
تبرستان

Bahá'í-Verlag